



تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال سیزدهم، شماره سی و دو، پاییز ۱۴۰۱

- «کاسه فغفوری در بارگاه ایلخان و شاه» تأثیر واردات ظروف چینی آبی و سفید بر تکوین صنایع ظروف بدل چینی در ایران عهد مغول تا صفوی
علی بحرانی پور
- جایگاه تاریخی رساله تقدیرالمقاییس در بحث اصلاح مقیاس ها در دوره قاجاریه
غلامعلی پاشازاده
- تأثیر منازعات روسیه و عثمانی بر وضعیت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) در جنگ جهانی اول با تکیه بر مطبوعات و اسناد
اسماعیل شمس
- آداب و آیین جشن جلوس در بین مغول ها و ایلخانان
ذکراله محمدی؛ بهشته ضرغامیان آزاد
- رجال سلطنتی هنرمند و تحولات نگارگری ایرانی از ایلخانان تا میانه صفوی
محمد معین الدینی
- مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران
علیرضا ملانی توانی
- عملکرد حکومت صفویه پیرامون کانون ها و مراکز شکل گیری افکار عمومی
علی منوچهری؛ علیرضا کریمی؛ علی مقصود صادقی
- سازمان دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در اوایل دوره پهلوی اول ۱۳۱۶-۱۳۰۴ ش.
فرشید نوروزی؛ هوشنگ خسروبیگی؛ نظامعلی دهنوی؛ علیرضا علی صوفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه علمی

تاریخ‌نامهٔ ایران بعد از اسلام

پاییز ۱۴۰۱

سال سیزدهم - شماره سی و دو

تبریز - ایران

دانشکده حقوق و علوم اجتماعی
فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)
 به‌موجب نامه شماره ۸۹/۳/۱۱/۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این
 نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.
صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز
مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری دانشیار دانشگاه تبریز
سر دبیر: دکتر علیرضا کریمی دانشیار دانشگاه تبریز

اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اورجی:	دانشیار دانشگاه تبریز	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام‌نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	علیرضا ملائی توانی:	استاد پژوهشگاه علوم انسانی
حمید حاجیان‌پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ژانت آفاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
اسماعیل حسن‌زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
ولی دین‌پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنر:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیکاگو
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز		

همکاران علمی این شماره:

دکتر محسن بهرام‌نژاد، دکتر مسعود بیات، دکتر رضا بیگدلو، دکتر نصراله پورمحمدی املشی، دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دکتر حسن حضرتی، دکتر فرهاد دشتکی‌نیا، دکتر رضا دهقانی، دکتر گودرز رشتیانی، دکتر محمد سلماسی‌زاده، دکتر احمد فضلی‌نژاد، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر علیرضا ملائی توانی

0 ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	0 قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
0 مدیر اجرایی: عباس یگانه	0 شمارگان: ۳۰۰ نسخه
0 صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	0 چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
0 نوبت انتشار: فصلنامه	0 تاریخ چاپ: پاییز ۱۴۰۱

Email: tabrizu.history2011@gmail.com
 نشان اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی
 کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱، نمابر: ۴۱-۳۳۳۵۶۰۱۳

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.
 این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به‌صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیجانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی

نویسندهٔ اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام‌خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمهٔ آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمهٔ آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام‌خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳ کتاب: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام‌خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۲-۱۳ مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، شماره، سال.

۳-۱۳ مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام‌خانوادگی، نام نویسنده(گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام‌خانوادگی گردآورنده(گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۴-۱۳ در مورد نشریات الکترونیکی حتی‌الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳ رساله یا پایان‌نامه: نام‌خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
۱- «کاسه فغفوری در بارگاه ایلخان و شاه» تأثیر واردات ظروف چینی آبی و سفید بر تکوین صنایع ظروف بدل چینی در ایران عهد مغول تا صفوی	علی بحرانی پور..... ۳۳-۱
۲- جایگاه تاریخی رساله تقدیرالمقایس در بحث اصلاح مقیاس‌ها در دوره قاجاریه	غلامعلی پاشازادم..... ۴۹-۳۵
۳- تأثیر منازعات روسیه و عثمانی بر وضعیت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) در جنگ جهانی اول با تکیه بر مطبوعات و اسناد	اسماعیل شمس..... ۷۶-۵۱
۴- آداب و آیین جشن جلوس در بین مغول‌ها و ایلخانان	ذکراله محمدی؛ بهشته ضرغامیان آزاد..... ۹۷-۷۷
۵- رجال سلطنتی هنرمند و تحولات نگارگری ایرانی از ایلخانان تا میانه صفوی	محمد معین‌الدینی..... ۱۲۰-۹۹
۶- مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران	علیرضا ملائی توانی..... ۱۴۵-۱۲۱
۷- عملکرد حکومت صفویه پیرامون کانون‌ها و مراکز شکل‌گیری افکار عمومی	علی منوچهری؛ علیرضا کریمی؛ علی مقصود صادقی..... ۱۷۱-۱۴۷
۸- سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در اوایل دوره پهلوی اول	۱۳۱۶-۱۳۰۴ ش.
فرشید نوری؛ هوشنگ خسروییگی؛ نظامعلی دهنوی؛ علیرضا علی صوفی..... ۱۹۸-۱۷۳	

«کاسه فغفوری در بارگاه ایلخان و شاه» تأثیر واردات ظروف چینی آبی و سفید بر تکوین صنایع ظروف بدل‌چینی در ایران عهد مغول تا صفوی

علی بحرانی‌پور^۱

چکیده

برقراری امپراتوری مغول در دشت‌های اوراسیا و ناامنی‌های بعد از آن، راه‌های دریایی اقیانوس هند را توسعه بخشید؛ زیرا هم دریا امن‌تر بود و هم پیمودن راه آن سریع‌تر و ارزان‌تر و مقرون‌به‌صرفه‌تر و به‌خصوص برای کاسه‌شکننده چینی مطمئن‌تر بود؛ زیرا نیازی به بارگیری‌های مکرر در هر منزل و در هر کاروان‌سرا نداشت. بنادر ولایت فوجیان هم تولیدکننده سرامیک چینی بودند و هم صادرکننده ظروف تولیدشده خود و دیگر کوره‌های سفال‌پزی در عهد مغولان (یوان) و به‌خصوص در روزگار سلسله مینگ تولید نوعی ظرف آبی و سفید بسیار ظریف و درعین‌حال محکم با نقوش خیره‌کننده و شگفت «ختائی» به‌خصوص در کوره‌های منطقه لونگ‌چوان عمومیت و به‌تدریج شهرتی جهانی یافت. رونق مجدد روابط دیپلماتیک میان دربارهای تیموری و صفوی با خاندان مینگ و تبلیغات تجاری ناشی از آن از قبیل ارسال ظروف چینی «فغفوری» یعنی امپراتورانه (و ظریف‌ترین نوع با عالی‌ترین کیفیت) به‌عنوان هدایای دیپلماتیک به دربار ایران، سلیقه دربار را به‌عنوان مهم‌ترین حامی و سفارش‌دهنده آثار هنری تحت‌تأثیر قرار داد چنان‌که دربار و به‌تبع آن اشرافیت ایرانی را به‌عنوان مشتری دائم و پرتقاضای این ظروف مبدل کرد. مقاله حاضر در حوزه مطالعات بین‌رشته‌ای تاریخ هنر و باستان‌شناسی در پی آن است که سیر تکوین سفال‌های آبی و

سفید بدل چینی ایرانی را تحت‌تأثیر واردات سرامیک‌های مشابه چینی مطالعه و تحلیل کند و انتشار نقش‌مایه‌های ایرانی و چینی در قالب این ظروف را از طریق ترانزیت، به هنرهای تزئینی اروپایی مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که بهای گران این ظروف و راه دراز وارداتش و نیز کاسد کردن بازار سفالگران داخلی، آنان را به کشف رمز و راز تولید این ظروف شگفت‌کشاند؛ امری که به تقلید و شبیه‌سازی و حتی کسب موفقیت‌هایی در تولید نوعی ظرف مشابه اما با نقوش و فرهنگ بومی منجر شد که به ظروف بدل چینی شهرت یافتند.

واژه‌های کلیدی: ترانزیت و تجارت دریایی، ظروف بدل چینی، سرامیک آبی و سفید، سلسله یوان، سلسله مینگ، جاده ادویه.

***“Faghfori” bowl in the court of Ilkhan and Shah:
The Impact of Trade and Transit of Blue and White Porcelain on
the Development of Badal-Chini Utensil Industries in Mongol to
Safavid Iran***

Ali Bahranipour¹

Abstract

The establishment of the Mongol Empire on the plains of Eurasia and the subsequent insecurities expanded the sea routes of the Indian Ocean. Because the sea routes was both safer and faster, cheaper, more cost-effective, and especially safer for the fragile porcelain bowls. Because there was no need for repeated loads in every house and in every caravanserai. The ports of Fujian Province were both producers of Chinese ceramics and exporters of their own pottery and other pottery kilns during the Mongol (Yuan) era, especially during the Ming Dynasty, producing a very delicate and strong blue and white vessel with The stunning "Khatai" designs became especially famous in the kilns of Long Chuan region. The resurgence of diplomatic relations between the Timurid and Safavid courts with the Ming dynasty and the resulting commercial propaganda, such as sending imperial (and finest, of the finest quality) "Faghfuri" porcelain as diplomatic gifts to the Iranian court, appealed to the court. As the most important sponsor and customer of works of art, he influenced the court and consequently the Iranian aristocracy as a regular and in-demand customer of these dishes. The present article In the field of interdisciplinary studies of art history and archeology seeks to study and analyze the evolution of blue and white Iranian porcelain pottery under the influence of imports of similar Chinese ceramics. And to study the spread of Iranian and Chinese motifs in the form of these vessels through transit to European decorative arts. The findings of the research indicate that the high price of these vessels and the long way to import them, as well as the stagnation of the domestic pottery market, led them to discover the secret of the production of these vessels. This led to imitation and even success in producing a similar dish but with native motifs and culture that became known as porcelain dishes.

Keywords: Transit and Maritime Trade, Porcelain Exchange, Blue and White Ceramics, Yuan Dynasty, Ming Dynasty, Spices Road.

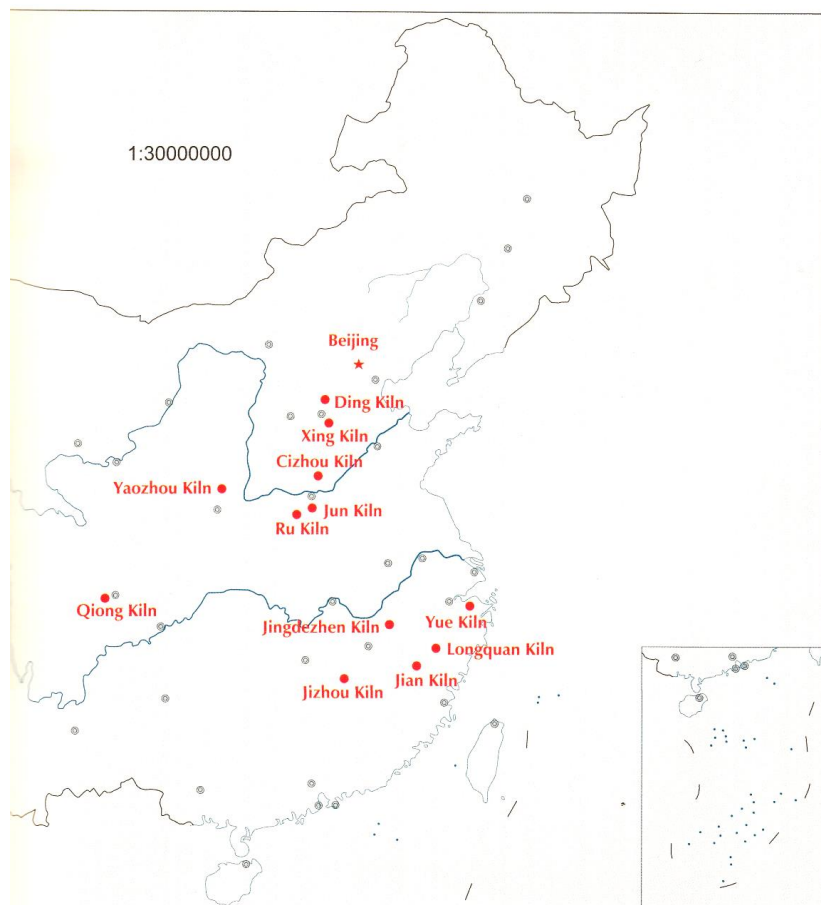
مقدمه

برای برآوردن هدف مقاله حاضر که بررسی بین‌رشته‌ای باستان‌شناختی و تاریخ هنری تأثیر واردات ظروف چینی آبی و سفید بر تکوین صنایع ظروف بدل‌چینی در ایران عهد مغول تا صفوی، این مسئله طرح می‌شود که واردات ظروف چینی آبی و سفید بر تکوین صنایع ظروف بدل‌چینی در ایران عهد مغول تا صفوی چه تأثیری داشته است؟ فرضیه حاکی از آن است که بهای گران این ظروف و راه دراز وارداتش و نیز کاسد کردن بازار سفالگران داخلی سفالگران را به کشف رمز و راز تولید این ظروف شگفت کشاند. امری که به تقلید و شبیه‌سازی و حتی موفقیت‌هایی در تولید نوعی ظرف مشابه، اما با نقوش و فرهنگ بومی منجر شد که به ظروف بدل چینی شهرت یافتند.

پیشینه تحقیق قابل‌توجه است: گذشته از کاتالوگ‌های عمومی سرامیک‌های چینی که متخصصینی چون Xiaolong Xu و Lili Fang نگاشته‌اند، نوشین‌دخت نفیسی کتابچه‌ای با عنوان حضور طبیعت در مجموعه چینی‌های آبی و سفید آستانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، و دانشپور پرور مقاله‌ای در باب چینی‌های یافته‌شده در حفاری‌های قلعه پرتغالیان جزیره هرمز نگاشته‌اند. مقاله حاضر نگاهی جامع‌تر به تاریخ اقتصادی سرامیک‌های مذکور افکنده است.

سابقه تولید و تجارت سرامیک چینی و مصالح تولید آن

تولید سفالینه در چین از پیش از تاریخ در نواحی متنوعی صورت می‌گرفت. این سابقه و حجم فراوان تولید باعث پیدایش سبک‌های محلی و تداوم آن‌ها در تاریخ تولید ظروف سفالین در چین بود.



نقشه کوره‌ها و مراکز تاریخی سفالگری در چین (Xiaolong, 2010: 9)

در عهد سامانی تا سلجوقی نیز واردات سفالینه از چین تانگ و سونگ توسعه یافت و به تولید نوعی سفال بدل چینی رنگین با زمینه سفید در بسیاری شهرهای ایران از نیشابور تا کاشان و ساوه و ری منجر شد. در این ظروف (چه چینی و چه ایرانی) نیز گاه لاجورد به کار می‌رفت.

سعدی ضمن حکایتی در توصیف وسعت دامنه تجارت و تنوع کالاهای تجاری جهان در جزیره کیش در قالب آرزوهای بازرگان آزمند کیش می‌نویسند: «گوگرد پارسی خواهیم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس و زان پس ترک تجارت کنم و به دُگانی بنشینم...» (سعدی، ۱۳۸۴).

کاربرد لاجورد در کاشیگری و سفال‌سازی چین نیز سابقه طولانی دارد؛ و تا عهد مغولان دوام داشته است؛ مثلاً در ازاره بیرونی بنای اصلی در معبد آسمان Tien Gong در پکن مربوط به عهد قوبلای قآن، کاشی‌های مربع تک‌رنگ لاجوردینی است که به‌نوعی به آسمانی بودن و مقدس بودن این رنگ و این بنا اشاره دارند. ظاهراً در فرهنگ عمومی چین این نوع رنگ لاجوردی را آبی محمدی می‌گفتند که شاید اشاره به واردات آن از جهان اسلام (به‌خصوص از بدخشان) بود.

کاربرد و مصرف ظروف متنوع و متعدد به‌خصوص در خانه‌های اشراف چین در شهرهایی چون پکن و هانگچئو از ضروریات تجمل اعیان به شمار می‌رفت. چنان‌که در خانه‌های اشراف غذا بر میزهای کوتاه‌قدی در ظروف آبی و سفید (porcelain) تناول می‌شد. تنوع و تعداد انواع غذای و ظروف موجود بر سر سفره، مهم‌تر از مقدار غذای موجود بود (Gernet, 1962: 138) و بسیاری فروشندگان حتی دوره‌گردها به فروش آن‌ها در حجم خرد مشغول بودند (Camenzind, 1956: 423). ظاهراً به تقلید از سفال‌های آبی و سفید، سفال‌های سیاه‌وسفیدی با نقوش ترکیبی شرقی و غربی در چین تولید می‌شد که در بازارهای آسیای شرقی بازار خود را داشت (Aichi: 2011).

سهم ظروف آبی و سفید چینی در تولید، تجارت و هدایای دیپلماتیک میان ایران و چین

مغولان پیشه‌وران را «اوران»^۱ و استادان بزرگ هنرمند را «گرون کوبگون»^۲ می‌نامیدند. آنان پیشه‌وران چینی^۱ را در ایران برای «کارخانه‌های» درباری ایلخانان استخدام می‌کردند؛

^۱ Uran

^۲ gerun köbegün



که معادل پیشه‌وران درباری موسوم به کوان چیانگ در سلسله مغولی یوان در چین بوده است. این کارخانه‌ها که تحت نظارت بازرسان دولتی بود، در هرات، نیشابور، طوس و اصفهان و فردوس و مهم‌ترین آن‌ها در بغداد قرار داشتند. ظاهراً تعداد «کارگاه»ها به ۳۰۰۰ دستگاه در مملکت می‌رسیده که به رشته‌های گوناگون خاصه پارچه‌بافی مشغول بوده‌اند. ظاهراً در سمرقند اندکی پس از حمله مغول نیز پیشه‌وران چینی در کنار بومیان مشغول به کار بوده‌اند. حفاری‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در محله‌های پیشه‌وران از جمله سرامیک‌سازان از چین، تبت، خوارزم، بلغاریای ولگا، اوغورستان و جنوب سیبری به مغولستان مهاجرت داده شده بودند. چنان‌که شهر سغدی‌سازِ بای بالیغ (یعنی شهر ثروتمند) را در کنار رود سلنگا با کمک این پیشه‌وران دوباره رونق دادند (Allsen, 2002: 33,35).

دلایل متنوعی چون حمله مغول به شمال چین و مهاجرت سفالگران سونگ شمالی به جنوب چین و انتقال فن تزئین زیرلعابی و نقوش خراشیده به آنجا، در کنار دلایل فنی چون توسعه واردات کبالت از آسیای غربی و یافته شدن معادن باکیفیتی از خاک کائولن و نیز سیاست سلسله‌های یوان و مینگ و تا اندازه‌ای چینگ در جهت توسعه صادرات ظروف چینی آبی و سفیدِ تجملی در شکل‌ها و اندازه‌های متنوع به‌خصوص ظروف تجملی بزرگ (به ارتفاع ۷۰ سانتی‌متر و به قطر بیش از ۴۰ سانتی‌متر یافته‌شده در آسیای غربی) طبق سلیقه مشتریانشان در جهان اسلام، موجب توسعه تولید، تجارت و تنوع این ظروف شد. همچنین موجب تولید ظروفی شد که طرح‌ها و نقش‌مایه‌های آن مطابق با فرهنگ و نیاز و تقاضای هریک از بازارهای مقصدش صادر می‌شد که عبارت بودند از: شرق و جنوب شرقی آسیا به‌خصوص در ژاپن، تایلند و فیلیپین، آسیای میانه، آفریقای شرقی، آفریقای شمالی (فسطاط و سودان)، آفریقای غربی و آسیای غربی و هند. از این‌رو مجموعه‌های پرتعدادی از این سفالینه‌های عظیم و باشکوه در کشفیات باستان‌شناختی در اماکن باستانی در کشورهای مذکور یافته شده‌اند و نیز موزه‌هایی چون توپقاپی‌سرای ترکیه (با ۱۳۵۰۸ قطعه)، سوریه، لبنان، ایتالیا، مصر، کنیا، تانزانیا، فرایر گالری واشنگتن و ایران (موزه‌های آذربایجان در تبریز و مجموعه شیخ صفی‌الدین در اردبیل نگهداری می‌شوند) (Lili, 2010: 77-90).

در ربیع‌الاول سال ۸۲۰ هجری «ایلچیان پادشاه ختای دایمینگ خان (یونگلو) رسیدند. کلانتران ایشان بی باجین، جات باجین، یتق باجین قریب سیصد سوار تحف و بیلاکات که پادشاه ختای فرستاده بود، از شانقار (شاهین) و اطلس و کمخا و ترغو و آلات چینی (ظروف چینی) و ساز پنج نی و غیره رسانیدند.» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۶۶۵). از این مطلب اهمیت سیاسی ظروف فغفوری در مبادله هدایای دیپلماتیک را نشان می‌دهد. سفیران شاهرخی که در پاسخ این سفارت رفته بودند در سال ۸۲۵ هجری به هرات بازآمدند. در میان ایشان خواجه غیاث‌الدین نقاش بود که مأموریت او آموختن نقاشی چینی، باغ‌سازی و سایر هنرهای چینی چون مجسمه‌سازی و نمایش چینی بوده است که سفرنامه او مشحون از اوصاف چنین هنرها در مسیر سفر او است (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۳۵۰-۳۲۷).

در مجلس پذیرایی دانگ داجی (مرزبان امپراتور یونگلو) در حدفاصل قامل تا سکجو، از سفیران سلطان شاهرخ تیموری در سال ۸۲۵ هجری «خم‌ها و خم‌های چینی و صراحی‌های خرد و بزرگ از چینی و نقره و زر در پهلوی گور که (طلبل مقدس بزرگ) قرار داشت، (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۴: ۸۲۵-۸۲۳) که به احتمال همان سرامیک‌های باکیفیت امپراتورانه (فغفوری) بوده‌اند.

در اصل ظروف «چینگ بای»^۱ که به نام آبی و سفید ترجمه شده است، هرچند تکنیک تولیدشان به روزگار سلسله تانگ در ولایت گونگ در ایالت هاینان در جنوب چین بازمی‌گردد، اما تولید آن‌ها از عهد یوان در ایالات جه جیانگ، جیاننشوی، یوسی و جیانگشان عمومیت یافت؛ اما هیچ‌یک از کوره‌های این ایالات از نظر کیفیت و زیبایی و حجم تولید به حد کوره‌های ایالت جیندجن در شهر چین‌خوا (چین-خوا) نرسید که کوره‌های امپراتور به تولید ظروف عالی (در ایران موسوم به «فغفوری» یعنی درباری و تولید «کارخانه»های سلطنتی) و کوره‌های عمومی به تولید ظروف با تزئینات کمتر و کیفیت معمولی‌تر در عهد مینگ و چینگ نیز به کار خود ادامه دادند. پروسس‌های آبی و سفید منطقه جیندجن طرح‌های پیچان حلزونی را و نیز شیوه ساخت بدنه ابریق را از سلاطین‌های لونگ‌گوان Mori, Tokdume, Nagahisa and Yokoyama,) بوده‌اند

^۱ Qingbai



77: 2012). محمدزمان نقاش یکی از مراکز تولید سرامیک چینی را این‌چنین معرفی کرده است: «سر سفره و در خانه‌های ایشان بیشتر ظروف گلین استعمال می‌شود؛ و بهترین آن ظروف در ولایت «کیام سی / کیاصین» من توابع چین پیدا می‌شود و آنجا می‌سازند» (ریچی، ۱۳۸۷: ۱۴).

مجموعه سرامیک‌های وقفی شاه‌عباس به مقبره شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در عمارت چینی‌خانه نگه‌داری می‌شدند شامل ۱۱۶۲ قطعه بود که امپراتور وان-لی (۱۵۷۲-۱۵۶۷. م) آن‌ها را به شاه‌عباس و مجموعه مشابهی را به جهانگیر سلطان گورکانی هند هدیه کرده بود (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۵).

تحلیل نقوش سرامیک‌های آبی و سفید چینی بر اساس فرهنگ تائو

به‌طور کلی مضمون اصلی نقوش سرامیک‌های آبی و سفید چینی که در قرون ۱۰-۵۸۰ ق/۱۶-۱۴. م به اوج رسیدند، نشان دادن وحدت انسان و طبیعت است (همان، ۱۲-۱۱). نقش‌مایه‌های اصلی در این ظروف به چند گروه تقسیم می‌شوند که گاه از همگی این گروه نقوش در کنار هم هویدا شده‌اند: عناصر طبیعی چون امواج آب (از عناصر اصلی آفرینش و آب حیات)، حلقه‌های ابر (نماد اژدها و نعمت)، گردنبند ابر (شکل ساده‌شده قارچ است که نماد فناپذیری است)، صخره‌ها (استقامت و اعتماد در دوستی و موفقیت)، مروارید (نماد ماه، زنان زیبا و پاک‌دامن) گیاهان و گل‌های بسیار متنوع است که به شیوه‌های طبیعت‌گرایانه یا ساده‌شده (استیلیزه) تصویر می‌شدند که غالباً شامل موارد ذیل می‌شدند: درخت مو و خوشه‌های انگور (برگرفته از نقوش ظروف فلزی ساسانی صادراتی به چین)، قارچ مقدس (گیاه جاودانه)، برگ الهه مار و شکار (از هشت نماد طالع خوب در عهد سلسله مینگ)، گل شقایق پُرپر (بهار، ثروت، پاک‌دامنی، زیبایی زنانه و محبت)، گل محمدی (پاییز، دوستی پابرجا، پیوند زندگی، آسودگی و بازنشستگی)، سبد گل (نگهبان مقدس و جاودانه گل‌ها)، درخت هلو (ازدواج، جوانی و جاودانگی)، سرو (درخت سخنگوی کوهستانی)، درخت بید (نماد بودا و فروتنی)، درخت آلو (نماد زندگی)، بامبو یا خیزران (استقامت، طول عمر و جاودانگی)، درخت ترنج (نماد دست چروکیده بودا)، درخت و میوه خرمالو (نماد لذت)

گاه جانوران واقعی نیز ترسیم می‌شدند که عبارت بودند از: درنا (افشار، ۱۳۷۲: ۴۴۱) (سمبل خوشبختی، عمر دراز و حامل روح مردگان به آسمان)، ماهی (وفور ثروت)، شیر-سگ (نگهبان بودائی)، غاز اردک یا مرغابی (سعادت در زناشویی و وفاداری و نور)، خفاش (جاودانگی)، گاو نر (بهار و کشاورزی) پروانه (لذت و خوشی)، گربه (حامی ابریشم) صدف حلزونی (نماد بودائی و نیز سفر خوش دریایی)، جیرجیرک (سمبل تابستان و نماد شجاعت)، آهو (یابنده قارچ مقدس و زندگی جاوید)، خرگوش (عمر طولانی) و اسب (سرعت و پشتکار). جانوران اسطوره‌ای نیز از موضوعات این نقش‌مایه‌ها بودند: از قبیل سیمرغ (ملکه، حاکم بر جنوب و صلح و سعادت) و اژدهای آسمانی (نگهبان کاخ خدایان)، روحانی (موکل باران)، زمینی (نماد آب‌های جاری)، اژدهای گنج‌ها و شاه اژدها یا اژدهای درباری یعنی اژدهای پنج چنگاله امپراتور (پسر آسمان و رابط زمین و آسمان)، چهار چنگاله شاهزادگان درجه یکم، سه چنگاله امرای عالی‌رتبه (افشار، ۱۳۷۲: ۴۴۱).

نشانه‌های تصویر و خط چینی نیز در نقوش سرامیک‌های چینی به کار می‌رفت که غالبشان عبارت بودند از: دایره دو نیروی متداخل یانگ (مثبت، روشنی، گرما، مرد، تکاپو، اژدها) و یین (منفی، تاریکی، سرما، سکون، زمین، آرامش و زن) این دنیروی متضاد تکمیل‌کننده یکدیگر و برقرارکننده تعادل و هماهنگی در حیات به شمار می‌رفتند. این دو نیرو در وجود امپراتور به وحدت می‌رسیدند. هشت نشان بودائی (بر تخت کفش بودا)، هشت نشان تائوئی (شامل شمشیر نماد جنگجویان، بادبزنی چونگ لی چان نماد راهبان و آرایشگران، کدوی قلیانی لی نه کوی نماد بیماری، قاشق نماد هنرپیشگان، سبد گل لان تسای هو نماد گل‌فروشان، نی بامبو نماد پیری، نیلوفر نماد خزان‌داران)؛ هشت گوهر (نماد طالع خوب)، چلیپا و پیچک (نماد صاعقه یعنی نیروی الهی)، پاگودا (نوعی معبد بودائی) و هشت علامت سه خطی (عناصر هشت‌گانه خلقت جهان). (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۸-۳۳).

در باب علامت هشت سه خطی (هشت‌ضلعی یان و یین) باید گفت که نوعی جهان‌بینی چینی به نام یی-کینگ Yi-King یا «منطق دگرگونی‌ها» به وحدت و کثرت در عالم اعتقاد دارد و در بررسی نمادهای کثرت در جهان به هشت عنصر باور دارد که عبارت‌اند از

آسمان، زمین، تندر، آفتاب، باد، آب، آتش و کوه.. در این اندیشه اعداد شش و نه اهمیت ویژه‌ای دارند (Sung, 1934.99: 67).



به اعتقادی این علامت را امپراتور فوسی از سلسله شانگ (نخستین سلسله امپراتوری چین) در کتاب یی-چینگ و به تقلید از نقش‌های لاک لاک‌پشت هشت سه خطه اصلی را فرمول‌بندی کرد که گروهی از آن‌ها نماد نیروهای بین و گروهی مظهر یانگ بودند (هوانگ، ۱۳۸۴: ۸-۷ و ۱۰).

در اندیشه فوق حتی رنگ‌ها به یانگ (مذکر از قبیل زرد، نارنجی، سرخ، سایه‌های روشن) و یین (مؤنث از قبیل سبز، آبی و سایه‌های نیلی) تقسیم می‌شدند (همان: ۱۵).

در میان نمادهای فوق در عهد مینگ که با احیای تائوئیسم همراه بود، نماد هشت سه خطی و اصول یان و یین اهمیتی محوری یافت. قرن‌ها پیش از آن لاتوتسه این دو نیرو را اساس هماهنگی هستی معرفی کرد (لاتوتزو، ۱۳۸۹: ۵۱) طبق اندیشه تائویی یی کینگ (منطق تغییرات)، «هماهنگی متعادل» از اهداف خلقت جهان به شمار می‌رفت (Sung, 1934: 142).

این اعتقاد به جنسیت برای همه پدیده‌ها حتی برای سفالینه‌ها نیز وجود داشت. حتی در رمانی چون «سفری به غرب» که در عهد مینگ نوشته شد، سفالینه‌ای خاص را دارای هر دو جنسیت نرینه و مادینه قائل بودند. طبق این داستان، این کوزه مثلی که دو فوت و چهار اینچ ارتفاع داشت، هشت سه خطه یان و یینگ و هفت گوهر بودائی را در خود جای داده بود (Cheng'en, 2008/3: 151, 155).

تأثیر وطن‌پرستی و باستان‌گرایی کنفوسیوسی سلسله مینگ در سیر دگرگونی و تکامل در نقش‌مایه‌های ظروف آبی و سفید چینی

در قرن ۵۸ ق/۱۴ م قاب‌ها و ظروف بزرگی به قطر بیش از ۴۰ تا ۶۰ سانتیمتر پدیدار شدند که جانوران اسطوره‌ای، امواج آب، منظره‌های زیرآبی از ماهیان درشت و گیاهان، منظره‌هایی از صخره‌های ساده‌شده (استیلیزه) و باغ‌های میوه و خیزران و به‌خصوص ازدهای سفید در میان ابرهای سفید و امواج هم‌مرکز دریا که گرداگردش را حلقه گردنبد ابری فراگرفته است که معمولاً به شکل افقی اجرا می‌شد و به نظر نگارنده از این نظر تحت تأثیر طومارهای نقاشی چینی بوده است. گل شقایق پُرپر نیز غالباً در تزئین حاشیه‌ها یا قاب‌بندی در کنار پیچک‌ها ظاهر می‌شد. (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۷-۱۶). مضمون اصلی که در ظروف عهد یوان ترسیم می‌شد، داستان‌های اسطوره‌ای و تاریخی از قبیل «دیدارهای سه‌گانه از کلبه مسقف» و «بانو جاو در حال ترک مرز (کشور)» بود که با نقوشی کلیشه‌های اجرا می‌شد که توسط ادارات هنری دولت مغولان چین (سلسله یوان) اجرا می‌شد (Lili, 2010: 90).

در قرن ۵۹ ق/۱۵ م ترکیب‌بندی و روش تزئین ظروف آبی و سفید دگرگونی اساسی یافت و به تعبیر هنر شناسان به‌نوعی کلاسیسیسم (باستان‌گرایی) کشیده شد. دلیل این امر آن بود که از قرن ۵۹ ق/۱۵ م که مغولان چین (سلسله یوان و مشاوران ایرانی و مسلمان و اویغور و تبتی ایشان) سقوط کرد و سلسله مینگ با موجی از ملی‌گرایی چینی و حتی خارجی ستیزی آغاز شد، به نظر می‌رسد که از آن پس مظاهر فرهنگ بومی از جمله آئین کنفوسیوس در برابر آئین‌های خارجی چون بودائی‌گری احیا و تقویت شد. از مظاهر هنری این امور تغییر در نقوش ظروف آبی و سفید از نقش‌مایه‌های بودائی چون تصویرگری از معابد بودائی یا دیگر نمادهای کتیبه‌ای تا رمزنگارانه بودائی‌گری به سمت طبیعت‌گرایی تائویی یا حکمت کنفوسیوسی بود؛ بنابراین به‌طور خلاصه باید گفت که در عهد سلسله مینگ به‌تدریج با تغییر هیئت‌حاکمه با جهان‌بینی جدیدی (تائوئیسم و کنفوسیوسی‌گری به‌جای شمنیسم مغولان)، نوعی زیبایی‌شناسی متناسب با آن رخ نمود. سرامیک‌سازی نیز به

سمت الهام‌گیری از مضامین نمایش‌های چینی تحول یافت. این مضامین فضای فکری طبقه روشنفکران و دیوان‌سالاران چینی روزگار حکومت مینگ را نشان می‌داد که متفاوت با مضامین عوام‌پسندانه دوره قبل (سلسله یوان) بود. برای چنین هدفی ظروف سفید تک‌رنگ عهد یوان ابزاری کافی نبودند، بنابراین متروک شدند و ظروف سبک چینخواهی داخلی (و نه صادراتی با نقوش موردعلاقه ملل دیگر) رواج بیشتری یافتند، این امر موجب تأسیس کوره‌های سلطنتی مینگ در جیندجن و تفوق سریع این کوره‌ها بر سایر کوره‌ها و ایجاد سبکی شد که رهبری هنری و مضمونی دیگر کوره‌ها را بر عهده گرفت. تکنیک‌های جدیدی رنگ‌آمیزی سرامیک برای بیان موضوعات متنوع مندرج در نمایش‌های چینی ابداع شد. چنان‌که به‌جای دو رنگ سفید و آبی تیره، طیف‌بندی متنوعی از لاجوردی با رقیق کردن رنگ آبی ابداع شد و در زمان امپراتور کانگسی^۱ در سلسله بعدی (چینگ) به اوج رسید که حاصل آن تولید سرامیک پنج رنگی (شامل پنج طیف از لاجوردی) بود. این ابداع از تجارب نقاشان سبک آب و مرکب چینی بود که در نقاشی بر سرامیک‌های آبی و سفید در اواسط سلسله مینگ به کار گرفته شد (Lili, 2010: 91, 92).

یکی از ترکیب‌بندی‌های مشهور گیاهی در هنرهای تصویری چین ازجمله در طرح‌های اصلی و مرکزی ظروف، به «سه رفیق زمستانی» شهرت دارد که شامل یک درخت آلو، یک شاخه درخت کاج و یک بوته خیزران است که معمولاً کنار صخره‌ای در باغی چینی و غالباً در ظروف کوچک و سبک اجرا می‌شد. این ترکیب‌بندی تعبیری از گفته‌ای از کنفوسیوس است که بهترین دوستان را مردان درستکار و صادق و دانا معرفی کرده بود (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۸). به نظر می‌رسد که با توجه به این مضمون ظروف مذکور غالباً در پذیرایی از مهمانان استفاده می‌شدند.

^۱ Kangxi



نقش معروف به «سه رفیق زمستانی» شامل درخت آلو، درخت کاج و خیزران، بشقابی از سلسله مینگ قرن ۹هـ.ق/۱۵ م (نفیسی، ۱۳۸۴: ۴۳)

تصاویر موجودات فناپذیر افسانه‌های تائوئی و همچنین شخصیت‌هایی که میان صخره‌های کوهستانی یا ابرها قدم می‌زدند، ترسیم شدند (Lili, 2010: 91-92).

در تزئین لبه ظروف، طرح‌های امواج آب و امواج تندر و پیچک‌های به‌هم‌پیوسته جایگزین تزئینات لوزی‌شکل شد. طومارهای لوتوس ریزنقش و نیز قارچ لینگ چی باب شد. نقش‌مایه‌های گیاهی منفرد مثل میوه انار، گل‌های کاملیا (بابونه؟) و داوودی نیز پدیدار شدند؛ که برخلاف گذشته نه جزئی از کل تصویری از طبیعت که از قرن ۹هـ.ق/۱۵ م به‌طور مستقل به‌عنوان طبیعت بی‌جان نمایان گشتند.

در اواسط قرن ۹هـ.ق با کاسته شدن شدت موج ملی‌گرایی، نقوش بودائی نیز به سرامیک‌سازی برگشتند که از آن جمله است: تصویر درناهای در حال پرواز در میان ابرها به دور یک چلیپای بودائی. این تصاویر در نسخه‌های خطی کتب معجزات و ادعیه چندزبانه بودائی عهد مینگ نیز به چشم می‌خورند.

یکی دیگر از موضوعات پرکاربرد در قرون ۱۰-۸هـ.ق/۱۶-۱۴هـ.ق تصویر آهوان در بوستان‌های طبیعی با پرچین بود که غالباً قارچ مقدس (لینگ چی) را در دهان گرفته‌اند.

در همان زمان تکامل هنر باغ‌سازی چینی موسوم به «کوه و آب»^۱ (Shan Shuei)، منظره‌هایی را پدید آورد که منبع الهام سرامیک‌سازان چینی نیز شد. البته این مستلزم توجه به پرسپکتیو نیز بود؛ بنابراین سرامیک‌ساز چینی با طیف‌بندی رنگ کبالت (به شیوه نقاشی تک‌رنگ با تکنیک آب مرکب چینی) و بیرون زدن نقوش از گوشه کادرها و قاب‌ها کوشید آن را حل کند (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۹-۱۸). همین مسئله بر سر راه نگارگری ایرانی بود و به طرز مشابهی حل شد.

در قرن ۱۰هـ.ق/۱۶م. سبکی صادراتی موسوم به کرک^۲ در سرامیک‌های آبی و سفید پدیدار گشت. در موزه دریانوردی آمستردام نمونه‌هایی از این ظروف باقی است که نقش کشتی و زندگی دریانوردی را به تصویر کشیده‌اند. این نقوش در اروپا به‌خصوص در هلند موردعلاقه دربار و اشرافیت قرن ۱۷م بود حتی بومی‌سازی شد.^۳

تجارت دریایی دشوارتر از تجارت زمینی بود، ازاین‌رو سود حاصل از آن را بیشتر مجاز می‌دانستند. در اواخر عهد آل اینجو مؤلفی به نام شجاع در اندرزنامه خود در این باب چنین نوشته است: «شرط دیگر آنکه در سفر خشکی چون ده نیم حاصل گردد، به ده دوازده سفر دریا راضی مشو» (شجاع، ۱۳۷۴: ۳۴). حافظ در این باب چنین سروده است: «چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌ارزد» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). بنابراین قاعدتاً ظروف وارداتی از راه‌های دریایی هم به سبب نفاست و هم به سبب سود و کرایه گران‌تر از سایر ظروف تلقی می‌شدند و بازارهای مقصد آن‌ها بایستی برای بنادر و شهرهای مرفه و طبقه ثروتمندان بوده باشد.

از قرن ۱۰ هجری/۱۶م. فرستادن کالاهای تولیدی ایرانی و ترانزیتی از مسیر جاده ابریشم به عثمانی به نفع اقتصاد دشمن بود؛ بنابراین راه‌های دریایی خلیج فارس و دریای

۱ 山水

۲. برگرفته از نام نوعی کشتی بادبانی پرتغالی حامل این‌گونه سرامیک‌ها بود که در دماغه مالاکا به دست کشتی‌های هلندی افتاده و به‌عنوان غنیمت مصادره شد. امروزه چنان‌که نگارنده مشاهده کرده است، نمونه‌هایی از آن در موزه‌های سراسر دنیا از شانگهای تا آمستردام پراکنده است که اتصال و آمیختن هنر شرق و غرب را به تصویر می‌کشد.

۳. جالب است که تا امروزه برخی سوغات‌های هلندی از قبیل پیکره آسیاب‌های بادی هلندی را با تکنیک سرامیک آبی و سفید اجرا می‌کنند.

سیاه تقویت شده بودند. از این‌رو اولین کشتی انگلیسی به ریاست ادوارد کاناک برای تجارت در نزدیکی جزیره هرمز لنگر افکند (دلاواله، ۱۳۹۱: ۹۵ و ۲۲۶). استودارت سفیر انگلیسی به دربار شاه‌عباس اول، از لنگر انداختن دوازده کشتی فلمینگ (هلندی) و انگلیسی در بندر گمبرون سخن گفته بود که به نام‌های ادмирال جوناس، کاپیتان سوانلی، ویس ادмирال هارته، کاپیتان ایونس، کشتی ادмирال کریستوفن، کشتی ایگل به فرماندهی پیترو کولند، کشتی هوپ-ول و کشتی اکسپدیشن نام داشتند. (Stoadart, 1935: 218) این کشتی‌ها علاوه بر ابریشم به احتمال ظروف چینی وارداتی را به اروپا ترانزیت می‌کردند.



ظرف‌های تولیدشده بر اساس طرح‌های ذیل آن‌ها در کارخانه بیل (Bijl) شهر دلفت Delft در هلند ۱۷۶۵م (عکس نگارنده از موزه تاریخ دریانوردی هلند، آمستردام، ۱۱ ژوئن ۲۰۱۳).



گل‌های پنبه و میخک پُرپر (یا گل صدتومانی، بعدها معروف به شاه‌عباسی) بر سلادنی از کورهٔ جینگدجن Jingdezhen از سلسله یوان (عکس از نگارنده، موزه شانگهای، ۲۰۱۴/۱/۱۱).

برخی از ظروف بدل چینی ایرانی دارای نقوش ختایی و اسلیمی‌های مشابه طرح‌های چینی داشت که نمونه بومی‌شدهٔ آن گل شاه‌عباسی است که در قالب مصنوعات چینی کاشی، ظروف و قالی‌های ایرانی به اروپا رفت و بر نقش‌مایه‌های هنرهای تزئینی آنان در سبک‌های هنری منریسم و باروک و روکوکو در اروپا تأثیر نهاد؛ و از طریق اسپانیا و ایتالیا به سراسر اروپا راه یافت و کاشی‌های معروف ایتالیایی ماژولیکا را شکل بخشید (یساولی ثانی، ۱۳۹۲: ۳۵ و ۳۶ و ۳۹).

سبک دیگری که در قرن ۱۰هـ.ق/۱۶م در چین عمومیت یافت ترکیب‌بندی سه رفیق زمستانی بود که حروف اندیشه نگارهای چینی نیز در کنار این تصاویر سه‌گانه ظاهر شد تا رمزگشایی آن‌ها را برای خواننده ساده‌تر کند؛ مثلاً تنه درخت آلو به شکل کلمه Hsi (شادی)، خیزران به شکل واژهٔ چینی Fu (خوشبختی) و درخت کاج به شکل کلمه Shou (عمر جاویدان) حالت داده شدند (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۵).

تأثیر واردات سرامیک چینی بر ظهور نقوش ایرانی بر سفالینه‌های آبی و سفید بدل چینی

از نظر فنی تولید سرامیک‌های آبی و سفید وابسته به ماده کبالتی بود که غالباً از آسیای غربی (ایران و عراق) به چین صادر می‌شد (مجیدزاده، ۱۳۶۶). فناوری چگونگی استفاده و ذوب این لعاب را نیز به چینیان آموختند. باین‌حال نقوش غالباً فضا و فرهنگ چین را به تصویر می‌کشید. در اواخر سلسله مغولی یوان در چین تزئین سرامیک‌های محدود یا متوقف شد. علت این امر را شاید محدودیت یا توقف صادرات و گرانی کبالت مرغوبی دانست. این امر حتی بر نوع مصرف و صرفه‌جویی در مصرف کبالت در چین و بر چگونگی طرح‌ها و نقش‌های چینی روزگار سلسله بعد (مینگ) نهاد. (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۲-۱۱).



مصرف کبالت لاجورد در تولید ظرفی موسوم به جون Jun از سلسله سونگ شمالی، موزه ملی چین (Lili, 2010: 73)

ترسیم سرامیک‌های مشهور آبی و سفید چینی در نگارگری قرن ۸ و ۹ ه.ق و تقلید مکرر سفالگران ایرانی از آن‌ها نشان از محبوبیت و تقاضای بازار ایران برای این‌گونه ظروف

دارد؛ اما ظروف آبی و سفید تیموری که به تقلید از آن‌ها ساخته می‌شدند، «گل آن‌ها خشن و سنگین و لعاب آن ضخیم و طراحی آن‌ها ناپخته بود». نمونه‌ای از آن‌ها بشقابی به تاریخ ۸۷۸ هـ.ق از مشهد است که در وسط آن سه گل داوودی با پیچک‌های ره‌اشده و نوار مدوری در حاشیه از کتیبه اشعار فارسی است. لبه آن نیز با الگوی خام موج و صخره چینی تزئین شده است. این نوع ظروف بعدها مورد تقلید ظروف از نیک ترکیه قرار گرفت (بلر و بلوم، ۱۳۸۱: ۱۵۴).

به تدریج نقوشی در تذهیب و هنرهای وابسته به آن (فرش تا کاشی‌کاری) نقشی موسوم به ختائی پدید آمد: ختائی طرح ساقه گل است و نموداری است از شاخه درخت یا بوته با گل و برگ و غنچه. چنان‌که اسلیمی نمادی بود از طرح درختی که تجرید یافته است. ختائی که عین طبیعت نیست، طرحی پیچان (حلزونی) است که باید گل‌ها و غنچه‌ها و برگ‌ها را در برگیرد و میان آن‌ها وحدت ایجاد کند. درواقع خطوط مستقیم در هنر پخته ایرانی کمتر دیده می‌شوند. چند نکته اساسی در ترسیم ختائی وجود داشت:

۱. طرح ختائی معمولاً به سبک تند و کند است؛ یعنی قسمت‌هایی از طرح ساقه ضخیم‌تر و قسمت‌هایی نازک‌تر است. چنان‌که در طبیعت هم ساختار گل چنین است.
۲. معمولاً طرح ختائی برای جلوه دادن به یک گل اصلی است و این گل باید در قسمتی از ختائی قرار بگیرد که نقطه کانونی توجه و اساس طرح باشد و تمام توجه بیننده را به خود بخواند.
۳. برگ‌ها و گل‌ها و غنچه‌های دیگری که برای پر کردن ساقه به کار می‌روند، همه باید با گل اصلی متناسب باشند و یا به اصطلاح باید از همان مایه باشند.

طرح‌های اسلیمی و ختائی وسائل هستند برای ایجاد نظم و وحدت میان اجزا اثر هنری، میان گل‌ها و برگ‌ها و غنچه‌ها که بیش از هر نقش دیگری مورد علاقه است (اقدسیه، ۱۳۷۲: ۸۴). به نظر نگارنده، این امری است که جهان‌بینی تائویی چینی و هم عرفان اسلامی در آن تشابه و اتفاق نظر دارند.

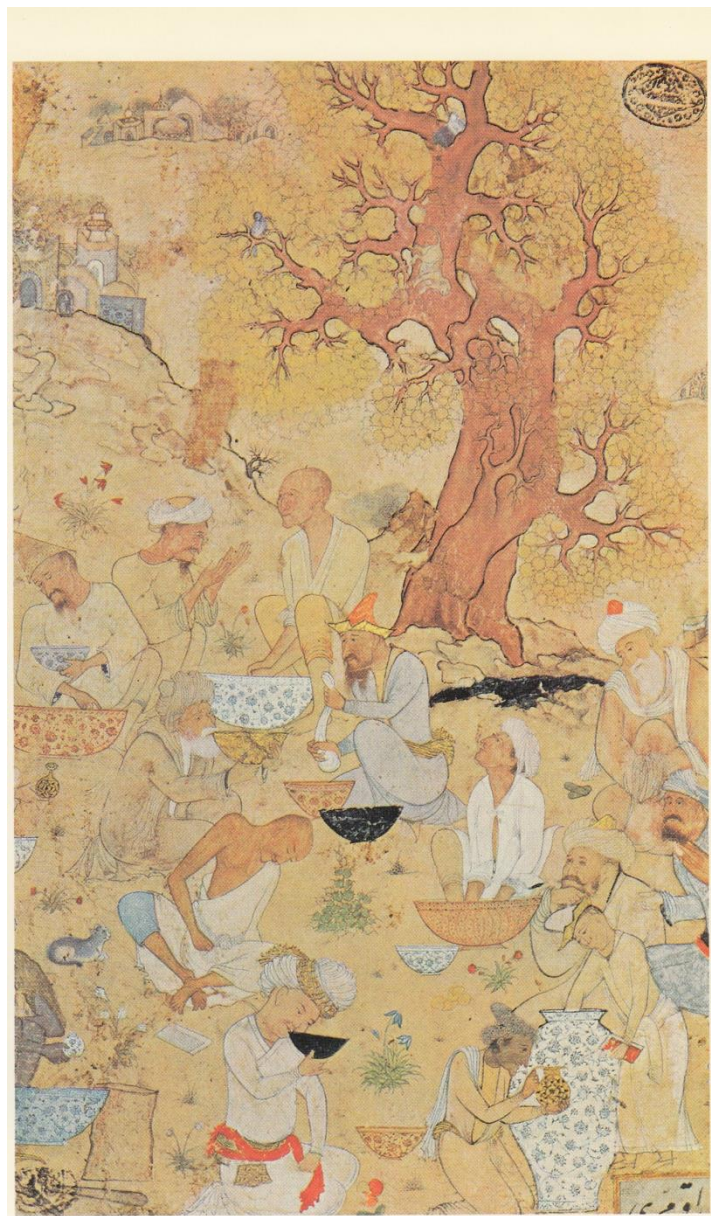
مصرف و کاربرد سفالینه‌های آبی و سفید در دربار و جامعه ایرانی عهد مغول تا صفوی



کاربرد ظروف چینی آبی و سفید در ضیافت‌های درباری شیراز عهد دوره سلطان ابراهیم تیموری، شاهنامه مکتب شیراز حدود سال ۱۴۴۴. م/ ۵۸۴۸. ق. موزه هنر کلیولند (برگرفته از: گری، ۱۳۸۳: ۲۰۰).



چنان که از نقوش برمی آید، این ظروف آبی و سفید چینی از نوعی بودند که تصویر چرای آهوان در بوستان را نشان می دهند. البته کوزه اول از سمت راست روی میز تصویر اژدهای آبی رنگی را نشان می دهد. موارد فوق نشان می دهد که این ظروف همان فغفوری های وارداتی در عهد تیموری بودند. البته فرم کلی ساخت آن ها شبیه به فرم ساغرهای ایرانی است.

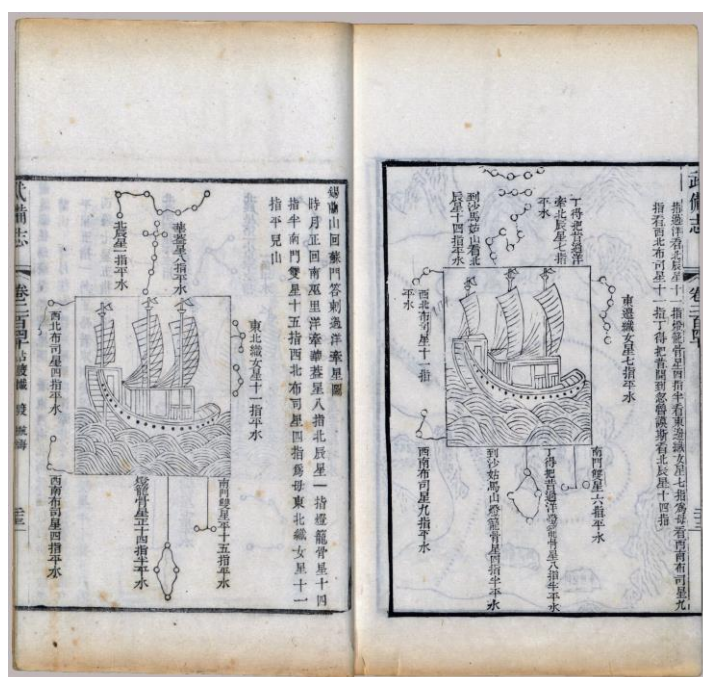


کاربرد ظروف مختلف در گلگشت. ترکیب نقوش ختائی و اسلیمی و گل‌های شاه‌عباسی نشان از بومی شدن سفال‌های چینی و کاربرد وسیع سفال «بدل چینی» در میان طبقات متوسط (اعم از فضلا و شاعران) دارد. تابلو گلگشت منسوب به محمدی بیگ نقاش، مصور به سال ۱۵۹۰. م/ ۹۹۹ ه. ق در روزگار شاه‌عباس اول صفوی، موزه هنرهای زیبای بوستون (برگرفته از گری، ۱۳۸۳: ۲۲۴).

با توجه به عمومیت یافتن تولید سرامیک‌های آبی و سفید در عهد مینگ، به نظر می‌رسد که صادرات لاجورد از خراسان (مجید زاده، ۱۳۶۶) و در عوض واردات ظروف آبی و سفید عمومیت یافته باشد. این نوعی صادرات مواد خام و واردات محصولات مصنوع بود که اقتصاد ایران چندان آن را تحمل نکرد و خود به بومی‌سازی و تولید بومی سفالینه بدل چینی و شبه فغفوری پرداخت.

چنگ هو^۱ فرمانده نیروی دریایی و مشهورترین جهانگرد دریایی چین، به فرمان امپراتور یونگلو ناوگانی موسوم به ناوگان خزانه سفرهای خود در اقیانوس هند را از بندر نانکن از راه مالاکا تا خلیج فارس و آفریقای شرقی در حدفاصل سال‌های ۱۴۳۳-۱۴۰۹. م انجام داده بود. او گزارش‌های جالبی از دیده‌ها و شنیده‌های خود در باب جزیره هرمز و بنادر ظفار و عدن ارائه داده است. اشاراتی مختصر اما جالب در باب کالاهای وارداتی در بازارهای نواحی مذکور دارد؛ مثلاً در باب بازار هرمز می‌نویسد: «در این کشور انواع کالاهای تجاری از هر کشور خارجی موجود است» (ما هوان، ۱۳۹۳: ۲۵۴-۲۶۶ و ۲۶۳). در ۱۸ دسامبر ۱۴۱۲ امپراتور یونگلو فرمان اعزام چهارمین مأموریت بزرگ‌ترین ناوگان شامل ۶۳ کشتی ۲۸۵۶۰ خدمه را از نانجینگ به غرب اقیانوس هند صادر کرد. یکی از اهداف اصلی مأموریت اکتشاف خلیج فارس بود. هرمز برای چینیان به‌عنوان جزیره‌ای ثروتمند شناخته شده بود که به تاجران خارجی مروارید سفته، طلا، نقره، مس، آهن، نمک، شنگرف و جواهرات عرضه می‌کرد (Levsthes, 1994: 137-138) و به احتمال قوی، در ازای آن ابریشم و ظروف چینی و سایر کالاها وارد می‌کرد.

مؤلفی به نام فی سشین^۱ از دیگر منابع چینی عهد مینگ به نام Hsing-ch'a sheng-lan بررسی کلی راه‌یابی دریایی با ستاره‌ها (تألیف به تاریخ ۱۴۱۶ م. / ۵۸۱۹ ق.) را نگاشته و در آن واردات هرمز را چینی‌آلات آبی و سفید، طلا و نقره، پرند و پرنیان، پچک، بنزوئین، چوب صندل و فلفل یاد کرده است (کاوتس و پتاک، ۱۳۸۳: ۶۸ و ۶).



بخشی از نقشه راه‌یابی با ستاره‌ها از فی سشین ر.ک: قسمت تصویر نسخه خطی نقشه در بیوست‌های کتاب ذیل:

马欢, 中外交通史籍丛刊, 北京 (Ma Huan, 2012, 64-65)

گاسپار داکروز نیز به غرق شدن یکی «ناوگان بسیار بزرگ چینی‌آلات» که در آب‌های کم‌عمق نزدیک سراندیپ (سیلان) اشاره کرده است. (کاوتس و پتاک، ۱۳۸۳: ۸۳) واردات سفالینه‌های چینی بعد از هرمز بر عهده بندرعباس گذاشته شد (Schweizer, 1972: 26).

^۱ Fei Xin

تعدادی کشتی‌های چینی و حتی اسلامی در اعماق شرق و غرب اقیانوس هند غرق شده است که باستان شناسان دریایی در آن‌ها مقادیر معتنا بهی از سلادن و سرامیک یافته‌اند. نگارنده چنین مجموعه‌هایی را در موزه‌های ملی سئول (handbook of National Museum of Korea, 2014: 174)، شانگهای، اوکیناوا (Okinawa prefectural museum, 2014: 68) و آمستردام بازدید کرده است که بارهای ظروف چینی را به بنادر شرق و غرب اقیانوس هند ترابری می‌کرده‌اند.

بررسی‌های سطحی و کاوش در ترانشه‌های موجود در قلعه پرتغالی جزیره هرمز توسط دومین هیئت کاوش باستان‌شناسی میراث فرهنگی کشور به سرپرستی فاطمه کریمی در سال ۱۳۷۳-۱۳۷۲ به کشف انبوهی سلادن‌های چینی منجر شد که غالباً به قرون ۱۶-۱۴ م. ۱۰-۸ ه. ق. تعلق داشت. برخی از این سفالینه‌ها دارای نوشته‌هایی در کف پایه ظرف بود که یا شامل علامت و نام امپراتوری و سلسله او بود که نشان می‌داد این ظروف از نوع فغفوری بودند. یا نوشته‌هایی دعایی شامل آرزوهای طول عمر و خوشبختی دولت و ثروت و تندرستی و ایمنی بود (که به نظر نگارنده تأثیر علم فنگ‌شویی بر سفالگری چینی را نشان می‌داد). گاه نیز تک‌کلمه‌ای روی ظرف یا در کف قسمت اصلی آمده بود. در نهایت برخی ظروف تک‌کلمه‌ای به‌عنوان مارک کارخانه یا کوره تولیدکننده آن‌ها قرار داشت (دانشپور پرور، ۱۳۷۶: ۱۳۵). مثلاً بر یک تکه چنین نوشته بود: (ساخت در زمان امپراتور مینگ چنگ خوا)^۱ (۱۴۶۵-۱۴۷۸ م) در برخی دیگر تصویر اژدهای چهارچنگاله^۲ در قاب مدور بر بدنه کاسه، تصویر سیمرغ^۳ بر یکی دیگر گل میخک پُرپر و نقش تندر، در دیگری نقش یکی از فنناپذیران بر روی پلی در منظره‌ای در نیزار در میان خیزران‌ها در آن‌سوی سایه‌بانی دیده می‌شود. در یکی دیگر در کنار نقش قویی به خط چینی نوشته بود که «همیشه ثروتمند و با مقام عالی باشید»، در طرحی دیگر چهار آهو را در حال استراحت در باغی نشان می‌دهد. حتی قطعه‌ای از سفال‌های بدل چینی ایرانی با نقش ختائی و گل‌های شاه‌عباسی کوچک به دست آمد (دانشپور پرور، ۱۳۷۶: ۱۵۰-۱۴۱).

۱ 大明 成话 捏捏之 da ming Cheng-Hua nien zhi

۲ 龙

۳ 附马, 凤凰 Fu-ma

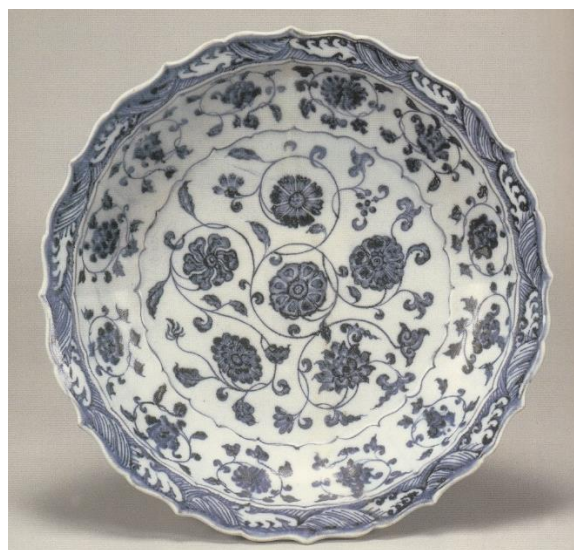
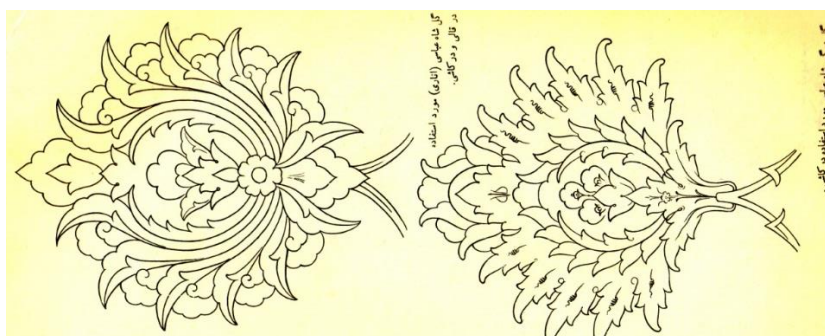


گل نیلوفر پُرپر چینی شبیه به گل موسوم به شاه‌عباسی است. با نظری به گل‌های شاه‌عباسی، توجه شدید به طرح‌های تجرید یافتهٔ انار و گل آن به‌خوبی احساس می‌شود. اگر این توجه دنباله تقدیس گل انار در ایران زردشتی عهد باستان هم نباشد، لااقل نقش دل‌ربا و ایره‌وار گل انار و خود آن و پیچ‌وخم خطوط منکسر تاج آن و سر برکشیدن شعله‌وار آخرین آثار گلبرگ‌های آن، آن‌قدر جالب بوده است که به این‌همه طرح‌های گوناگون ببرزد.

گل اناری که غالباً به «گل شاه‌عباسی» و ندرتاً به گل «شیخ صفی» موسوم‌اند؛ که شاید دلیل نام‌گذاری اخیر به‌منظور جاودان ساختن نام شیخ صفی توسط نوادگان تاجدارش باشد (همان: ۸۸). گل شاه‌عباسی انواعی چون برگ‌ی و اناری دارد که از این میان گل شاه‌عباسی برگ‌ی به نیلوفر پُرپر چینی شبیه است. به نظر می‌رسد که روابط فرهنگی میان مینگ و صفویه موجب شد که اقتباس‌هایی از هنرهای دو ملت در این زمینه رخ داده باشد. به این



معنی که گل نیلوفر پُرپر چینی مورد تقلید ایرانیان و گل شاه‌عباسی اناری مورد تقلید چینیان قرار گرفته باشد.



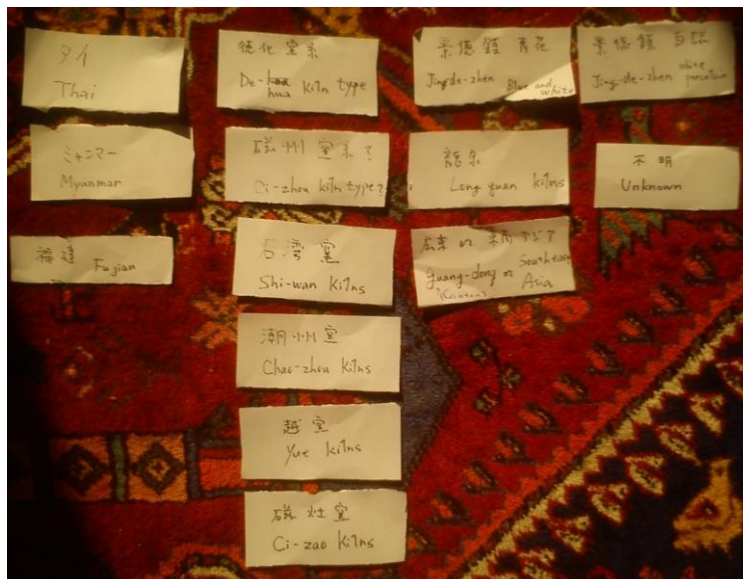
کاربرد ختائی و گل‌های شاه‌عباسی در کنار نیلوفرهای پُرپر چینی بر سرامیکی از عهد سلسله مینگ (Curators' section, Chinese ceramics, 52)



سفالینه‌های صفوی به تقلید از سرامیک آبی و سفید چینی
برکه سفین، بندر لنگه



ظروف آبی و سفید سلسله مینگ قرن ۱۰ ه.ق/ ۱۶. م با نقش گوزن اسطوره‌ای در حال خوردن
قارچ لینگ چی



فهرست ظروف کوره‌های چینی در محوطه برکه سفلین، بندرلنگه (بررسی میدانی تنگه هرمز، نگارنده و استادان ژاپنی یوکائیچی و موری، آذر و آبان ۱۳۹۳)



اسکله باستانی بندر برکه سفلین، بندرلنگه

۳. نتیجه

تأثیرگذاری هنری چین بر ایران، از دوره سامانی سابقه داشت؛ اما در آن دوره عمدتاً، تأثیر هنر سلسله تانگ در چین بر نقوش سفال‌های نیشابور مشهود بود. عصر طلایی سفالگری چینی، دوره حکومت سلسله مینگ بود. سالدن‌ها از طریق روابط خارجی سلسله مغولی یوآن با ایلخانان ایران بر سفالگری ایرانی اثر مستقیم گذاشت و نقش‌مایه‌های نقاشی چینی به‌طور مستقیم در سفالگری ایران وارد شد. در اوایل عصر تیموریان به دلیل رفت‌وآمد هیئت‌های سیاسی و رونق نسبی جاده ابریشم و رونق روزافزون جاده ادویه (به‌خصوص سفرهای چنگ‌هو)، موج جدیدی از آثار و سنت‌های تصویری چینی وارد ایران شد؛ اما از دوره جانشینان شاهرخ با کاهش روابط با چین، این اثرگذاری موقتاً کاهش یافت.

چنان‌که بسیاری از محققین نوشته‌اند، سفالگری ایرانی در دوره‌های سامانی-سلجوقی، ایلخانان، تیموریان و صفویه تحت تأثیر چین قرار گرفت. در هر سه مورد از لحاظ تکنیک، سفالگری ایرانی را تکانی داد و سرعتش را در راه کمال افزایش داد؛ اما در فاصله زمان سلطان شاهرخ تا زمان شاه‌عباس که موج سوم تأثیر چین شروع شد، سفالگری ایرانی دوران بومی‌سازی نقوش چینی را پیمود؛ بنابراین از لحاظ تکنیک (فرم)، بومی کردن منظرپردازی و تصویر اژدها و سیمرغ و از حیث محتوا و مضمون ورود اندیشه‌های عرفانی (همتای تعلیم ذن چینی) در سفال‌های ایرانی، از دستاوردهای هنری مکتب اصفهان است که بومی‌سازی تأثیر چین را نشان می‌دهد. چنان‌که هم اژدها و هم تأثیر تعلیم ذن، بومی شد: اژدهای چینی به اژدهای شاهنامه بدل شد و تعلیم ذن و مراقبه تائویی به عرفان اسلامی در نقوش ایرانی مبدل گردید. به نظر نگارنده، پیدایش این تغییرات به سبب سابقه و رونق مناسبات ایران و چین در دوره سلطان شاهرخ بود که آن را در تاریخ سفالگری ایرانی می‌توان «دوره گذار و بومی‌سازی» نامید. در نتیجه چنین مناسباتی، با ورود الگوهای جدیدی از نقاشی چینی به کارگاه‌های سفالگری ایران و همچنین به دلیل کاهش روابط ایران و چین پس از روزگار سلطان شاهرخ، فرصتی تاریخی و زمینه‌ای جهت بومی‌سازی و تکمیل نقش‌مایه‌های چینی در سفالگری تیموری مکتب هرات پیدا شد. با فراهم آمدن زمینه‌ای تاریخی چون روابط تیموریان و بعدها شاه‌عباس صفوی با مینگ‌ها بود که مکتب ملی سفالگری اصفهان را به اوج شکوفایی و برقراری هماهنگی کامل با اندیشه و فرهنگ ایرانی رسانید.

منابع

کتاب‌ها

- افشار، ایرج (۱۳۷۲)، *خطای‌نامه*، تهران، اسناد فرهنگی آسیا.
- اقدسیه، هادی (۱۳۷۲)، *ارنست کونل و شهریار مالکی، اسلیمی، ختائی و گل‌های شاه‌عباسی*، چاپ دوم، تهران، یساولی.
- بحرانی‌پور، علی و یاسوهیرو یوکائیچی و تاتسویا موری (آذر و آبان ۱۳۹۳)، *پیمایش، بررسی و تحقیق میدانی تنگه هرمز*.
- بلر، شیلا و جان‌تان بلوم (۱۳۸۱)، *هنر و معماری اسلامی ۲ (۱۲۵۰-۱۸۰۰)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، سمت.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰)؛ *زبدۀ التواریخ*، تصحیح سید کمال حاج‌سیدجوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴)، *دیوان حافظ*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، زوار، چاپ نهم.
- دانشپور پرور، فخری (۱۳۷۶)، *یادنامه گردهمایی باستان‌شناسی شوش*، تهران، سازمان میراث فرهنگی.
- دلاواله، پیترو (۱۳۹۱)، *سفرنامه پیترو دلاواله*، ترجمه شجاع‌الدین شفا، چاپ ششم، تهران، خوارزمی.
- ریچی، ماتیو (۱۳۸۷)، *چین‌نامه*، ترجمه از لاتین محمد زمان، تصحیح لو جین، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شجاع (۱۳۷۴)، *انیس‌الناس*، به کوشش ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارت علمی و فرهنگی.
- کاوتس، رالف و رودریش پتاک (۱۳۸۳)، *هرمز در منابع دوره‌های یوان و مینگ*، ترجمه مهرداد وحدتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- گری، بازیل (۱۳۸۳)، *نقاشی ایرانی*، ترجمه عربعلی شروه، تهران، دنیای نو.
- لائوتزو (۱۳۸۹)، *دائو د جینگ*، ترجمه به انگلیسی استفن میچل، ترجمه به فارسی لادن جهانسوز، تهران، بهجت.

- ماهوان (۱۳۹۳)، *سفرنامه ماهوان: بررسی کلی سواحل اقیانوس*، ترجمه سعید کریم‌پور، تهران، ققنوس.
- نفیسی، نوشین‌دخت (۱۳۸۴)، *حضور طبیعت در مجموعه چینی‌های آبی و سفید آستانه شیخ صفی‌الدین اردبیلی*، تهران، فرهنگستان هنر.
- هوانگ، سونیا (۱۳۸۴)، *فنگ‌شویی: رازهای همسازی*، ترجمه فؤاد نظیری، تهران، نشر ثالث.
- یساولی ثانی. جواد (۱۳۹۲)، *سوابق تاریخی نقوش: تأثیر هنرهای اسلامی در تحول هنر اروپا*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات یساولی.

مقاله‌ها

- مجیدزاده، یوسف، «سنگ لاجورد و جاده بزرگ خراسان»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، ش ۲، ۱۳۶۶.

منابع انگلیسی

- Allsen. Thomas T. (2002), *commodity and exchange in the Mongol empire*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Camenzind. Josef Maria (1956). *Ein stubehocker fart nach Asien*, Baden: Verlag Herder Freiburg.
- Cheng'en. Wu (2008), *Journey to the west*, tr. W.J.F. Jenner, Beijing: Foreign Language Press.
- Curators' section (2004), *Chinese ceramics: Neolithic age to Ming and Qing dynasties: from collection of the Aichi prefectural ceramic museum*, Seto: Aichi prefectural ceramic museum,
- Gernet. Jacques, (1962) *Daily life China on the eve of the Mongol invasion 1250-1276*, tr. H.M. Wirth, London: George Allen and Unwin,
- *handbook of National Museum of Korea* (2014), tr. Ko Ilhong, Park Mayoungsook, Seoul: National Museum of Korea
- Hermann. G. (1968), "Lapis lazuli the early phase of its trade" *Iraq*, no. 30.
- Levsthes. Louise, (1994), *When China ruled the seas: the treasure fleet on the dragon throne 1405-1433*, Oxford: Oxford University Press,

- Lili. Fang, (2010), *Chinese ceramics: a history of elegance*. Tr. William W. Wang, Beijing: China international press.
- Mori. Tatsuya, Daisuke Tokdume, Tomoko Nagahisa and Shino Yokoyama, (2012), *Longguan ware: Chinese celadon beloved of the Japanese*, Okinawa: Asahi world Co.
- *Pleasure of Black and White ceramics from private collections*, (2011), the Chinese ceramic society of Aichi, Aichi.
- Schweizer. Gunter (1972), "Bandar 'Abbās und Hormuz: schicksaal und Zaukunft einer iranischen Hafenstadt am Persischen Golf" *Beihefte zum tubinger atlas des vorderen Orients*, Wiesbaden: Dr Ludwig Reichert.
- *Social exhibition 2014 underwater cultural heritage of history in the Ocean*. (2014), Okinawa: Okinawa prefectural museum and art museum.
- Stoadart. Robert, (1935), *the journal of Robert Stoadart*, ed: E Denison Ross, London.
- Sung. Z.D. (1934), *the symbols of Yi-King or the symbols of the Chinese logic of changes*, Taipei: the Prophet press.
- Xiaolong. Xu, (2010), *Porcelain of ancient China*, tr. Shao Da, Beijing: China international press.
- 马欢, (2012), 中外 交通 史籍 叢刊, 北京 : Zhbc. (Ma Huan, 2012, *Zhongwai jiotong shiji congkan*, Beijing: Zhbc)

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ودو، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۳۵-۴۹
مقاله پژوهشی (DOI): 10.22034/JIIPH.2022.50487.2306 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۱

جایگاه تاریخی رساله تقدیرالمقاییس در بحث اصلاح مقیاس‌ها در دوره قاجاریه

غلامعلی پاشازاده^۱

چکیده

رساله تقدیرالمقاییس نوشته محمدحسن خان اعتمادالسلطنه و اثری در مورد اصلاح مقیاس‌ها در ایران عصر ناصری است که در آن اعتمادالسلطنه به شکل‌گیری مقیاس‌های مختلف اندازه‌گیری در میان جوامع مختلف، وجود مقیاس‌های گوناگون در ایران و ضرورت سامان‌دهی آن، توصیف نظام متریک فرانسه و ارائه طرحی برای یکسان‌سازی مقیاس‌ها در ایران با الگوبرداری از نظام متریک فرانسه پرداخته است. رساله، علی‌رغم بازخوانی و چاپ در نشریه پیام بهارستان، مورد توجه محققان قرار نگرفته و زمان تألیف و ارزش تاریخی آن مغفول مانده است. بنابراین، مقاله حاضر قصد دارد زمان تألیف و ارزش تاریخی رساله را به‌عنوان یک مسئله مورد بررسی قرار دهد و به این پرسش پاسخ دهد که رساله در بحث اصلاح مقیاس‌ها چه جایگاهی دارد؟ نتیجه تحقیق حکایت از آن دارد که رساله در سه سال آخر دوره ناصری و با الهام از بحث‌های منورالفکران ایرانی معتقد به اصلاح مقیاس‌ها و مقادیر و در پاسخ به نیازهای اقتصادی آن زمان نوشته شده است و می‌توان آن را اولین طرح جامع برای تأسیس یک نظام واحد در مقیاس‌ها و مقادیر کشور دانست.

واژگان کلیدی: ایران عصر ناصری، تقدیرالمقاییس، اعتمادالسلطنه، اصلاح مقیاس‌ها، نظام متریک.

Historical Status of Taghdir al-Maghaees Treatise in Qajar Era Measurement Units Reforms

Gholamali Pashazadeh^۱

Abstract

The Taghdir al-Maghaees Treatise authored by Mohammad Hassan Khan Etemad al-Saltaneh, a work on reforming quantification systems in Iran of the Nasser period in which Etemad al-Saltaneh discusses the introduction of different quantification systems in different societies, the existence of different systems in Iran and the necessity of standardizing them, the French metric system, and a proposal to standardize quantification systems in Iran by following the example of the French metric system. The treatise, despite being reviewed and published in Payam Baharestan, has not received attention from researchers, and its historical value has been disregarded. Thus, the present article intends to examine the historical context and value of the treatise as its central theme and to explore the importance of the treatise in the debates on quantification system reforms.

The result of the research indicates that the treatise was written in the last three years of the Nasser period in response to the economic needs of the time, inspired by the debates among enlightened Iranian thinkers who believed in reforming quantification systems. The treatise can be considered the first comprehensive proposal to establish a standard quantification system in the country.

Keywords: Iran of Nasser Period, Taghdir al-Maghaees, Etemad al-Saltaneh, Quantification System Reform, Metric system

1. Associate Professor, University of Tabriz, Iran

gh_pashazadeh@yahoo.com

مقدمه

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار فکر اصلاح در عرصه‌های مختلف جامعه ایرانی با اتکا به تجارب جوامع غربی رونق یافت و منورالفکران و نخبگان ایرانی تلاش کردند راهکارهای مطمئن و دقیقی برای انجام اصلاحات ارائه کنند تا راه ترقی و پیشرفت را برای جامعه خود باز نمایند. اصلاح مقادیر و مقیاس‌ها یکی از عرصه‌های مورد توجه این منورالفکران بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم مطرح شد و بعد از درج مطالبی در روزنامه‌های /اختر و بویژه اطلاع تا حدودی رونق گرفت. منورالفکران فکر می‌کردند با امکان استقرار یک نظام واحد در مقیاس‌ها، حداقل یکی از موانع تجارت و انباشت سرمایه از میان برداشته می‌شود.

رساله تقدیرالمقاییس را محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، برای ایجاد یک نظام واحد در مقیاس‌های کشور نوشت و برای نگارش، ضمن تأمل در مقیاس‌های موجود، از نظام متریک فرانسه الگو گرفت. رساله تاریخ تألیف مشخصی ندارد و علی‌رغم بازخوانی و چاپ، مورد توجه محققان قرار نگرفته است. بنابراین، زمان تألیف رساله، جایگاه و اهمیت تاریخی آن در مباحث مربوط به اصلاح مقیاس‌ها به عنوان یک مسئله در مقاله حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد و با روش توصیفی و تبیینی به این سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود که رساله در چه زمانی و برای کدام نیازهای تاریخی نوشته شده و راهکارهای آن برای استقرار نظام واحد در حوزه مقیاس‌ها چه جایگاهی در میان تلاش‌ها و اندیشه‌های مربوط به اصلاح این حوزه در دوره ناصری دارد؟

در مورد پیشنهاد تحقیق باید گفت که آثار اعتمادالسلطنه در حوزه تاریخ‌نگاری، روزنامه‌نگاری و غیره از ابعاد مختلف مورد توجه قرار گرفته است، ولی، متأسفانه نه بحث اصلاح مقیاس‌ها تا کنون مورد توجه شایسته قرار گرفته است و نه رساله تقدیرالمقاییس. در مورد اصلاح مقیاس‌ها و ضرورت آن از نگاه اندیشمندان دوره ناصری اشاراتی در کتاب /اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار از فریدون آدمیت و کتاب در جستجوی قانون؛ زندگی و اندیشه میرزا یوسف خان مستشارالدوله از نویسندگان حاضر وجود دارد ولی، درباره رساله تقدیرالمقاییس تا آنجا که راقم این سطور جستجو کرده است، جز بازخوانی و

چاپ آن اقدامی صورت نگرفته است. تحقیق‌های متعددی هم در حوزه مقیاس‌های موجود (نه بحث اصلاح مقیاس‌ها) در دوره‌های تاریخی و در دوره قاجاریه وجود دارند که به معرفی اوزان، مقادیر و مقیاس‌های موجود در جامعه ایران عصر قاجار پرداخته‌اند که کتاب *اوزان و مقیاس‌ها در عصر قاجار از ویلم فلور* و کتاب *فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها از ابوالحسن دیانت* از آن جمله‌اند.

تاریخ تألیف رساله

رساله *تقدیرالمقاییس* رساله‌ای در مورد اوزان و مقادیر است و عنوان رساله در باب *مقیاس اوزان و مقادیر و غیرها از حجم و کیل و تقود و سطح* نیز از طرف اعتمادالسلطنه برای آن درج شده است. این رساله که اصل آن به صورت خطی در یک مجموعه از نسخ خطی با شماره ۱۸۲۲۱ و از صفحه ۱۵۴۲ تا ۱۵۴۳، در کتابخانه مجلس مضبوط است در سال ۱۳۸۹ش توسط خدیجه اعتصامی با نواقص و ایراداتی بازخوانی و در نشریه *پیام بهارستان*^۲ چاپ شده است، ولی، در مورد جایگاه تاریخی رساله تاکنون تحقیقی انجام نشده است. تاریخ نگارش رساله نیز معلوم نیست؛ ولی از اطلاعات محتوای آن می‌توان تاریخ نگارش آن را حدس زد. نویسنده در اول رساله خود را «محمدحسن معروف به اعتمادالسلطنه»^۳ معرفی می‌کند و همین نشان می‌دهد که نگارش رساله باید بعد از سال ۱۳۰۴ق اتفاق افتاده باشد که محمدحسن به لقب اعتمادالسلطنه دست یافته است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۴۷۲). علاوه بر آن، اعتمادالسلطنه متذکر می‌شود که رساله را به خواست صدراعظم نوشته است و منظورش از «صدارت عظمی» (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۱۵۴۲) میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است. امین‌السلطان از سال ۱۳۱۰ق به طور رسمی به عنوان صدراعظم معرفی شد و پیش از آن تاریخ، اعتمادالسلطنه از او بیشتر با عنوان وزیر اعظم یاد کرده است. بنا به گفته اعتمادالسلطنه، در همان سال ۱۳۱۰ق هم که از امین‌السلطان خواسته شد تا از ناصرالدین‌شاه لقب صدارت برای خود بخواهد، او مقاومت

۱. نگاه کنید به: دیانت، ۱۳۶۷؛ فلور، ۱۳۹۱.

۲. محمدحسن اعتمادالسلطنه، *تقدیرالمقاییس رساله‌ای در شرح مقیاس و اوزان*، به کوشش خدیجه اعتصامی، *پیام بهارستان*، دوره

دوم، سال دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۸۹، ص ۹۴۱-۹۲۹.

۳. محمدحسن اعتمادالسلطنه، *تقدیرالمقاییس*، نسخه خطی، ص ۱۵۴۲.

کرد، چراکه، این لقب را بدشگون می‌دانست (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۸۴۸)، تا این‌که، در ماه رجب ۱۳۱۰ به‌طور رسمی «ملقب به لقب صدارت عظمی» شد (همان: ۸۵۰). درنتیجه، با توجه به نکات فوق و مرگ اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۳ق، نگارش رساله باید بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ق اتفاق افتاده باشد.

محتوای رساله

اعتمادالسلطنه رساله تقدیر/المقاییس را قصد داشته است به ناصرالدین‌شاه تقدیم کند، ولی، درنهایت، آن را به امین‌السلطان عرضه کرده است و این مطلب از تصحیح‌های صورت‌گرفته در متن رساله هویداست. در اول رساله اعتمادالسلطنه نوشته است: «چون اراده علیه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنا فداه اقتضا فرمود که شرحی در باب مقیاس اوزان و مقادیر و مکیال و غیرها نگارش دهد...» و بعد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را خط زده و صدراعظم را جایگزین آن کرده است تا صدراعظم پس از طرح در شورای کبری و تصویب، به اجرا شدن متن رساله حکم صادر نماید (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۱۵۴۲).

رساله در یک مقدمه و سه فصل تدوین شده است. در مقدمه اعتمادالسلطنه از فواید آشکار و فوری اصلاح اوزان و مقادیر صحبت می‌کند و تصحیح اوزان و مقادیر توسط دول فرنگی و عثمانی را دلیلی برای درستی این اقدام ذکر می‌کند. به اعتقاد اعتمادالسلطنه تصحیح اوزان و مقادیر فکر فریب در معاملات و مشکلاتی نظیر آن را نیز از بین می‌برد و با یک قانون منظم و مرتب، تجارت را تسهیل می‌کند و موجب ثروت رعیت و درنتیجه، شوکت و عدت دولت می‌گردد (همان: ۱۵۴۳). از سوی دیگر، با تصحیح مسکوکات، پول ایران با مقیاسی مشخص در میان دول خارجه اعتبار و بحث‌های مربوط به زوار عتبات عالیات و مکه معظمه هم خاتمه پیدا می‌کند (همان: ۱۵۴۴).

اعتمادالسلطنه هزینه تصحیح اوزان و مقادیر را برای دولت هزار تومان و سود آن را حداقل صد هزار تومان می‌داند. علاوه بر آن او امکان اخذ مالیات برای این کار را هم نادیده نمی‌گیرد و معتقد است مردم برای آسایش و اطمینان قلب و رهایی از هرگونه خطر و غبن، با کمال میل و رضایت از اقدام دولت حمایت می‌کنند و از منافع زیادی که از این راه عایدشان می‌شود با رضایت خاطر، بخشی را به‌عنوان مالیات به کارگزاران دولت پرداخت

می‌کنند و مواجب و معاش «نوکرهای بیکار دولت» تأمین می‌شود (همان: ۱۵۴۵).

پیشنهاد می‌کند در ابتدای اجرای قانون در قورخانه دولت یا هر جایی که به مصلحت باشد وزن‌ها و زرع‌ها را به ترتیب ذکر شده در فصل سوم رساله بسازند و با نشان «مهر و تمغای دولتی» به قیمت عادلانه در میان کسبه و تجار «تمام ممالک و بلاد ایران» توزیع کنند. پیش‌بینی می‌کند، علاوه بر عایدی صدهزار تومانی دولت در ابتدای کار، درآمد دیگر هم از بازرسی و تأیید سالانه وزن‌ها و زرع‌های جدید نصیب دولت می‌شود و کسبه مبلغی به مأموران دولتی از بابت تأیید سالیانه و اخذ «مهر و تمغای معاینه» سال می‌پردازند. اعتمادالسلطنه فایده مهمی هم برای تصحیح اوزان و مقادیر در حوزه طب قایل می‌شود. به باور او وجود وزن‌های متفاوت در مملکت موجب می‌شد دوز داروهای فرنگی در هنگام تطبیق با اوزان داخلی اشتباه شود و موجب مرگ بیماران گردد (همان: ۱۵۴۶-۱۵۴۷).

اعتمادالسلطنه در ادامه و در فصل اول رساله به شکل‌گیری نظام متریک می‌پردازد و می‌نویسد که احتیاج به اندازه و کیل با شکل‌گیری مدنیت در میان ملل مختلف پدید آمد و هر قوم، مقیاس، وزن و مقادیری برای خودشان اختیار کردند تا این‌که برای اولین بار در تاریخ، بعد از انقلاب کبیر فرانسه و به تعبیر اعتمادالسلطنه «شورش بزرگ فرانسه» و در ۸ مه ۱۷۹۰ م/ ۱۲۰۴ ق مقیاس‌های جدیدتری وضع شد، ولی اجرای آن معوق ماند تا این‌که در سال ۱۸۳۷ م تصمیم گرفته شد که از اول ماه ژانویه ۱۸۴۰ م مقیاس‌های متری در کل فرانسه مورد استفاده قرار گیرد و مقیاس‌های مغشوش سابق کنار گذاشته شود. اعتمادالسلطنه با توضیح اوزان و مقیاس‌های مختلف به این نتیجه می‌رسد که «باید ترتیب کاملی برای تعیین مقادیر باشد که طول و سطح و وزن و حجم و کیل و ارزش نقود به واسطه آن ترتیب در کمال صحت و درستی معین و مشخص گردد» (همان: ۱۵۵۴-۱۵۴۷). برای تحقق این امر سه شرط عمده لحاظ می‌کند:

اول این‌که، «واضح و ساده باشد یعنی مقیاس مقادیر دارای اجزا و اضاعافی باشد متناسب با اصل مقیاس که در محاسبه اسباب اشکال نشود.» دوم این‌که مقیاس از اصلی محکم و استوار گرفته شده باشد و امکان تخلف در آن وجود نداشته باشد و افراد نتوانند به دل‌خواه خود در آن دخل و تصرف بکنند و سوم این‌که، مقادیر و اسامی مربوط به آن در همه



ایالت‌ها یکسان باشد تا اشکالی در تجارت ایجاد نکند. از آنجا که «سیستم متریک» یعنی «ترتیب اوزان و مقادیر از روی متر فرانسه» را از یک اصل اصیل می‌داند (همان: ۱۵۵۷-۱۵۵۶) در فصل دوم به معرفی آن می‌پردازد.

در فصل دوم اعتمادالسلطنه به تشریح سیستم متریک فرانسه می‌پردازد که از متر مشتق شده و در آن متر برای طول، متر مربع برای سطح، متر مکعب برای حجم، لیتر برای کیل، گرم برای وزن و فرانک برای مقیاس نقدی به کار گرفته شده است. به اعتقاد او به علت کمال صحت و اصالت مقیاس‌های فرانسه، دولت‌های دیگر اروپایی مانند بلژیک، هلند، سوئیس، ایتالیا، یونان، اسپانیا، پرتغال، ممالک مختلف آمریکای جنوبی و نیز عثمانی سیستم فرانسه را قبول کرده‌اند. اعتمادالسلطنه بعد از توضیح جزئیات نظام متریک فرانسه فصل سوم را به اصلاح میزان و مقادیر در ایران اختصاص می‌دهد تا در صورت صلاحدید صدراعظم در شورای کبری بررسی شود و در صورت تأیید شورا فرمانی برای اجرای آن صادر شود و متخلفان از فرمان مجازات شوند (همان: ۱۵۶۷-۱۵۵۷).

پیشنهاد می‌کند بر اساس معیارهای اصلاح شده او «زرع و سنگ برای مقیاس طول و اوزان در قورخانه دولتی یا جای دیگر ساخته شود» و با فرمانی در مورد اصلاح اوزان و مقادیر در تمام «ممالک محروسه» توزیع شود و با روزنامه‌های اطلاع و ایران به اطلاع عموم مردم رسانده شود. برای اصلاح مقیاس‌ها پیشنهاد می‌کند در مقیاس طول واحد ذرع را اختیار کنند و هر ذرع را به ده قسمت مساوی به نام گره و هر گره را به ده قسمت مساوی به نام شعیر تقسیم کنند هر ده ذرع یک نی، صد ذرع یک طناب، هزار ذرع یک میدان و ده هزار ذرع یک فرسخ قرار داده شود تا با متر، دسی متر، سانتی متر، میلی متر، دکامتر، هکتومتر و کیلومتر فرانسه هم‌خوانی داشته باشد. به همین منوال اعتمادالسلطنه برای مقیاس سطح ذرع مربع، برای مقیاس حجم ذرع مکعب، برای کیل رطل، برای وزن مثقال (هر مثقال پنج گرم فرانسه) و برای نقود واحد قران را پیشنهاد می‌کند (همانجا).

سابقه تاریخی اصلاح اوزان و مقادیر

فکر تصحیح اوزان و مقیاس‌ها مثل فکر اصلاح در بسیاری از عرصه‌ها، در قرن نوزدهم به ذهن منورالفکران ایرانی خطور کرد و همان‌طور که اعتمادالسلطنه نیز خاطرنشان شده

است از تجربه دولت‌های غربی مانند فرانسه، بلژیک، هلند، سوئیس، ایتالیا، یونان، اسپانیا و ... نشئت گرفته و در نیمه دوم قرن نوزدهم و در زمان سلطان عبدالحمید دوم در عثمانی به عنوان یک دولت مسلمان نیز متداول شده بود (همان: ۱۵۴۳). منورالفکران ایرانی از طرف دیگر، ضرورت اصلاح اوزان و مقیاس‌ها را با اوضاع نابسامان اقتصادی پیوند می‌دادند. در ایران قرن نوزدهم معیار مشخصی برای وزن، مقیاس‌ها و سکه وجود نداشت و معیارها از شهری به شهری دیگر متفاوت بود، به طوری که، معرفی آن معیارها موضوع کتاب‌ها و تحقیقات گوناگونی^۱ شده است.

اولین بار تاآنجا که اطلاع داریم میرزا یوسف خان مستشارالدوله تلاش کرد به وضعیت نابسامان معیارها سامانی دهد و به همین خاطر در سال ۱۲۸۶ق و در زمانی که در مأموریت پاریس بود کتابچه‌ای در مورد عیار مسکوکات، اوزان و مقیاس‌ها و تطبیق آن‌ها با عیار فرانسه نوشت (پاشازاده، ۱۳۹۲: ۱۲۵) و در همین زمان حضور در فرانسه در رساله یک کلمه نیز بر ضرورت صحت و درستی اوزان و مقیاس‌ها و مسکوکات تأکید کرد و آیاتی از قرآن کریم را شاهد مثال آورد (مستشارالدوله، ۱۳۶۴: ۵۴). حدود ده سال بعد از اولین تلاش، مستشارالدوله، مقاله‌ای تحت عنوان «تصحیح فرسنگ (فرسخ) ایرانی و تطبیق آن با امیال فرانسه و سایر مقیاس‌های فرنگستان و ورس روسی» در روزنامه/ختر منتشر کرد و سعی کرد مبنایی برای محاسبه دقیق فرسخ پیدا کند. او در نهایت با استناد به مطالعات، ابن خلکان، ملاعلی قوشچی و فرهاد میرزا معتمدالدوله و نیز مطالعات منجمین و رصدشناسان فرنگی، فرسخ ایرانی را با پنج هزار متر فرانسه برابر دانست (روزنامه/ختر، ۱۲۹۶: ۲۸۹).

در واقع، آنچه مستشارالدوله را به تطبیق فرسخ با متر فرانسه واداشته بود اختلاف نظری بود که در مبنای فرسخ و تطبیق آن با معیارهای دیگر وجود داشت و همان اختلاف موجب شده بود فرسخ در نقشه‌ها و اطلس‌ها و گاه در معاهدات ایران با سایر دول و نیز در میان جغرافیدان‌ها و مهندسان، مختلف و مطابق با چهار الی هفت ورس روسی محاسبه شود (همانجا). طبیعی بود که این اختلاف، مشکلاتی را در محاسبات علمی، اقتصادی و حتی

۱. برای نمونه نگاه کنید به: ویلم فلور، *اوزان و مقیاس‌ها در عصر قاجار*، مصطفی نامداری منفرد، تهران، آباد بوم، ۱۳۹۱ و ابوالحسن دیانت، *فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها*، بایرام صادقی، ج ۱، تبریز، نیما، ۱۳۶۷.



شرعی پدید می‌آورد و مستشارالدوله به دنبال تثبیت معیار مشخصی برای فرسخ بود تا از آن در تدوین اطلس‌ها و نقشه‌ها و نیز مسائل شرعی مانند حد ترخص شرعی استفاده شود. او برای تثبیت معیار فرسخ جنبه شرعی ماجرا را قدری مهم هم جلوه داد و سراغ یکی از مراجع زمان خود بنام «جناب ثقه الاسلام حاجی شیخ عبدالرحیم» مجتهد مشهد رفت و برای انطباق فرسخ با متر فرانسه مجوز شرعی نیز گرفت. حاجی شیخ عبدالرحیم در تأیید کار میرزا یوسف گفته بود که چون انطباق فرسخ با متر فرانسه «با قول علما و حکمای سلف اسلام مطابق می‌آید، بحثی و جرحی نخواهد بود؛ بلکه در مسائل و اعمال شرعیه که متعلق به عمل مساحت و مسافت باشد اسباب سهولت زیاد و موجب اطمینان قلب خواهد بود» (همانجا)

مستشارالدوله مقاله خود در اصلاح فرسخ را ابتدا در سال ۱۲۹۶ ق و در روزنامه/ختر چاپ کرد و حدود دو سال بعد با تکمیل مقاله آن را مجدد در روزنامه/اطلاع به چاپ رساند (روزنامه/اطلاع، ۱۲۹۸: ۱-۲). بعد از چاپ مقاله در روزنامه/اطلاع توجه‌ها به آن جلب شد و افرادی مانند نجم‌الملک (نجم‌الملک منجم‌باشی ناصرالدین شاه، ۱۲۹۹ ق: بدون شماره صفحه)، مسیو شیندلر (روزنامه/اطلاع، ۱۲۹۹ ق: بدون شماره صفحه)^۱ و محبعلی ناظم دفتر وزارت امور خارجه (محبعلی، ۱۲۹۹ ق: بدون شماره صفحه) برای مقاله نقد نوشتند که همه نقدها در روزنامه/اطلاع انتشار یافت و از میان آن‌ها مقاله محبعلی در روزنامه/ختر (۱۲۹۹: ۶-۲۳۵) نیز باز نشر شد. در نهایت مستشارالدوله به نقدها پاسخ داد که نقد او هم در روزنامه/اطلاع (۱۲۹۹: بدون شماره صفحه) چاپ شد.

فارغ از مسائل علمی و فنی مربوط به ارتباط فرسخ با مدار نصف‌النهار و یا انطباق آن با متر فرانسه، مستشارالدوله و برخی از منتقدان از سودمندی انطباق آن با متر فرانسه دفاع

۱. منظور از شیندلر، آ. هوتوم شیندلر (A. Houtum Schindler) آلمانی است که کرزن در تألیف کتاب *ایران و قضیه ایران* از راهنمایی‌های بی‌دریغ و اطلاعات او بسیار بهره برده است و اذعان کرده است که «وقتی که می‌اندیشم که اگر همکاری‌های بی‌دریغ و پایدار او نمی‌بود چه اشتباهات عمده‌ای در این دو مجلد راه می‌یافت بر خود می‌لرزیم.» نگاه کنید به: جرج. ن. کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۱۴ فریدون آدمیت این اثر کرزن را بیشتر از این اعتراف کرزن مدیون شیندلر و اطلاعات او می‌داند. نگاه کنید به: *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۱.

کردند. میرزا یوسف‌خان در مطلب دیگری که در روزنامه/ختر چاپ کرد از تعدد اسامی پول ایران مانند «اشرفی، تومانی، صاحبقران، ریال، پناه‌آباد، عباسی، شاهی، دینار، قاضی‌بیگی، تابل، پول، جنگ، و غیره و غیره» انتقاد کرد و بهتر دید دولت ایران مأخذ پول خود را به یک قاعده مشخص دریاورد (۱۲۹۶ق: ۱-۲۹۰).^۱

مستشارالدوله همچنین از مطالب چاپ‌شده در /ختر در مورد اشتباه بودن انطباق عیار سکه ایران با فرانسه و نیز استدلال روزنامه مبنی بر عدم انطباق همسایگان ایران با عیار فرانسه خرده گرفت و نوشت که برخلاف اعتقاد/ختر اکثر دولت‌ها و ملت‌ها (همانجا) زر و کیل و پول خود را با فرانسه انطباق داده‌اند از جمله دولت عثمانی که از سال ۱۲۹۰ق سیستم اعشاری را قبول کرده است و «باقی دولت‌ها نیز به تدریج چنین خواهند کرد چون که بهترین ذرع و کیل و پول مال فرانسه است.» درنهایت مصلحت دید که دولت ایران که متحمل مخارج شده و وزن و عیار سکه را تفریر داده است سیستم فرانسه را قبول می‌کرد تا «خرج یک دفعه بشود، و از محسنات و فواید آن تجار و مسافری و حجاج ما بهره‌مند می‌شدند. چون که در آخر به قوت مدنیت (سیویلیزاسیون) قبول خواهد کرد و این نیک‌نامی که همراهی بی‌ریا به سیویلیزاسیون است، به نام اعلاحضرت شاهنشاه صاحبقران در تواریخ اسلام و فرنگستان باقی می‌ماند» (همانجا).

دلایل تألیف تقدیر/المقاییس

اعتمادالسلطنه از بحث‌های مربوط به اصلاح مقیاس‌ها متأثر شده و در تألیف رساله تقدیر/المقاییس از آن‌ها بهره گرفته است. به عبارتی دیگر، فکر اصلاح مقیاس‌ها پیش از او مطرح شده بود و او در جریان این مباحثات قرار داشته است. در واقع، بیشتر بحث‌های

۱. مستشارالدوله چنین مثال می‌زند: مثلاً اگر مأخذ را پول نقره قرار بدهند و اسمی مناسب برای آن وضع نمایند مثل قران یا ریال یا درهم یا چیز دیگر و آن پول نقره را به صد تقسیم کنند و آن وقت در گفتن و نوشتن به جای تفصیل سابق بگویند یا بنویسند دوازده هزار و یک‌صد و پنجاه و هشت ریال و سی‌وپنج صد. یعنی سی‌وپنج قسمت از صد قسمت ریال در نوشتن هم [بنویسند]: ۱۲۱۵۸ و ۳۵ ص. رجوع شود به: روزنامه/ختر، سال ۵، شماره ۳۷ (چهارشنبه ۲۳ رمضان ۱۲۹۶)، صص ۱-۲۹۰.

۲. دولت‌ها چنین برشمرده است: دولت‌های بلژیک، هلند [هلند]، ایتالیا، اتاروس، اسپانیا، کرک، عثمانی، مکسیک، برازیل، شیلی، نول قراناد، جمهوری امریک جنوب [قبول کرده اند]. پروس به جهت جنگ با فرانسه گویا نکث کرد. روس و حکومت‌های جدید صرب و بلغار در گمرک‌خانه‌ها به متر حساب می‌کنند. بعضی از دولتهای بزرگ همسایه و غیره که هنوز مسکوکات را به (سیستم) یعنی به طرز فرانسه نیاورده‌اند، به جهت زیادتی مخارج است و البته در وقت خود با فرانسه مطابق خواهند کرد. همانجا



مربوط به اصلاح مقیاس‌ها در روزنامه اطلاع چاپ شد که از اولین شماره در ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ ق در زمان وزارت انطباعات محمدحسن (قاسمی، ۱۳۸۹: ۳۶۵) و با مدیریت شخص او انتشار یافت. مضمون برخی از مطالب تقدیرالمقاییس مانند اصلاحات صورت گرفته در ممالک اروپایی و عثمانی در محتوای مقالات مربوط به اصلاح فرسخ نیز وجود دارند که می‌تواند نشانه‌ای از استفاده اعتمادالسلطنه از متن آن مقاله‌ها نیز تلقی شود. اما، این که چرا او بعد از حدود یک دهه از طرح مباحث اصلاح مقیاس‌ها در روزنامه تحت مدیریتش به تألیف رساله اقدام کرده است مسئله‌ای است که چندان روشن نیست.

می‌توان تصور کرد که اعتمادالسلطنه در زمان نگارش رساله به متن دیگری در مورد اصلاح مقیاس‌ها دسترسی پیدا کرده و راغب به تألیف رساله شده است. همانطور که پیشتر نوشته شد در سال ۱۲۸۶ ق و بیش از سی سال قبل از تدوین رساله تقدیرالمقاییس، مستشارالدوله کتابچه‌ای در مورد این کار نوشته و به میرزا حسین خان مشیرالدوله ارائه کرده بود. دسترسی احتمالی اعتمادالسلطنه به چنین متن‌هایی می‌تواند انگیزه جدیدی در او ایجاد کرده باشد که البته در مورد صحت این مسئله و یا میزان تأثیرپذیری اعتمادالسلطنه از آن متن‌ها هیچ گونه سند و مدرکی در دست نیست.

اعتمادالسلطنه همچنین ممکن است با برخی از تلاش‌های اقتصادی که در فضای اقتصادی ایران عصر ناصری صورت می‌گرفت به تألیف رساله ترغیب شده باشد. نمونه‌ای از این اقدامات را هم‌زمان با سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ مشاهده می‌کنیم که برخی از مقامات دولتی تلاش کردند برای تحول در عرصه اقتصادی و بهره‌برداری از معادن، رونق تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی شرکت‌های سهامی عام تأسیس کنند. در سال ۱۳۰۶ ق امیر نظام گروسی و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله گویا از طرف امین‌السلطان مأموریت یافتند از طریق فروش سهام سرمایه لازم برای احداث راه شوسه از اواجیق در سرحد عثمانی تا قزوین را فراهم کنند و برای این کار از میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله راهنمایی خواستند و ملکم کتابچه امتیاز فواید عامه را برای راهنمایی آن‌ها برای تأسیس شرکت سهامی عام نوشت. دقت در نوشته‌های ملکم نشان می‌دهد که میرزا یوسف‌خان و امیر نظام تلاش کرده‌اند مجموعه‌ای از امتیازات، در حوزه‌های مختلف از جمله بهره‌برداری از معادن، احداث راه‌ها و کارخانه‌ها، بهره‌برداری از جنگل‌ها و غیره را با فروش سهام به سرانجام برسانند که

طرح راه عراده‌رو اواجیق به قزوین بخشی از آن بوده است. وجود چنین تلاش‌های اقتصادی هم می‌تواند مشوق اعتمادالسلطنه برای اصلاح مقیاس‌ها و تألیف رساله باشد. خود اعتمادالسلطنه در چند جا از *روزنامه خاطرات* از تمایل به انجام خدمات نمایان به دولت بدون مأموریت خاصی از طرف شاه و صدراعظم اشاره می‌کند که می‌تواند مصداقی برای تألیف رساله نیز تلقی شود. در واقع، اوضاع بد اقتصادی و مشکلات فراوان دولت و مردم، دولتمردان عصر ناصری از جمله اعتمادالسلطنه را به فکر اتخاذ تدابیری برای رفع مشکلات اقتصادی انداخته بود و او اصلاح مقیاس‌ها را گامی برای رونق اقتصادی و محلی برای کسب درآمد دولت معرفی می‌کرد (اعتمادالسلطنه، بی‌تا، ۱۵۴۴). او دغدغه خود برای سامان‌دهی اوضاع اقتصادی و کسب درآمد برای دولت را در وقایع مربوط به شعبان ۱۳۱۲ق را چنین ثبت می‌کند: «خیال دارم خدمت تازه و بزرگی به شاه کرده باشم اسبابی فراهم آورده‌ام و تدبیری نموده‌ام که اگر حاسدین شخصی من و خائنین دولت بگذارند ده دوازده کروور وجه نقد از آسمان و هوا برای پادشاه تحصیل کنم که از ننگ مقروض بودن به بانک و ندادن وجه برات‌داران در خارجه و داخله بیرون بیایند. هم شاه و هم رعیت آسوده شوند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۰: ۹۹۱).

وجود خبرهایی از مشکلات مربوط به مقیاس‌ها در روزنامه‌های آن دوره نیز می‌تواند اعتمادالسلطنه را به تألیف رساله سوق دهد. نمونه‌ای از این مشکلات را در سال ۱۳۰۹ در *روزنامه اختر* مشاهده می‌کنیم که در گزارشی از خوی و سلماس می‌نویسد که تعدیات فراوانی از طرف کاسه‌داران در خریدوفروش حبوبات در حق مردم صورت می‌پذیرد و دولت برای مقابله با این کار، کاسه و کیل را موقوف و سنگ و ترازو را معمول نموده است که بعد از این با سنگ هزار مثقال دادوستد کنند و در ذرع بزاها و تجار که با ذرع تبریز اختلاف کلی داشت مقرر کرده است که از آن پس با ذرع تبریز خریدوفروش نمایند (روزنامه/ختر، ۱۳۰۹: ۱۱۲).

انگیزه اعتمادالسلطنه از تدوین رساله *تقدیرالمقاییس* هر چی بوده باشد در جایگاه تاریخی رساله خللی ایجاد نمی‌کند. در واقع، رساله *تقدیرالمقاییس* اولین تلاش شناخته‌شده برای اصلاح دقیق و نظام‌مند مقیاس‌ها بود که در آن با اتکا به نظام متریک فرانسه و مقیاس‌های سنتی یک نظام مقیاسی جدید در همه عرصه‌ها ارائه شد که در صورت اراده



دولت می‌توانست به اجرا درآید. از متن‌های پیش از تقدیرالمقاییس و جامعیت آن‌ها اطلاعی نداریم و مقالات چاپ شده در روزنامه‌ها صرفاً به برخی مقیاس‌ها پرداخته‌اند. تفاوت مقیاس‌های ارائه‌شده توسط اعتمادالسلطنه با نظام متریکی که در سال‌های بعد و در زمان رضاشاه به اجرا درآمد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۸، جلسه ۱۱۳، ص ۱۱۳) در اسامی مقیاس‌هاست که اعتمادالسلطنه سعی کرده است از اصطلاح‌های بومی به‌جای فرانسوی استفاده کند.

نتیجه‌گیری

محتوای مقاله حکایت از آن دارد که اعتمادالسلطنه به‌عنوان مدیر روزنامه/اطلاع، مباحث مربوط به اصلاح مقیاس‌ها را در دو سال آخر قرن سیزدهم قمری در روزنامه چاپ کرده و دلایل و راهکارهای آن‌ها را در مقالات چاپ‌شده مطالعه کرده و با هواداران اصلاح مقیاس‌ها همدلی پیدا کرده است. حدود یک دهه بعد از طرح مباحث در روزنامه/اطلاع، در بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳ق، احتمالاً با تأثیرپذیری از اخبار اصلاح مقیاس‌ها در روزنامه/ختر و تلاش‌های جسته‌وگریخته برای تحول اقتصادی تلاش کرده است با نگارش رساله تقدیرالمقاییس راهکاری برای اصلاح مقیاس‌ها و در نتیجه، برای کمک به تحول در عرصه اقتصادی ارائه کند و برای اصلاح مقیاس‌ها مفاهیم و اطلاعات بومی مربوط به مقیاس‌ها را با مقیاس‌های نظام متریک فرانسه انطباق داده است.

اسناد باقی‌مانده از تلاش‌ها برای ارائه راهکار برای اصلاح مقیاس‌ها نشان می‌دهد که پیش از او، مباحث مربوط به اصلاحات بیشتر ضرورت اصلاحات را هدف قرار داده‌اند و گاه از چندوچون اصلاح فرسخ یا ضرورت انطباق مقیاس‌ها با نظام متریک فرانسه سخن به میان آورده‌اند و به غیر از کتابچه‌ای از مستشارالدوله که چیزی از محتوا و نیز دسترسی اعتمادالسلطنه به آن نمی‌دانیم، طرحی مشخص برای انجام اصلاحات ارائه نکرده‌اند. بنابراین، طرح اعتمادالسلطنه طرحی جامع برای همسان‌سازی مقیاس‌ها در میان مباحث مربوط به اصلاح مقیاس‌ها در سطح کشور است که مجالی برای اجرا پیدا نکرد، تا این‌که، در زمان رضاشاه نظام متریک فرانسه در ایران استقرار یافت.

منابع

کتاب‌ها

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۰)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (بی‌تا)، *رساله در باب مقیاس، اوزان و مقادیر و غیره از حجم و کیل و نقود و سطح مقیاس و اوزان*، نسخه خطی مجلس با شماره ۱۸۲۲۱.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، تهران، خوارزمی.
- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، *در جستجوی قانون*، تهران، نشر علم.
- دیانت، ابوالحسن (۱۳۶۷)، *فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها*، بایرام صادقی، ج ۱، تبریز، نیما.
- فلور، ویلم (۱۳۹۱)، *اوزان و مقیاس‌ها در عصر قاجار*، مصطفی نامداری منفرد، تهران، آباد بوم.
- قاسمی، سید فرید (۱۳۸۹)، *مطبوعات ایرانی*، تهران، نشر علم.
- کرزن، جرج. ن (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان (۱۳۶۴)، *یک‌کلمه*، به کوشش صادق سجادی، تهران، نشر تاریخ ایران.

مقاله‌ها

- پاشازاده، غلامعلی، «کتابچه امتیاز فوائد عامه و جایگاه آن در تاریخ اقتصادی ایران عصر ناصری»، *تاریخ ایران*، شماره ۲۰، ۱۳۹۵.

رساله‌های تاریخی

- «تقدیرالمقاییس رساله‌ای در شرح مقیاس و اوزان»، اعتمادالسلطنه، محمدحسن، به کوشش خدیجه اعتصامی، *پیام بهارستان*، شماره ۷، ۱۳۸۹.

روزنامه‌ها

- روزنامه اختر (۱۲۹۹ق)، سال ۸، شماره ۳۰ (سه شنبه ۲۶ رجب ۱۲۹۹).
- روزنامه اطلاع (۱۲۹۹ق)، نمره ۲۶ (چهارشنبه ۱۲ ربیع الاول ۱۲۹۹)، نجم‌الملک منجم‌باشی ناصرالدین شاه «تقسیم فرسخ».
- روزنامه اطلاع (۱۲۹۹ق)، نمره ۳۴، (شنبه ۲۵ جمادی الاخری ۱۲۹۹).
- روزنامه اختر (۱۲۹۶ق)، سال ۵، شماره ۳۷ (چهارشنبه ۲۳ رمضان ۱۲۹۶).
- روزنامه اختر (۱۳۰۹ق)، سال ۱۸، شماره ۳۴ (دوشنبه ۲۷ شوال ۱۳۰۹).
- روزنامه اطلاع (۱۲۹۸ق)، نمره ۲۰ (دوشنبه ۲۱ ذی حجه ۱۲۹۸).
- روزنامه اطلاع (۱۲۹۹ق)، نمره ۲۷ (یکشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۲۹۹).
- روزنامه اطلاع (۱۲۹۹ق)، نمره ۳۲ (دوشنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۲۹۹)، محبلی «کمال صحت و امتیاز مقیاس ایران»،

مذاکرات مجلس

- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۸، جلسه ۱۱۳.

تأثیر منازعات روسیه و عثمانی بر وضعیت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) در جنگ جهانی اول با تکیه بر مطبوعات و اسناد

اسماعیل شمس^۱

چکیده

در جنگ جهانی اول شهر ساوجبلاغ، به کانون منازعه روسیه و عثمانی در آذربایجان تبدیل شد. علت این پدیده قرار گرفتن شهر در مسیری بود که آذربایجان را به وان و موصل متصل می‌کرد و می‌توانست سپاه متحد روسیه و انگلیس را به هم بپیوندد؛ به همین سبب روس‌ها برای کنترل آن تلاش زیادی می‌کردند. عثمانی‌ها نیز با همه قوا از ساوجبلاغ محافظت می‌کردند. پژوهش حاضر به دنبال این است تا به روش توصیفی تحلیلی به این پرسش پاسخ دهد که منازعات روسیه و عثمانی چه تأثیری بر وضعیت ساوجبلاغ داشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در دوره چهارساله جنگ جهانی اول، هیچ شهری در ایران به اندازه ساوجبلاغ آسیب ندید؛ به نوعی که می‌توان ساوجبلاغ را مهم‌ترین قربانی جنگ دانست. این شهر، هشت بار توسط طرفین درگیر، اشغال شد و بسیاری از ساکنان آن کشته و آواره شدند. همچنین یکی از پیامدهای این وضعیت، حذف نوادگان عزیزخان مکری از هسته اصلی قدرت در ساوجبلاغ و تقویت خاندان قاضی بود که آینده ساوجبلاغ را تحت تأثیر قرار داد.

واژگان کلیدی: جنگ جهانی اول، ساوجبلاغ، منازعات، عثمانی، روسیه.

The Impact of the Russia and Ottoman Conflicts on the Situation of Savojbolagh

Ismail Shams^۱

Abstract

During the First World War, the city of Savojbolagh became the center of competition and conflict between Russia and the Ottoman Empire in Azerbaijan. The cause of this phenomenon was the location of Savojbolagh on the route that connected Azerbaijan to Mosul and Van and could connect the united army of Russia and England. For this reason, Russians tried to take it's control . The Ottomans also protected Savojbolagh with all their forces. The present study seeks to investigate the effect of the Russian-Ottoman conflict on the situation of Savojbolagh, in a descriptive-analytical approach. The findings of the research show that during the 4-year period of the First World War, Savojbalagh was the most severely damaged city in Iran. So it can be mentioned as the biggest victim of the world war I hostilities . This city was occupied 8 times by the conflicting parties military and many of its residents were killed a seend displaced. Also, one of the consequences of this struggles was strengthening of Qazi family after the descendants of Aziz Khan Mukri were removed from the core of power in Savojbalagh which by itself had a significant impact on Savojbalagh future situation.

Keyword: Russia, Ottoman, Savojbolagh, First World War, impact.

مقدمه

با تأسیس دولت صفوی، عثمانی‌ها بسیار نگران شدند و در وضعیت تهاجمی قرار گرفتند. کشمکش‌های میان دو طرف سرانجام به جنگ چالدران منجر شد که در نتیجه آن، شاه اسماعیل شکست خورد و بخشی از جغرافیای تحت تسلطش در کردستان را از دست داد. چالدران، سرآغاز جنگ‌های متناوبی میان آن دولت و صفویه شد که در دوره شاه تهماسب، هم ادامه داشت (حسینی جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۵۸-۶۱؛ روملو، ۱۳۵۷: ۸۱/۲-۸۲، ۳۵۷). پس از چهار جنگ پیاپی میان ایران و عثمانی در فاصله سال‌های ۹۴۰ ق/ ۱۵۳۳ تا ۹۶۱ ق/ ۱۵۵۴ م سرانجام شاه تهماسب و سلطان سلیمان صلح کردند و عهدنامه آماسیه (۹۶۲ ق/ ۱۵۵۵ م) برای نخستین بار مرزهای میان دو دولت را به شکل ابتدایی تعیین کرد (اسکندر بیگ، ۱۳۸۲: ۷۹/۱؛ سومر، ۱۳۷۱: ۸۵؛ سیوری، ۱۳۷۲: ۶۲). کمی بعد براساس عهدنامه زهاب (قصرشیرین) در ۱۰۴۹ ق/ ۱۶۳۹ مناطق بدره، خانقین، مندلی، درنه، دره تنگ و سلیمانیه در اختیار عثمانی قرار گرفت و ایران حق عبور از مرزهای قارص، وان و شهرزور را از دست داد (حقی، ۱۳۶۸: ۳/ ۲۳۶-۲۳۷). با وجود این عهدنامه، ساوجبلاغ که اهمیت استراتژیک زیادی داشت همچنان در اختیار ایران باقی ماند و تلاش عثمانی برای اشغال آن تا جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م) همچنان ادامه داشت.

مسئله اصلی این پژوهش که به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر اسناد و مطبوعات آن دوره انجام شده، بررسی تأثیر منازعات روسیه و عثمانی بر وضعیت ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) در جنگ جهانی اول است. پرسش این است که جنگ دو رقیب اصلی با یکدیگر در آذربایجان چه بلایی بر سر این شهر و مردمانش آورد؟ چرا ساوجبلاغ تا این اندازه برای عثمانی‌ها و روس‌ها اهمیت داشت؟ چرا این شهر به مهم‌ترین و پرتلفات‌ترین شهر ایران در جنگ جهانی اول تبدیل شد؟ پیامدهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشمکش دو دولت در ساوجبلاغ چه بود؟

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که هدف نهایی عثمانی از اشغال ساوجبلاغ، جدا ساختن بخش سنی‌نشین آذربایجان و کردستان از ایران بود. این هدف، رسالتی تاریخی برای عثمانی به‌شمار می‌رفت و مأموریت ناتمام سلطان سلیم و سلطان سلیمان را کامل

می‌کرد. این هدف در جنگ جهانی اول بیش از هر زمانی برجسته‌تر شد، زیرا دولت ایران عملاً اقتداری در آذربایجان نداشت و تنها نظاره‌گر رویدادها بود. عثمانی می‌خواست با استفاده از اهرم مذهب سنی یک دیوار دفاعی از کردها در برابر روس‌ها بسازد. روس‌ها نیز با علم به این هدف و با تکیه بر قرارداد ۱۹۰۷ که ساوجبلاغ را جزو مناطق تحت نفوذ آن‌ها قرار داده بود در برابر عثمانی ایستادند و هر بار پس از اشغال ساوجبلاغ توسط عثمانی‌ها، آن را بازپس گرفتند.

با وجود اهمیت بسیار زیاد این موضوع، تاکنون پژوهش مستقل و جامعی درباره آن صورت نگرفته است. تنها پژوهشی که عنوان و محدوده زمانی و مکانی آن با این پژوهش منطبق است، مقاله «پژوهشی اسنادی در باب اوضاع ساوجبلاغ در کشمکش میان روسیه و عثمانی در جنگ جهانی اول» از اسماعیل شمس (۱۳۹۰) است. این مقاله چنان‌که از عنوان آن پیداست، صبغه اسنادی و توصیفی دارد و شامل مقدمه کوتاهی درباره کلیت کار و استنتاج چند سند، بدون نقد و بررسی است. این پژوهش ضمن آن که دربردارنده بسیاری از اسناد آن مقاله و البته اسناد و مدارک دیگری است، این تفاوت را دارد که به شیوه تحلیلی و بر اساس مطبوعات دوره مورد مطالعه نوشته شده است و در واقع یک وجه نوآورانه آن نیز، همین است؛ زیرا این گزارش‌ها برای نخستین بار از میان ده‌ها هزار صفحه استخراج شده و منتشر می‌شوند. امتیاز استفاده از روزنامه‌ها در پژوهش تاریخی تبدیل عنصرزمان از صورت کلان به خرد و در مقیاس روزانه است؛ چیزی که در پژوهش‌های عمدتاً کتاب‌محور فعلی دیده نمی‌شود. افزون بر این، مطبوعات بیش از هر منبع دیگری نماد تاریخ مردم و نماینده افکار عمومی‌اند و خلأ منابع آن دوره را که با نگاه تمرکزگرایانه نوشته شده و وقایع مربوط به ولایات را تنها زمانی آورده‌اند که به نوعی مرتبط با مرکز بوده‌اند، پر می‌کنند. این نگاه مرکز‌محور حتی در خاطرات رجال پایتخت‌نشین که در جریان جنگ جهانی اول و در ماجرای مهاجرت به غرب ایران رفتند، دیده می‌شود. برای نمونه در کتاب *خاطرات مهاجرت*، نوشته عبدالحسین شیبانی تنها یک بار به مناسبت ذکر امضای قاسم تبریزی، نام ساوجبلاغ آمده است که آن هم هیچ ربطی به اوضاع این شهر ندارد. این نوع نگاه حتی در نویسنده‌ای کردتبار مانند دیوان‌بیگی که به دستور کمیته دفاع ملی برای سازمان‌دهی نیروهای کرد علیه روسیه به کردستان رفت، دیده می‌شود، بنابراین در خاطرات او هم جز توصیه به کردستانی‌ها

برای الگوگیری از مقاومت مردم ساوجبلاغ در برابر روس‌ها هیچ بحثی از ساوجبلاغ نشده است. افزون بر این، دیوان‌بینگی از مسیر سنج، اورامان و پنجوین وارد خاک عثمانی شد و در برگشت هم از طریق گیلان به تهران رفت و هرگز گذرش به ساوجبلاغ نیفتاد (دیوان‌بینگی، ۱۳۵۱: ۳۰، ۵۳، ۴۴-۵۷، ۱۱۶-۱۱۷).

درباره جنگ‌های ایران و عثمانی در ساوجبلاغ و اشغال این شهر توسط عثمانی‌ها پیش از جنگ جهانی اول، چند پژوهش انجام شده است که از جمله آنها می‌توان به مقدمه کتابها و مقالات نصرالله صالحی درباره تحدید حدود ایران و عثمانی، مقاله مشترک منصوره اتحادیه و غلامرضا سلامی (۱۳۸۱) با عنوان فرمانفرما در مقابله با عثمانی (۱۳۲۵-۱۳۲۶ق) و مقاله رحیم رئیس نیا (۱۳۸۴) با عنوان نخستین تعرض خارجی به ایران در عصر مشروطه و واکنش مجلس شورای ملی به آن اشاره کرد که هر دو به اشغال ساوجبلاغ توسط عثمانی پس از انقلاب مشروطه پرداخته‌اند و مطالب آنها ارتباطی با موضوع این پژوهش ندارد. پژوهش دیگر در این زمینه، بررسی و تحلیل تکاپوهای ایل مکری در مناسبات و تحولات سیاسی دوره افشاریه و زندیه (۱۱۴۸-۱۲۱۰) نوشته مسلم سلیمانیان و زلیخا امینی (۱۴۰۰) است که بیشتر با پیشینه تاریخی این مقاله مرتبط است.

با وجود فقدان پژوهشهای تخصصی و موردی درباره ساوجبلاغ در جنگ جهانی اول، گاه مطالبی در قالب کلیات یا به صورت مروری در برخی پژوهشها آمده است که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته‌اند. پژوهش سیروان خسرو زاده با عنوان راه بی سرانجام که به سرگذشت آشوریان در جنگ جهانی اول می‌پردازد، اشارات چندانی به ساوجبلاغ ندارد؛ اما به سبب تمرکز بر ارومیه و نواحی اطراف ساوجبلاغ، در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. خسروزاده به خوبی نشان داده است که چگونه انگلستان و روسیه با تکیه بر دین مشترک مسیحیت و دادن وعده دولت و سرزمین مستقل، از ارمنیان و به ویژه آشوریان به عنوان متحد خود علیه عثمانی در جنگ جهانی اول استفاده کردند و آنان را به جنگ با مسلمانان آذربایجان از جمله کردها کشاندند. از آنجا که در نقشه دولت آینده آشور بسیاری از نواحی کردستان از جمله ساوجبلاغ گنجانده شده بودند، کردها هم به دلایل قومی و مذهبی برای مقابله با این نقشه به سمت عثمانی متمایل شدند. همچنین مسلح شدن

ارمنی‌ها توسط روسیه و تبلیغ این موضوع که کردستان عثمانی، در آینده ضمیمه ارمنستان خواهد شد نقش زیادی در بسیج کردها به نفع عثمانی و تبعیت از فتوای جهاد آنان داشت.

کتاب محمد قلی مجد به بررسی قحطی، مرگ و میر و کاهش جمعیت در سراسر ایران می‌پردازد و در فصلی از کتاب که به قحطی در آذربایجان اختصاص دارد، چند گزارش هم از ساوجبلاغ آمده‌اند؛ اما این گزارشها از روزنامه‌های آن دوره و نوشته‌های کنسولهای امریکا و ... در آذربایجان اقتباس شده‌اند. در پژوهش حاضر مستقیماً به روزنامه‌های آن دوره ارجاع داده شده و نیازی به کتاب مجد نبوده است، اما در چند مورد خاص از ارجاعات او که در دسترس نگارنده نبوده‌اند، استفاده شده است.

کتاب آلمانی‌ها در ایران اثر الیورباست، برای کلیات پژوهش و به ویژه سیاست آلمانی‌ها در ایران در دوره جنگ جهانی اول مفید است، اما در هیچ جای آن به ساوجبلاغ و تحولات آن اشاره نشده است. علیرضا ملایی توانی نیز در کتاب ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول به علل و چگونگی شکل‌گیری مهاجرت و اهداف و نتایج تشکیل دولت ملی پرداخته است. برخی مطالب این کتاب مانند مباحث مرتبط دولت موقت ملی، توسعه طلبی عثمانی‌ها در ایران؛ و کشمکشهای دول درگیر جنگ در سطح ملی و محلی در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما نویسنده به طور مشخص به ساوجبلاغ نپرداخته و تنها در ضمن مباحث چند بار به آنجا اشاره کرده است؛ البته آن منطقه اساساً دور از قلمرو اداری دولت ملی بوده است.

این پژوهش از این نظر که تنها بر یک شهر معین و دوره ای محدود و موضوعی مشخص تمرکز کرده است با پژوهشهای پیشین متفاوت است و از این جهت که پیامد سیاستهای بین‌المللی، منطقه ای و ملی در مقطع جنگ جهانی اول را در جغرافیایی خاص با تکیه بر روزنامه‌ها و اسناد نشان داده است، جدید و نوآورانه می‌باشد.

پیشینه تاریخی ساوجبلاغ

از پیشینه نام ساوجبلاغ مکرری که در شهریور ماه ۱۳۱۴ و به دستور رضاشاه به مه‌باد تغییر یافت، آگاهی چندانی وجود ندارد. در منابع دوره تیموری از قبیله «مکریت» سخن رفته

است (شامی، ۱۳۶۳: ۱۶۲)؛ اما انطباق آن با ایل مکری بعدی که قلمرو آن در جنوب استان آذربایجان غربی قرار دارد، روشن نیست (مستوفی، ۱۳۵۳: ۴۰۶-۴۰۷؛ محمودی، ۱۳۷۵: ۱۸). نام مکری در آغاز دوره صفویه وارد منابع شد؛ اما باز تا اواخر عصر شاه عباس نام ساوجبلاغ دیده نمی‌شود و شرف خان بدلیسی و منابع رسمی صفویان اشاره ای به آن نمی‌کنند. برخی نویسندگان نخستین کاربرد نام ساوجبلاغ در منابع را سال ۱۰۳۸ ق نوشته‌اند (مؤمنی، ۱۳۸۳: ۵۵؛ سلیمانیان و امینی، ۱۴۰۰: ۹۷). هرچند تلاش فرمانروایان مکری برای اداره قلمرو خود که از زمان مخالفت صارم بیگ مکری با شاه اسماعیل آغاز شده بود تا پایان صفویه ادامه داشت (قمی، ۱۳۵۹: ۸۸/۱؛ اسکندرببیگ، ۱۳۷۷: ۱۳۳۷/۲؛ ۱۷۱۶-۱۷۱۷؛ بسطامی، ۱۳۸۰: ۳۳-۲۹، ۲۹۴)، اما در سال‌های پس از انعقاد عهدنامه زهاب، تا حدودی آرامش به ساوجبلاغ برگشت. در این دوره، بوداق سلطان (وفات: ۱۱۱۱ ق)، فرمانروای مکری با ساختن مسجد، بازار، پل و بناهایی دیگر ساوجبلاغ را به شهری مهم تبدیل کرد (فتاحی قاضی، ۱۳۵۶: ۴۱۳-۴۱۱). به دنبال سقوط صفویه، عثمانی‌ها ولایت مکری به مرکزیت سوق بلاغ (ساوجبلاغ) را تحت نفوذ خود درآوردند؛ اما نادرشاه آن را بازپس گرفت و شیخ علی خان را والی آن کرد (محمدکاظم، ۱۳۶۴: ۱/ ۱۴۱ - ۱۴۲؛ نیز، سلیمانیان و امینی، ۱۴۰۰: ۱۰۲-۹۹). در دوران فترت میان فوت کریم خان و سلطنت قاجار، ایل مکری گرفتار انشقاق و دوگانگی شد. برخی بزرگان آن به زندیه پیوستند و برخی دیگر مانند خسروخان با آزاد خان افغان متحد شدند (موسوی نامی، ۱۳۶۸: ۵۶-۵۷؛ نیز، سلیمانیان و امینی، ۱۴۰۰: ۱۰۳-۱۰۸)؛ اما بوداق خان دوم که در سال ۱۲۰۱ ق/۱۷۸۷ م حاکم ساوجبلاغ شده بود از این موقعیت برای توسعه زادگاهش استفاده کرد (افشار، ۱۳۴۵: ۲۳۴-۲۳۶). او کمی پس از این توسط محمد قلیخان، بیگلربیگی ارومیه نابینا شد (همو، ۲۳۹-۲۴۱)، اما تا سال ۱۲۳۸ ق/۱۸۲۳ م در حکومت ساوجبلاغ باقی ماند و این شهر کوچک را به مرکزیت سیاسی و اداری منطقه تبدیل کرد. پس از درگذشت او فرزندش عبدالله خان در ۱۲۴۱ ق / ۱۸۲۶ م قلمرو موروثی را دوباره در اختیار گرفت و تا سال ۱۲۶۲ ق بر آن حکومت کرد. با فوت او قدرت از خانواده بوداق خان منتزع شد و در اختیار عزیزخان مکری قرار گرفت (فتاحی قاضی، ۱۳۵۶: ۴۰۸-۴۰۹). نام ساوجبلاغ در زمانی که عزیزخان در دربار ناصرالدین شاه به مناصب مهم حکومتی مانند سردار کل عساکر و والی آذربایجان رسید (روزنامه وقایع اتفاقیه،

ش ۱۳۲، ج ۲، ۵ ذی‌قعدة ۱۲۶۹: ۸۱۷؛ همان، ۱۵۶، ج ۲، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۷۰: ۹۸۸) شهرت زیادی یافت. کمی بعد پسر او سیف‌الدین‌خان، حاکم ساوجبلاغ و مکری شد (روزنامه ایران، ش ۵۸۱، ج ۱، ۳ ذی‌حجه ۱۳۰۲: ۲۳۴۲) و به این ترتیب اقتدار خانواده عزیزخان در ساوجبلاغ تثبیت شد که کمابیش تا جنگ جهانی اول و حکومت محمد حسین خان سردارمکری، نوه او ادامه یافت.

در دوران قاجار تلاش عثمانی‌ها برای اشغال یا تسلط بر ساوجبلاغ همچنان ادامه داشت. در این دوران چند عهدنامه میان ایران و عثمانی منعقد شد که مهم‌ترین آنها عهدنامه دوم ارزنة الروم در ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳/۳۱ مه ۱۸۴۷ م بود. بر پایه ماده سوم این عهدنامه، تشکیل کمیسیونی با حضور نمایندگان چهار دولت ایران، عثمانی، انگلیس و روسیه پیش بینی شده بود که می‌بایست به اتفاق هم از جنوبی‌ترین تا شمالی‌ترین نقطه سرحدی دو کشور را تحدید حدود کنند (اتحادیه و همکاران، ۱۳۹۵: ۳۱)، اما با وجود این هیچ یک از آنها نتوانستند به راهبرد «الحاق گرایانه» عثمانی خاتمه دهند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۱۲، ۶۱). یکی از نواحی مورد ادعای آنان از زمان درویش پاشا ساوجبلاغ بود (درویش پاشا، ۱۹۹۷، بند ۵۲). درویش پاشا برای تصاحب قلمرو ایران ادعای تعلق عشایر آن به دولت عثمانی را مطرح می‌کرد و با تهدید و تحبیب و تطمیع، عشایر را به اظهار تبعیت عثمانی تحریک می‌کرد (صالحی، ۱۳۹۶: ۸۰).

جنگ جهانی اول و اشغال ساوجبلاغ توسط عثمانی (نوبت اول)

ساوجبلاغ پیش از آغاز جنگ جهانی اول به سبب قرار گرفتن بر سر راههای تجاری تبریز، باکو، موصل، وان و همدان به یکی از شاهراههای اقتصادی شمال غرب ایران تبدیل شده بود (کریمیان و سلیمی، ۱۳۹۷: ۷۸-۹۸). در ساوجبلاغ کنسولگریهای روسیه، عثمانی و امریکا و نیز شمار زیادی از هیأت‌های تبشیری مسیحی اعم از کاتولیک و پروتستان حضور داشتند و تجار همدانی، موصلی، عرب، ترک، قفقازی و کرد به این منطقه رفت و آمد می‌کردند (سلیمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۱۲؛ نیز، کلهر، ۱۳۸۷: ۱۳۹-۱۴۱). از زمانی که روس‌ها شرکت تجاری بانکی ساوجبلاغ را در ۱۲۹۷ ق/۱۸۸۰ م تأسیس کردند، مبادلات تجاری از راه ساوجبلاغ با قفقاز گسترش یافت (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۶؛ کریمیان و سلیمی،

۱۳۹۷: ۷۸). پس از قرارداد ۱۹۰۷ که ساوجبلاغ تحت نفوذ روس‌ها قرار گرفت (روزنامهٔ ایرانشهر، ش ۱، س ۱، جمادی‌الاول ۱۳۳۲: ۱-۲) و آنان به تبلیغ مسیحیت ارتدکس و تسلیح آشوریان آذربایجان پرداختند (خسروزاده، ۱۳۹۷: ۳۴-۳۷، ۵۰-۵۳، ۶۴)، سیاست مداخله جویانه عثمانی‌ها در این منطقه به شدت گسترش یافت (روزنامهٔ ندای وطن، ش ۲۵۱، س ۲، ۱۲ ربیع‌الآخر ۱۳۲۶: ۲-۳؛ مجلس، ش ۵۱، س ۲، ۱۵ محرم ۱۳۲۶: ۳)؛ تا جایی که یک بار هم ساوجبلاغ را در سال‌های مشروطه اشغال کردند (روزنامهٔ انجمن، ش ۲۱، س ۲، ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۲۵: ۲؛ گزیده ای از اسناد کردستان، ۱۳۹۲: ۶۰-۶۱، ۸۳).

هرچند تاریخ جنگ جهانی اول در آذربایجان از اعلان رسمی جنگ توسط عثمانی به روسیه در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۴/۱۱ ذی‌حجه ۱۳۳۲ (بیات، ۱۳۸۰: دوازده) آغاز شد؛ اما چند هفته پیش از این در ذی‌قعدة ۱۳۳۲ ق جنگ‌های روس‌ها و ارامنه با کردهای آذربایجان و اعدام برخی سران آنان و اتباع عثمانی رخ داده بود و به قول لازاریف اولین تیر آغازگر جنگ جهانی اول در خاور نزدیک، نه در دریای سیاه که در کردستان ایران شلیک شده بود (خسروزاده، ۱۳۹۷: ۶۲). یک روز پس از ورود عثمانی به جنگ، احمدشاه در اول نوامبر ۱۲/۱۹۱۴ ذی‌حجه ۱۳۳۲ فرمان بی‌طرفی ایران را صادر کرد (سپهر، ۱۳۳۶: ۸۹؛ ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۴۶)؛ اما دول درگیر به آن توجهی نکردند؛ روس‌ها حدود سه‌هزار جنگجوی آسوری را به سپاه خود ملحق کردند و عثمانی‌ها نیز بی‌درنگ به مسلح کردن عشایر کرد حامی خویش در آذربایجان و کردستان پرداختند. بسیاری از عشایر ساوجبلاغ مانند دهبکری و مامش هم به عثمانی پیوستند (خسروزاده، ۱۳۹۷: ۶۴).

سردار مکرری، حاکم مهاباد در اواخر محرم ۱۳۳۳ ق/ اواسط دسامبر ۱۹۱۴ م به سردار رشید، نایب‌الایالهٔ آذربایجان خبر داد که نیروهای عثمانی تهدید به اشغال ساوجبلاغ نموده‌اند. او در واکنش، با ذکر بی‌طرفی ایران، اعلام کرد که قشون عثمانی وارد شهر نخواهند شد (کتاب سبز، ۱۳۶۲: ۵۶). چندی بعد، سردار مکرری به او نوشت که علی‌افندی و نیروهای عثمانی، وارد ساوجبلاغ شده‌اند و «تکلیف فدوی و رؤسای ادارات معلوم نیست». نایب‌الایاله از او خواست که ساوجبلاغ را ترک نکند و در مقر حکمرانی خود بماند (همانجا). در روز ۱۳ محرم ۱۳۳۳، کنسول دولت روسیه در ساوجبلاغ و قزاق‌ها، شهر را ترک کردند؛

اما سردار مکرری با اطمینان به وعده‌های نایب‌الایاله، باقی ماند. به دنبال آن نیروهای عثمانی ساوجبلاغ را تصرف و سردار مکرری را دستگیر و زندانی کردند (روزنامه ارشاد، ش ۱۱، س ۹، ۱۱ صفر ۱۳۳۳: ۳). علاء‌السلطنه، وزیر خارجه موضوع دستگیری سردار مکرری و در خطر بودن جان او را به سفارت عثمانی در تهران و احتشام‌السلطنه، سفیر ایران در عثمانی اطلاع داد، اما جواب قانع‌کننده‌ای دریافت نکرد (کتاب سبز: ۱۳۶۲، ۷۰). احتشام‌السلطنه در ۲۲ صفر، تلگرافی به وزیر خارجه ارسال کرد و به او اطمینان داد که قرار تأمین جانی سردار مکرری صادر شده است (همان: ۸۰).

عثمانی‌ها در روز ۲۹ محرم، پس از اشغال ساوجبلاغ به میاندواب رفتند و آنجا را به کمک حامیان کرد خود تصرف کردند (عصر جدید، ش ۱۵، س ۱، ۲۲ صفر ۱۳۳۲: ۱۱). آنان سپس راهی مراغه شدند و در آنجا سردار مکرری و سیف‌الدین خان مظفرالسلطنه، حاکم سقز را اعدام کردند (تیمورزاده، ۱۳۸۰: ۳۴، ۴۳). وزیر خارجه ایران در ۲۷ صفر ۱۳۳۳ با ارسال تلگرافی به احتشام‌السلطنه، خبر تیرباران این دو نفر را به اطلاع او رساند (کتاب سبز، ۸۵). این واقعه، خشم بسیاری را برانگیخت. تیمورزاده، که خود در آن زمان نظاره‌گر تیرباران سردار مکرری و مظفرالسلطنه و پیش از آنان محمد خان، حاکم بانه بود، این سؤال را می‌پرسد که اگر دولت، قدرتی داشت، «چگونه باید سه نفر از رجال نامی ایران توسط بیگانگان اعدام شوند و بالغ بر صد هزار تومان غنایم ایشان تصرف شود؟» (تیمورزاده، ۱۳۸۰: ۴۳). به نظر می‌رسد قتل سردار مکرری با پیشینه خانوادگی او و البته رابطه اش با روس‌ها ارتباط داشته است؛ برای نمونه روزنامه مجلس در شعبان ۱۳۲۹، از حرکت مینورسکی به ساوجبلاغ و ملاقاتش با سردار مکرری خبر داده است (مجلس، ش ۱۴۵، س ۴، ۲۱ شعبان ۱۳۲۹: ۳). خود مینورسکی هم به تفصیل یکی از مهمانی‌هایی را که سردار مکرری در همین سفر به افتخار او ترتیب داده بود، شرح داده است (مینورسکی، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۵). عثمانی‌ها و عشایر کرد حامی آنان نه تنها کردهای حامی روس‌ها بلکه ارمنیان و آشوریان و هر کس دیگری را که در آذربایجان از روس‌ها حمایت کرده بود، کشتار و غارت کردند (خسروزاده، ۱۳۹۷: ۷۰-۸۴).

نیروهای عثمانی، پس از تصرف مراغه به تبریز رفتند. روس‌ها بدون مقاومت چندانی به

صورت تاکتیکی و برای تقویت قوای خود در جبهه ساری قامیش عقب نشینی کردند (همان: ۶۶) و عثمانی‌ها به راحتی وارد شهر شدند. مردم تبریز نیز که پس از پنج سال، برای نخستین بار شاهد بیرون رفتن روس‌ها بودند به استقبال عثمانی‌ها شتافتند (کسروی، ۱۳۷۸: ۶۰۳). لیتن، کنسول آلمان در تبریز، که خود شاهد ماجرا بود، درباره این واقعه می‌نویسد: «سردار رشید نایب‌الایاله ضیافت شامی را برای تازه واردان عثمانی به تبریز از جمله حلمی بیگ و تمام رؤسای قبایل کرد و من ترتیب داد» (لیتن، ۱۳۶۸: ۱۲۶). او از جنگ کردها با روس‌ها خبر می‌دهد و می‌نویسد که آنان «در حالی که فریادهای ترس‌آور سر می‌دهند به سنگرهای روس‌ها در گردنه جام هجوم بردند و آن سنگرها را با آتش مسلسل‌های خود تصرف کردند (همان: ۱۲۸). حمایت گسترده کردها از عثمانی بیش از هر چیز نتیجه موفقیت عثمانی در تبلیغ اندیشه اتحاد اسلام (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۹۲)، نه تنها در میان ایلات و عشایر کرد که در سراسر ایران بود. آلمانی‌ها هم با فعالیت گسترده در میان کردها و حتی تشکیل یک اردوی دوهزارنفره عشایری از میان آنان با حقوق و مزایای گزاف (همان: ۱۰۶) به کمک عثمانی‌ها شتافته و سبب کمرنگ شدن جنایات عثمانی‌ها در کردستان و معرفی آنان به عنوان نیرویی اسلامخواه و ضد کفر و استعمار شده بودند.

اشغال ساوجبلاغ توسط روس‌ها (نوبت اول)

تصرف تبریز توسط عثمانی، چندان طول نکشید. روس‌ها، پس از شکست دادن عثمانیان در جبهه‌های قفقاز و دریای سیاه به ایران برگشتند و سپاه عثمانی و اکراد را از تبریز بیرون راندند و در تعقیب آنان به ساوجبلاغ رفتند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۶۴؛ خسروزاده، ۱۳۹۷: ۸۷-۸۶) که کانون نظامی عثمانی شده بود (کسروی، ۱۳۷۸: ۶۰۵). در این زمان، شاهزاده امامقلی میرزا، حاکم شهر بود و علی‌آقا پسر حاجی ایلخانی از رؤسای عشایر ساوجبلاغ را به عنوان معاون خود برگزیده بود (ارشاد، ش ۷۳، س ۹، ۲۲ رجب ۱۳۳۳: ۳). روس‌ها به کمک صمصام‌خان چاردولی حملاتی را بر ضد ساوجبلاغ ترتیب دادند، اما خود تا ماه رجب ۱۳۳۳ ق، تصمیم به اشغال شهر نگرفتند (ستاره ایران، ش ۲، س ۱، ۲۹ رجب ۱۳۳۳، ۳). با خروج عثمانی‌ها و آلمانی‌ها و امامقلی میرزا، حاکم مورد حمایت آنان از ساوجبلاغ و بی پناه گذاشتن مردم، روس‌ها در ۱۱ رجب، وارد ساوجبلاغ شدند و بنای غارت

و قتل عام گذاشتند (ارشاد، ش ۷۸، س ۹، ۹ شعبان ۱۳۳۳: ۲). با وجود حمایت صادقانه کردها از عثمانی‌ها که ریشه در اعتقادات دینی آنان داشت، آنان به مردم ساوجبلاغ خیانت کردند و اسلحه‌ای برایشان باقی نگذاشتند (لین، ۱۴۸). به نوشته لین، حلمی، فرمانده سپاهیان ترک اصلاً اطلاع نداشت که افراد او در کجا اقامت کرده‌اند. هیچ مرکزی برای انجام امور اقتصادی و یا دیگر خدمات تشکیل نشده و این به سربازان واگذاشته شده بود که خود اقامتگاهی جستجو کنند و هر چه می‌خواهند از مردم بگیرند» (همان، ۱۴۹). به نظر می‌رسد همین مسائل، قاضی فتاح را که در دومین هجوم روس‌ها به ساوجبلاغ کشته شد، به جایی رساند که در دیدار با لین عثمانی‌ها را سرزنش کند و از اهانت آنان به کردها و جبن و ترسشان انتقاد نماید (همان: ۱۴۲).

به نوشته یکی از ناظران محلی، روس‌ها پس از تصرف ساوجبلاغ، «از طفل یک شبه تا پیر هفتاد ساله را به اشد عذاب کشته و از دختر هفت ساله تا پیرزن هفتادساله را بی‌عصمت کرده و بعضی را هم کشته‌اند و دست و پای اطفال و پستان زن‌ها را بریده‌اند و تمام متاع دکاکین و خانه‌های اهالی قصبه را غارت نموده‌اند. از فتنه مغول هولناک‌تر بود و یقیناً دو کرور مال اهالی قصبه و دو کرور حاصل و محصولات دهات را برده ضرر داده‌اند» (ارشاد، ش ۸۹، س ۹، ۷ رمضان ۱۳۳۳: ۲). وزیر خارجه ایران در نامه‌ای به سفارت روسیه در تهران ضمن تأکید بر این نکته که قشون روس «بلامانع وارد و قریب یک هزار و پانصد نفر اکراد سکنه ساوجبلاغ و اطراف را به قتل رسانیده... و به معیت صمصام چاردولی بازار ساوجبلاغ را غارت کرده‌اند»، از دولت روسیه خواست که به این حملات پایان دهد و دیه مقتولان و خسارت وارده را جبران کند (استادوخ، ۲۷ رجب ۱۳۳۳ / کارتن ۳۶، دوسیه ۱۲، ص ۱۳، نمره ۱۴۳۸).

آنچه روس‌ها در ساوجبلاغ انجام دادند تنبیه مردم و گرفتن انتقام از آنان به سبب حمایت از عثمانی بود. نیکتین که در آن زمان کنسول روسیه در ارومیه بود، یکی از علل خشم روس‌ها از مردم ساوجبلاغ را کشته شدن الکساندر ایوانوویچ ایاس، کنسول پیشین روسیه در ساوجبلاغ و آویزان کردن جنازه او در برابر خانه قاضی فتاح در آغاز جنگ جهانی اول می‌داند (نیکیتین، ۱۳۵۶: ۲۰۵). البته این نکته را هم نباید فراموش کرد که شمار

سپاهیان روس در ایران از هر نیروی خارجی دیگری بیشتر بود؛ به نوعی که در یک مقطع، بیش از هشتاد هزار سرباز روس تنها در ارومیه بودند و به قول نیکیتین، «کار آنها منحصر به این بود که [هر روز] در سه نوبت بازارهای فقیرانه این شهر را غارت کنند (همان: ۲۱۱؛ خسروزاده، ۱۳۹۷: ۱۱۷). همچنین روس‌ها در مقایسه با دیگر مهاجمان در همه جای ایران، بیشترین لطمه را به مردم زده و به سرزنش‌آمیزترین شکل ممکن رفتار کرده‌اند. سربازان روس به جای این که در جنگل‌ها و اطراف روستاها به دنبال هیزم بگردند، تیرکها، حصارها، سقف، در، پنجره، و دیگر بخشهای چوبی خانه‌ها را از جا در آورده و می‌سوزانند، بنابراین خانه‌های مزبور خالی از سکنه شدند و از آنجا که این کارها بیشتر در فصل زمستان انجام شده است، بسیاری از ساکنان بی سرپناه شده و برخی هم مرده‌اند (مجد، ۱۳۸۷: ۱۰۶-۱۰۷). روس‌ها پس از تسلط بر شهر ساوجبلاغ، «ممتازالملک، رئیس عدلیه سابق را که از حامیان آنان بود، حاکم شهر کردند» (نوبهار، ش ۵۰، س ۴، ۲ شعبان ۱۳۳۳: ۳).

بیرون کردن روس‌ها توسط عثمانی و اشغال مجدد ساوجبلاغ (نوبت دوم)

اشغال ساوجبلاغ توسط روس‌ها دو ماه بیشتر به طول نینجامید. عثمانی‌ها لشکری مجهز به فرماندهی خلیل پاشا از استانبول به ایران فرستادند و او به سرعت روس‌ها را از آذربایجان بیرون کرد (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۶۵). عثمانی‌ها در روز ۱۴ رمضان ۱۳۳۳، به جای ممتازالملک منصوب روس‌ها، مکرم‌الملک را حاکم ساوجبلاغ نمودند (ارشاد، ش ۹۵، س ۹، ۲۸ رمضان ۱۳۳۳: ۴). این مرحله از اشغال ساوجبلاغ توسط عثمانی ۴ ماه بیشتر به طول نینجامید و روس‌ها در روز ۳ محرم ۱۳۳۴، این شهر را برای بار دوم تصرف کردند. برخورد عثمانی‌ها با مردم ساوجبلاغ دست کمی از روس‌ها نداشت. در یکی از اسناد موجود به تاریخ ۱۶ ذی قعدة ۱۳۳۳ که دربردارنده نامه‌های حکومت ساوجبلاغ و والی آذربایجان به وزارت داخله است، از «فعال ما یشاء بودن» و سوء رفتار صدقی بیگ نماینده سیاسی عثمانی و سایر عثمانیان مستقر در ساوجبلاغ با مردم سخن رفته است (ایران و جنگ جهانی اول، ۱۳۸۱: ۲۳۴). نکته عجیب ماجرا، انفعال دولت در برابر عثمانی و حتی متهم کردن والی منصوب دولت است. در سندی که متضمن پاسخ وزارت خارجه به وزارت داخله درباره تجاوز سپاه عثمانی به ساوجبلاغ و اقدامات ویرانگر آنهاست تنها به اعتراض کتبی به سفارت

عثمانی در تهران اشاره و از قول عثمانی‌ها تأکید شده که خیلی از واقعات ساوجبلاغ به سبب «عدم لیاقت حکومت محلی» است (همان: ۲۳۵)

اشغال ساوجبلاغ توسط بیگانگان و سیاست دولت مرکزی ایران

تفوق و برتری هرکدام از دولتهای عثمانی و روسیه در آذربایجان و البته ساوجبلاغ نسبت مستقیمی با موقعیت آنها در سطح کلی جنگ و حاکمیت کابینه‌های مختلف در تهران داشت. از زمان اعلان جنگ عثمانی به روسیه و انگلستان تا جمادی الثانی ۱۳۳۳ق که عین الدوله به ریاست وزرایی رسید، مستوفی الممالک و مشیرالدوله رئیس الوزرا بودند. در دوره آنان هرچند در ظاهر دولت ایران بیطرف بود؛ اما همه می‌دانستند که گرایش این دو رئیس الوزرا به آلمان و عثمانی است و به مداخلات روس‌ها در ایران روی خوش نشان نمی‌دهند. بنابر اسناد موجود، در ۱۱ فوریه ۱۹۱۵/ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۳ و پس از اشغال آذربایجان توسط عثمانی یک کنفرانس مشترک بین آلمان و عثمانی در محل سفارت آلمان در استانبول برگزار شد که احتشام السلطنه سفیر ایران در عثمانی هم در آن حضور داشت. در پایان کنفرانس، اشغال آذربایجان ایران توسط عثمانی تأیید شد و عثمانی‌ها به ایران اطمینان دادند که پس از اشغال از هرگونه اقدام الحاق گرایانه خودداری کنند. این توافقنامه محرمانه میان ایران و متحدین در حالی امضا شد که ایران کمی پیش از این رسماً اعلام بیطرفی کرده بود (باست، ۱۳۷۷: ۳۳-۳۴).

با وجود سکوت تلویحی دولت در برابر تجاوز عثمانی، دولت مستوفی الممالک پس از بیرون راندن عثمانی‌ها توسط روس‌ها از آذربایجان و اشغال آن، یادداشتی اعتراض‌آمیز به دولت روسیه ارسال کرد و در آن از تخریب و غارت روستاهای آذربایجان و دخالت روس‌ها در امور اداری آن، انتقاد نمود. این مسئله سبب شد تا روسیه و انگلستان، مستوفی را زیر فشار قرار دهند و او به ناچار استعفا داد (نوبهار، ش ۲۹، س ۴، ۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۳۳: ۱). پس از او مشیرالدوله رئیس الوزرا شد؛ اما دولت او هم چندان دوام نیاورد و با استعفای او سرانجام دولت عین الدوله که مورد حمایت متفقین بود، در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ به قدرت رسید (مشروح مذاکرات دوره سوم مجلس شورای ملی، جلسه ۳۱، ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳: ۱۲۱). ملاحظه می‌شود که بازگشت روس‌ها به آذربایجان و بیرون راندن عثمانی‌ها از آنجا و

همچنین از ساوجبلاغ درست همزمان با روی کار آمدن دولت حامی آنها در تهران است. جالب آن است که وقتی با فشار شدید دموکراتها و اکثریت مجلس شورای ملی که ضد روسیه و انگلستان بودند، دولت عین الدوله در ابتدای رمضان ۱۳۳۳ ق سقوط کرد (نوبهار، ش ۶۰، س ۴، ۱۰ رمضان ۱۳۳۳ : ۱)، به فاصله چند روز روس‌ها از آذربایجان خارج شدند و عثمانی‌ها جای آنان را گرفتند. این بار هم حضور عثمانی‌ها در ساوجبلاغ در زمان دولت مستوفی الممالک بود و آنان پس از این که کابینه مستوفی در ۲۹ ذی‌حجه ۱۳۳۳ به دنبال افشای مذاکرات مربوط به قرارداد اتحاد آلمان و ایران و تهدید روس‌ها به اشغال تهران سقوط کرد (باست، ۱۳۷۷: ۵۱؛ ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۱۴۹) ناچار به ترک ساوجبلاغ شدند و روس‌ها در روز ۳ محرم ۱۳۳۴، این شهر را برای بار دوم تصرف کردند (رعد، ش ۴۱، س ۷، ۱۳ محرم ۱۳۳۴ : ۲).

اخراج عثمانی و اشغال دوباره ساوجبلاغ توسط روسیه (نوبت دوم و سوم)

روس‌ها و انگلیسی‌ها پس از بیرون راندن هواداران عثمانی و آلمان از تهران و تسلط کامل بر این شهر یک دولت کاملاً موافق با خود را در صفر ۱۳۳۴ / دسامبر ۱۹۱۵ روی کار آوردند. همزمان روس‌ها در تعقیب مهاجران به اطراف قم و اصفهان حمله کردند و رسماً جنگ میان مهاجران و حامیان آنان که اینک در قالب کمیته دفاع ملی سازمان یافته و از حمایت مالی و مستشاری آلمان برخوردار بودند با روس‌ها و انگلیسی‌ها آغاز شد (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۱۹۵-۱۹۸).

همزمان در ساوجبلاغ نیز روس‌ها پس از بیرون راندن عثمانی‌ها شمار بیشتری از خانه‌های مردم شهر و روستاهای اطراف را پس از غارت اموال و سرقت چهارپایان، به آتش کشیدند و بسیاری از مردم را هم کشتند (استادوخ، کارتن ۳۶، دوسیه ۱۲، ص ۶، ۳ صفر ۱۳۳۴، نمره ۴۰۴۵). هرچند صدقی‌بیگ، رئیس اردوی عثمانی در محل، توانست روس‌ها را از شهر بیرون کند، اما آنان اندکی بعد برای سومین بار در طول یک سال، ساوجبلاغ را به اشغال خود درآوردند و عثمانی‌ها را فراری دادند (ارشاد، ش ۱۸، س ۱۰، ۴ ربیع‌الاول ۱۳۳۴: ۲). یکی از مهم‌ترین تحولات این مرحله از هجوم روس‌ها قتل قاضی فتاح، رهبر مقاومت محلی در برابر روسیه و قدرتمندترین حامی عثمانیان در ساوجبلاغ بود

(لیتن، ۱۳۶۸: ۱۴۲). سالار اعتضاد، فرزند شاهزاده معتضدالسلطنه، حاکم منصوب روس‌ها در ساوجبلاغ در نامه‌ای به شریف الدوله، کارگذار آذربایجان، ضمن اعلام خبر قتل قاضی فتاح و زخمی شدن مفتی شهر، کشته‌های کردها در این مرحله از هجوم روس‌ها را هزار نفر نوشته است (استادوخ، کارتن ۳۶، دوسیه ۱۲۳، ص ۳، اول ربیع الثانی ۱۳۳۴، نمره ۵۱۲). از دیگر اتفاقات این دوره اخراج میسیونرهای امریکایی و تعطیل فعالیت میسیون کردستان در ساوجبلاغ توسط روس‌ها بود که شاید با هدف جلوگیری از مداوای مجروحان و بیماران یا ثبت نشدن جنایات روسی صورت می‌گرفت. این در حالی بود که پیش از این عثمانی‌ها مانع فعالیت این هیأت نشده بودند (کوردستان میسنری، س ۶، ش ۱۲). شاهزاده معتضدالسلطنه حاکم ساوجبلاغ نیز به جای دفاع از مردم شهر چنان به آنان ظلم کرد که حتی اعتراض روس‌ها هم برانگیخته شد و او در ربیع‌الثانی ۱۳۳۴، عزل گردید (رعد، ش ۱۰۳، ص ۷، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴: ۱). چندی بعد، ممتازالملک، حاکم پیشین ساوجبلاغ، دوباره به آنجا اعزام شد، اما او هم پیش از آنکه قدمی برای بازگرداندن زندگی به ساوجبلاغ بردارد، با حمله عثمانی مواجه شد و از شهر فرار کرد (همان، ش ۸۴، ص ۱۰، ۷ شعبان ۱۳۳۴: ۲).

بیرون کردن روس‌ها توسط عثمانی و اشغال مجدد ساوجبلاغ (نوبت سوم)

۹ ماه پس از اشغال ساوجبلاغ توسط روس‌ها، عثمانی‌ها در شوال ۱۳۳۴، ساوجبلاغ را برای بار سوم اشغال کردند. این امر در نتیجه تحولاتی بود که در سطح ملی در تهران رخ داده بود؛ توضیح آن که با آغاز سال ۱۳۳۴ ق و سیطره روسیه بر دولت و سیاست در تهران (همان، ش ۷۱، ص ۷، ۱۹ صفر ۱۳۳۴: ۱)، کشور گرفتار دوگانگی سیاسی شد و شماری از دولتمردان و نمایندگان مجلس و مخالفان روسیه و انگلستان از تهران بیرون رفتند و دولت موقت ملی را به ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه مافی و با حمایت آلمان و عثمانی در ربیع‌الاول سال ۱۳۳۴ ق در کرمانشاه تشکیل دادند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۱۶۷-۱۶۸، ۲۰۷-۲۱۵؛ باست، ۱۳۷۷: ۵۱-۵۳). یک ماه بعد با اشغال کرمانشاه توسط باراتوف، فرمانده سپاه روس این دولت از هم پاشید و رهبران آن به قصر شیرین در مرز عثمانی رفتند (عصر جدید، ش ۸۵، ص ۲، ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۴: ۱)؛ اما در رمضان همین سال نیروهای عثمانی به همراه ملیون ایرانی، کرمانشاه را بازپس گرفتند و باراتوف را از آن شهر بیرون

کردند و تشکیلات دولت موقت ملی دوباره کار خود را آغاز کرد (همان، ش ۱۱۶، س ۲، ۱۰، ۱۰ رمضان ۱۳۳۴: ۱) و نخستین جلسه خود را در ۱۵ شوال ۱۳۳۴ ق در این شهر تشکیل داد (اتحادیه، ۱۳۷۹: ۱۹، ۳۱).

حضور عثمانی‌ها در ساوجبلاغ تا زمانی بود که دولت موقت ملی در کرمانشاه فعالیت داشت. با سقوط این دولت در ربیع الثانی ۱۳۳۵ (همان: ۳۳۵) و خروج ملیون و عثمانی‌ها از ایران، روس‌ها دوباره به ساوجبلاغ برگشتند و عثمانی‌ها را از آنجا بیرون راندند (برای آگاهی بیشتر درباره ظهور و سقوط دولت ملی، نک: اتحادیه، ۱۳۷۹/ج ۱، ۲، ۳: سراسر اثر؛ ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۲۰۷-۳۰۳). گوردون پادوک کنسول آمریکا در تبریز در گزارش خود در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ / ۲۵ ربیع الاول ۱۳۳۵ و یک ماه پیش از اخراج عثمانی‌ها از تبریز توسط روسیه، از سی هزار پناهجوی کرد ساوجبلاغی یاد می‌کند که در آذربایجان پناه گرفته‌اند و هفتاد و پنج درصد آنها بیوه و یتیم هستند. او برای بازگرداندن آنها از طرف کمیته امداد درخواست پانصد هزار دلار کمک می‌کند (مجد، ۱۳۸۷: ۵۷).

اشغال دوباره ساوجبلاغ توسط روسیه (نوبت چهارم)

روس‌ها پس از اشغال ساوجبلاغ در در ربیع الثانی ۱۳۳۵ تا کمی پس از انقلاب کمونیستی در ۷ نوامبر ۲۱/۱۹۱۷ محرم ۱۳۳۶ ساوجبلاغ را در اختیار داشتند (تجدد، ش ۵۷، س ۱، ۲۶ صفر ۱۳۳۶: ۲). روس‌ها در مارس ۱۹۱۸/ جمادی‌الثانی ۱۳۳۶، با آلمان پیمان صلح بستند و نیروهایشان را از جبهه‌های جنگ، عقب‌نشاندند (پالمر، ۲، ۱۳۸۴: ۱۲۰۹). در نامه ای به تاریخ اول سپتامبر ۱۴/۱۹۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ کشیش ای. تی. آلن، از میسیونرهای امریکایی ساکن در آذربایجان از سفر خود به ساوجبلاغ یاد می‌کند. او آمار گرسنگان شهر را حدود چهل هزار نفر برآورد کرده است که هفت هزار نفر از آنها در روستاهای مجاور پراکنده شده‌اند. به نوشته او بخشی از مردم ساوجبلاغ در زمستان سال ۱۹۱۵ به سمت عثمانی فرار کردند و شماری از آنان به سبب برهنگی و سرما در کوهستانهای برفی اطراف مردند. گروهی از آنان هم در هنگام بازگشت، به سبب گرما و گرسنگی در دشتهای موصل تلف شدند و تعداد بسیار کمی که توانستند خود را به ساوجبلاغ برسانند با شهری ویران و مردمی گرسنه و پریشان روبرو شدند (مجد، ۱۳۸۷: ۵۸-۵۹).

گوردون پادوک کنسول امریکا در تبریز در گزارش خود به تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۱۸/۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۶ شرایط رقت بار فراریان ساوجبلاغی را شرح می‌دهد که پس از پایان عملیات نظامی روسیه عازم دیار خود شده بودند. بخشی از این آوارگان در حاشیه شهر تبریز پناه گرفته بودند (مجد، ۱۳۸۷: ۶۳-۶۵). وضعیت ساوجبلاغ در این مقطع، چنان آشفته بود که روزنامه‌نگاران تهران را نیز به واکنش وادار کرد. به عنوان مثال، مخبر نوبهار از مستشارالدوله، وزیر داخله، راجع به «انتظام ساوجبلاغ و رفع پاره‌ای مذاکرات و اهالی» آنجا سؤال کرد، ولی او پاسخ مشخصی نداد (نوبهار، ش ۸، س ۶، ۸ رمضان ۱۳۳۵: ۱).

اشغال مجدد ساوجبلاغ توسط عثمانی (نوبت چهارم)

به دنبال انقلاب اکتبر و خروج قوای روسیه از جبهه‌های قفقاز و شمال غرب ایران این مناطق در برابر پیشروی عثمانی‌ها بی دفاع ماند. در کنفرانس متفقین به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷/۹ ربیع الاول ۱۳۳۶ دفاع از این منطقه در برابر عثمانی به انگلیسی‌ها سپرده شد. بر پایه تصمیمات کابینه جنگی انگلیس ژنرال دنسترویل مأمور این کار شد و موظف گردید با سازمان‌دهی و مسلح کردن اقوام و اقلیت‌های منطقه به‌ویژه مسیحیان، خلأ روس‌ها را پر کند (خسروزاده، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۱۲۱). انگلیسی‌ها در اتحاد با آشوریان که رهبری آنان پس از قتل مارشیمون به آقا پطرس رسیده بود (همان: ۱۷۷-۱۸۰)، آماده جنگ با عثمانی و حامیان کرد آنان در آذربایجان شدند.

عثمانی‌ها نیز هم‌زمان با شعارهای مذهب مشترک در میان کردهای سنی‌مذهب، اتحاد اسلام برای ایرانیان، شعارهای ضد امپریالیستی برای جذب ملی‌گرایان و حامیان آلمان و شعار پان‌ترکیسم در میان ترکان آذربایجان در صدد تحقق سیاست الحاق‌گرایانه خود برآمدند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۶۱). بر اساس نامه ایالت آذربایجان ۵۰۰ سرباز عثمانی به فرماندهی توفیق بیگ و اسماعیل حقی با دو عراده توپ در ۲۶ شعبان ۱۳۳۶ وارد ساوجبلاغ شدند و فردای آن روز تبریز را هم به تصرف خود درآوردند (ایران و جنگ جهانی اول، ۱۳۸۱: ۲۸۱). وزیر امور خارجه ایران (اعتلاءالملک)، از نیروهای عثمانی درخواست کرد که از آذربایجان خارج شوند، اما عثمانی توجهی به این درخواست نکرد (همان: ۲۸۰). در داخل ساوجبلاغ نیز، اداره شهر با بحران مواجه شد. حاکم شهر، آنجا را ترک کرد و اداره امور را به نایب‌الحکومه داد. نایب‌الحکومه نیز از مقام خود استعفا داد. در غیاب حاکم و نایب‌الحکومه،

رئیس کارگذاری، اداره شهر را در دست گرفت. این وقایع باعث بروز هرج و مرج در ساوجبلاغ شد و بسیاری از ادارات و مغازه‌ها غارت شدند (ستاره ایران، ش ۸۴، س ۳، ۸ ربیع‌الاول ۱۳۳۶: ۲).

ژنرال دنسترویل با هواپیما پیام کمک انگلیس را به آقا پطرس رساند و از او خواست برای شکست دادن اردوی عثمانی، در ژوئیه ۱۹۱۸/ شوال ۱۳۳۶ خود را به ساوجبلاغ برساند که در آنجا نیروهای انگلیس به او پیوندند (کسروی، ۱۳۷۸: ۷۵۱-۷۶۳). مائور استارترس، افسر انگلیسی که در ماه شعبان اردوی بزرگی را از عشایر مختلف کرد تشکیل داده بود، طبق قرار قبلی در ماه شوال به همراه آنان به ساوجبلاغ رفت (دنسترویل، ۱۳۶۱: ۲۷۶). به نظر می‌رسد به سبب خلف وعده انگلیسی‌ها این عملیات به نتیجه مشخصی نرسید و مسیحیان آذربایجان در برابر عثمانی‌ها بی پناه ماندند. یکی از پیامدهای این مرحله از تهاجم عثمانیان قتل عام مسیحیان آذربایجان و کوچ دادن اجباری آنان بود. گروهی از این مسیحیان هم در واکنش به این کار به ساوجبلاغ حمله کردند. اهالی از ترس، شهر را ترک کردند و غارتگران مسیحی اموال مردم و کارگذاری را به یغما بردند (استادوخ، کارتن ۴۲، پرونده ۲۶، ص ۷۹، ۱۶ محرم ۱۳۳۷). با تسلیم عثمانی و آغاز مذاکرات صلح، انگلیسی‌ها برنده اصلی جنگ شدند و با اشغال نظامی و سپس با معاهده سیاسی با دولت و ثوق الدوله یکه تاز میدان سیاست در سراسر ایران گشتند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۵۸). به این ترتیب ساوجبلاغ هم به تبع سایر نقاط ایران زیر نفوذ انگلیس قرار گرفت.

وضعیت ساوجبلاغ در پایان جنگ جهانی اول

در جنگ جهانی اول هیچ شهری به اندازه ساوجبلاغ میان روسیه و عثمانی دست به دست نشد و مردم آن گرفتار قتل و غارت و نابودی خانه و کاشانه و اموال خود نگردیدند. این را افزون بر اسناد موجود می‌توان از واکنش گسترده روزنامه‌ها نسبت به اوضاع ساوجبلاغ در مقایسه با دیگر شهرها استنباط کرد. مکرم‌الملک حاکم ساوجبلاغ نیز، در مقاله‌ای با عنوان «بدبخت ساوجبلاغ»، ضمن اشاره به ویرانی این شهر و نواحی اطراف آن در اثر قتل عام و غارت روس‌ها و عثمانی‌ها، چنین نوشت: «شرح وقایع خونین و مصایب دلخراش که مادام محاربه در این صفحات رخ داده قصه‌ای است که رمان نویسان معروف و

رسام‌های مشهور عالم از تحریر و ترسیم فجایع روزانه و منظره‌های سهمگین آن عاجز آیند». نویسنده با اشاره به سانسور موجود در مطبوعات و فقدان شرایط مناسب برای بیان حقیقت وقایع، می‌نویسد: «البته با عجزی که بنده را در تحریر است، شرح آن در این ورقه مختصر نگنجد، بخصوص به ملاحظاتی که موجود است. چنانچه در ظرف این سه سال این روزها ضرورتاً ناگفته مانده و بدبختانه اولیای امور هم به همین ملاحظه عطف نظری به یک چنین گوشه‌ی معمور ولایات که در این اواخر حکم مسلخی وحشتناک پیدا کرده فرمودند» (زبان آزاد، ش ۱۶، س ۱، ۲۱ ذیقعد ۱۳۳۵: ۲).

روزنامه ستاره ایران نیز گزارش یکی از اعضای جمعیت خیریه مسلمانان بادکوبه را که برای بررسی اوضاع ساوجبلاغ در اواسط سال ۱۳۳۵ به آن شهر رفته بود، درج کرده که در بخشی از آن چنین آمده است: «در اثنای راه از جلوی دهات غارت شده که در کنار راه شوشه واقع شده‌اند عبور می‌کردیم که اهالی بعضی از آنها با حالت پریشان زندگی می‌کردند و از هر کدام این اشخاص که درباره آنها تحقیقات می‌کردیم گرسنگی و برهنگی خود را بیان می‌نمودند، بعضی از دهات غارت شده را مصادف می‌شدیم که برای یادگرفتن اسم آن ده، یکنفر آدم پیدا نمیشد. غالب این دهات تالان شده مال اکراد می‌باشد. در ۱۱ ماه ایلول [سپتامبر] وارد ساوجبلاغ شده در نزدیکی شهر بچه‌های یتیم و دختران لخت و برهنه دنبال ما را گرفته پول می‌خواستند، وقتیکه می‌خواستیم به آنها پول بدهیم تصور می‌کردند که ما قصد جان آنها را داریم... در حین ورود شهر عمارات تخریب و محترق شده انظار را بطرف خود جلب می‌کرد. بنابراین روایات بعضی از اعیانهای شهر که در وقت قتل و غارت حاضر بوده‌اند قریب ده هزار نفر از اهالی اعدام گردیده است» (ستاره ایران، ش ۲۷، س ۳، ۲۷ شوال ۱۳۳۵: ۳).

پیامد کشمکشهای روس‌ها و عثمانی‌ها تنها تخریب و ویرانی ساوجبلاغ و کشتار مردم نبود، بلکه به سبب ناامنی ناشی از جنگ، کشاورزی و دامداری که شغل اصلی اهالی بود، تعطیل شد و بازارها ناامن گردید و تجارت رو به کساد رفت. بسیاری از زمینهای کشاورزی و مراتع زیر سم ستوران مهاجمان تخریب شدند و غله و خوراک مردم هم صرف سربازان مهاجم گردید و یا در انبارهای آنان اختکار و ذخیره شد (مجد، ۱۳۸۷: ۱۱۰-۱۱۱).

افزون بر آن، مخارج قشون بیگانه هم بر اهالی تحمیل شد؛ به نوامیس مردم تجاوز گردید؛ حاکمان و کارگزاران دولت نیز به اتهام طرفداری از رقبا مورد جریمه، ضرب و شتم و حتی اعدام قرار گرفتند و کدخدایان توقیف شدند (ملایی توانی، ۱۳۷۸: ۶۵-۶۷).

غارت و کشتار مردم آذربایجان از جمله ساوجبلاغی‌ها در جنگ جهانی اول در قالب سندی رسمی در کنفرانس بین‌المللی صلح ورسای هم مطرح گردید. در مارس ۱۹۱۹ هیأت اعزامی ایران به این کنفرانس سندی ۱۴ صفحه‌ای به امضای مشاور الممالک انصاری با عنوان «دعای ایران، خطاب به کنفرانس مقدماتی صلح در پاریس» ارائه داد که در بخشی از آن به جنایتهای شرم‌آور روس‌ها و عثمانی‌ها در همدان، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان پرداخته شده است (مجد، ۱۳۸۷: ۲۱۲، ۲۱۹). روایت‌های رسمی و غیر رسمی، در یک نکته، اتفاق نظر دارند و آن، نابودی ساوجبلاغ و بروز فاجعه انسانی در این شهر است. بنابر یک برآورد، در ساوجبلاغ و اطراف آن ۵۰ هزار نفر کشته شده بودند و ۵۰ میلیون تومان ضرر نقدی بر منطقه وارد آمده بود (ایران، ش ۴۰۶، س ۳، ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۷: ۲).

نتیجه‌گیری

در طول جنگ جهانی اول ساوجبلاغ بیش از ۸ بار توسط دو دولت روسیه و عثمانی اشغال شد و در هر بار دست به دست شدن آن و در غیاب دولت مرکزی بخشی از عشایر و مردم شهر به روسیه و بخشی هم به عثمانی پیوستند. با محاسبه مدت اشغال ساوجبلاغ توسط طرفین مشخص می‌شود که روس‌ها ۲۵ ماه و عثمانی‌ها ۱۶ ماه شهر را در اشغال خود داشتند. عثمانی‌ها با همراهی آلمان و اجازه کابینه مستوفی الممالک آغازگر جنگ در آذربایجان و اشغال ساوجبلاغ بودند؛ اما طبق اسناد رسمی روس‌ها بیشترین خسارت را به ساوجبلاغ وارد کردند که بخش عمده آن تعدی و به قصد تنبیه مردم بود. آخرین مرحله از اشغال ساوجبلاغ هم توسط انگلیسی‌ها صورت گرفت که با تسلیم عثمانی بر آنجا مسلط شدند. ساوجبلاغ هم در طول ۴ سال جنگ به ویرانه تبدیل شد و چندین هزار نفر از مردم آن قتل عام شدند؛ تا جایی که می‌توان از نسل‌کشی در ساوجبلاغ سخن گفت و آنجا را بزرگ‌ترین قربانی جنگ جهانی اول در ایران خواند.

افزون بر این موارد یکی از پیامدهای بلند مدت وضعیت ساوجبلاغ در جنگ جهانی اول افول قدرت خاندان عزیزخان مکری و افزایش قدرت خانواده قاضی در این شهر بود؛ موضوعی که می‌توان تأثیر آن را در پیدایش گرایشهای واگرایانه در مهاباد و رهبری آن توسط خاندان قاضی پس از شهریور ۱۳۲۰ دید. ساوجبلاغی‌ها که در جنگ جهانی اول در نتیجه اشغال خارجی و نظاره گری دولت مرکزی گرفتار آن همه صدمات شده بودند؛ در جنگ جهانی دوم خود ابتکار عمل را در دست گرفتند تا با پیوستن به طرف پیروز مانع تکرار مصیبت جنگ جهانی اول شوند. همچنین علت تصمیم قاضی محمد به پرهیز از جنگ و تسلیم به دولت هم درچارچوب همین رویکرد تاریخی قابل تفسیر است.



منابع

کتاب‌ها

- اتحادیه، منصوره (۱۳۷۹)، *رضاقلی خان نظام السلطنه؛ صورت جلسات*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره، شمس، اسماعیل، روحی، سعید (۱۳۹۵)، *نفت چپاسرخ کرمانشاه*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- اسکندریگ منشی (۱۳۷۷)، *عالم‌آرای عباسی*، به کوشش دکتر اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- اسکندریگ منشی (۱۳۸۲)، *عالم‌آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- افشار [ادیب الشعراء]، عبدالرشید (۱۳۴۵)، *تاریخ افشار*، تصحیح پرویز شهریار و محمود رامیان، ارومیه، بی‌نا.
- *ایران و جنگ جهانی اول / اسناد وزارت داخله* (۱۳۸۱)، به کوشش کاوه بیات، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- باست، الیور (۱۳۷۷)، *آلمانی‌ها در ایران*، تهران، شیرازه.
- بسطامی، محمدطاهر (۱۳۸۰)، *فتوحات فریدونیه*، تهران، بی‌نا.
- بیات، کاوه (۱۳۸۰)، «مقدمه»، *نامه‌های ارومیه*، تهران، فرزانه روز.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۸۴)، *تاریخ جهان نو*، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، امیرکبیر.
- تیمورزاده، مصطفی (۱۳۸۰)، *وحشت در سقز*، تهران، شیرازه.
- جنابدی، میرزاییگ (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبایی‌مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار.
- حقی، اسماعیل (۱۳۷۰)، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران، کیهان.
- خسروزاده، سیروان (۱۳۹۷)، *راه بی‌سرانجام*، نگاهی به سرگذشت آسوریان در جنگ جهانی اول، تهران، شیرازه.

- درویش پاشا (۱۳۳۱ق)، *حدود ایرانیه دائره*، استانبول، مطبعه احمد احسان.
- دنسترویل، لیونل چارلز (۱۳۶۱)، *سرکوبگر جنگل (خاطرات)*، تهران، فرزانه روز.
- دیوان‌بیگی، رضا علی (۱۳۵۱)، *سفر مهاجرت در نخستین جنگ جهانی*، تهران، چاپخانه بانک ملی.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک.
- سپهر، احمد علی (۱۳۳۶)، *ایران در جنگ بزرگ*، تهران، چاپخانه بانک ملی ایران.
- سومر، فاروق (۱۳۷۱)، *نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی*، ترجمه احسان اشراقی و محمدتقی امامی، تهران، گستره.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- شامی، نظام الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، به کوشش پناهی سمنانی، تهران، بامداد.
- شیبانی، عبدالحسین وحیدالملک (۱۳۹۶)، *خاطرات مهاجرت*، تهران، شیرازه.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره.
- فتاحی قاضی، قادر (۱۳۵۶)، «عبدالله خان مکر»، *نشریه زبان و ادب فارسی*، شماره ۱۲۳.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹)، *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- *کتاب سبز* (۱۳۶۲)، به کوشش رضاقلی‌خان نظام مافی، تهران، نشر تاریخ ایران.
- کسروی، احمد (۱۳۷۸)، *تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان*، تهران، امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۷۹)، *انقلاب مشروطه ایران*، تهران، امیرکبیر.
- *گزیده‌ای از اسناد کردستان، به کوشش اسماعیل شمسی* (۱۳۹۲)، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- لیتن، ویلهلم (۱۳۶۸)، *خاطرات لیتن*، ترجمه پرویز صدری، تهران، نشر ایران‌شهر.

- مجد، محمدقلی (۱۳۸۷)، *قحطی بزرگ*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- محمدکاظم وزیر مرو (۱۳۶۴)، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، علم.
- محمودی، فرج‌الله (۱۳۷۵)، *جغرافیای ایران*، تهران، نشر ایران.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۷۸)، *ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- موسوی نامی، میرزا محمدصادق (۱۳۶۸)، *تاریخ گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۱)، *کردها نوادگان مادها*، ترجمه جلال جلالی‌زاده، چاپ اول، تهران، ژیار.
- نیکیتین، ب. (۱۳۵۶)، *ایرانی که من شناختم*، ترجمه فره‌وشی، تهران، کانون معرفت.

مقاله‌ها

- اتحادیه، منصوره و سلامی، غلامرضا، «فرمانفرما در مقابله با عثمانی (۱۳۲۵-۱۳۲۶ق)»، *تاریخ روابط خارجی*، شماره ۱۰، ۱۳۸۱.
- رئیس‌نیا، رحیم، «نخستین تعرض خارجی به ایران در عصر مشروطه و واکنش مجلس شورای ملی به آن»، *تاریخ روابط خارجی*، شماره ۲۳، ۱۳۸۴.
- سلیمانیان مسلم و امینی، زلیخا، «بررسی و تحلیل تکاپوهای ایل مکری در مناسبات و تحولات سیاسی دوره افشاریه و زندیه (۱۱۴۸-۱۲۱۰)»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، شماره ۱۸، ۱۴۰۰.
- سلیمی، اسماعیل؛ صلحجو، جمیله؛ کریمیان، حسن، «ضرابخانه ساوجبلاغ مکری: شواهد تاریخی و سکه‌شناسی»، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شماره ۱۳، ۱۳۹۹.
- شمس، اسماعیل، «پژوهشی اسنادی در باب اوضاع ساوجبلاغ در کشمکش میان روسیه و عثمانی در جنگ جهانی اول»، *اسناد بهارستان*، شماره ۲، ۱۳۹۰.
- صالحی، نصرالله، واکاوی اقدامات درویش پاشا، در نخستین کمیسیون تحدید حدود ایران و عثمانی (۱۶۶-۱۲۶۸ق)، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، شماره ۲، ۱۳۹۶.

- کریمیان، حسن؛ سلیمی، اسماعیل، «بازار ساوجبلاغ مکری، کانون تجاری عصر قاجاریه در شمال غرب ایران»، *مطالعات ایران‌شناسی*، شماره ۱۰، ۱۳۹۷.
- کلهر، محمد، «بررسی زمینه‌های تاریخی توسعه‌نیافتگی شهرهای کردنشین (با تکیه بر ساوجبلاغ مکری و سنندج)»، *دانشنامه*، شماره ۳، ۱۳۸۷.
- بی‌نا، کوردستان میشینری، کردستان میشینری، شماره ۱۲، ۱۹۱۵م.
- مستوفی، میرزا محمدحسین، «آمار مالی و نظامی ایران در ۱۱۲۸ق. یا تفصیل عساکر فیروزی مآثر شاه سلطان حسین صفوی»، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، *فرهنگ ایران زمین*، جلد ۲۰، ۱۳۵۳.
- مؤمنی، محسن، «نخستین تاریخ فتوحات اسلامی در کردستان»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۸۴، ۱۳۸۳.

اسناد

- استادوخ [estādukh]: اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

روزنامه‌ها

- ارشاد، انجمن، ایران، ایرانشهر، تبریز، تجدد، رعد، زبان آزاد، ستاره ایران، صبح صادق، مجلس ندای وطن، نوبهار، وقایع اتفاقیه.

مذاکرات مجلس

- مشروح مذاکرات دوره سوم مجلس شورای ملی، جلسه ۳۱، ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳ق

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ودو، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۷۷-۹۷
مقاله پژوهشی (DOI): 10.22034/JIIPH.2022.44745.2174 شناسه دیجیتال

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۴

آداب و آیین جشن جلوس در بین مغول‌ها و ایلخانان

ذکراله محمدی^۱

بهشته ضرغامیان آزاد^۲

چکیده

مغولان در مناسبت‌های مختلف اقدام به برپایی مجالس جشن و سرور می‌نمودند که همواره از آداب و تشریفات خاصی برخوردار بود. جشنی را که به هنگام بر تخت‌نشینی فرمان‌روایان مغولی ترتیب می‌یافت، می‌توان از مهم‌ترین جشن‌های مغولان به حساب آورد. جشن‌های جلوس فرمان‌روایان در ابتدا بسیار ساده برگزار می‌شدند و با تثبیت امپراطوری مغولان و افزایش قدرت فرمان‌روایان آداب و آیین‌های بیشتری بر این جشن‌ها افزوده گشت اما باز جشن‌ها به سادگی گرایید. پس از استقرار حکومت ایلخانی در ایران و با وجود تأثیرگذاری فرهنگ و آداب ایرانی بر آن‌ها، ایلخانان به همان سنت‌ها و آداب اجدادی خود به هنگام جلوس فرمان‌روا عمل می‌کردند. در پژوهش حاضر سعی شده است ضمن توصیف چستی و چگونگی آیین و آداب جلوس در دوران فرمان‌روایی مغولان و ایلخانان، به تغییرات و تحولات این مقوله مهم نیز پرداخته شود. روش این پژوهش توصیفی تحلیلی است و داده‌ها و منابع اطلاعاتی آن کتابخانه‌ای و اسنادی است.

واژگان کلیدی: اشراف و بزرگان، فرمان‌روا، ایلخانان، جلوس، جشن، مغولان.

ze.mohammadi@alzahra.ac.ir
b.zarghamian1370@gmail.com

۱. دانشیار دانشگاه الزهراء تهران، ایران (نویسنده مسئول)
۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه الزهراء تهران، ایران

Enthronement ceremonies among the Mongols and Ilkhanids

Zekrollah Mohammadi^۱

Beheshteh Zarghamian Azad^۲

Abstract

The Mongols always held celebrations and feasts with special customs and rituals on any occasion. The celebration that was held during the enthronement of the Mongol rulers can be considered one of the most important of festivals. The celebrations of the enthronement of the rulers were very simple at the beginning. By the consolidation of the Mongol Empire and the increase of rulers' power, more customs and rituals were added to this celebration, but it gradually returned to simplicity. After the establishment of the Ilkhanid dynasty in Iran and despite the influence of Iranian culture, the Mongols followed their own traditional customs in case of enthroning the ruler.

The present study is an attempt to describe the nature and circumstance of the enthronement ceremonies during the sovereignty of the Mongols and Ilkhanids. Developments of this important phenomenon is also discussed. The method of this research is descriptive-analytical. The sources of data and information are library and documents.

Keywords: nobles, rulers, Ilkhanids, enthronement, celebration, Mongols.

-
1. Associate Professor, Alzahra University, Tehran, Iran (corresponding author)
ze.mohammadi@alzahra.ac.ir
 2. PhD student of Iranian history after Islam, Alzahra University, Tehran, Iran
b.zarghamian1370@gmail.com

مقدمه

مغولان بر اساس آداب و اعتقادات خود در طی مناسبت‌های مختلف مجالسی از جشن و شادی ترتیب می‌دادند، آن‌ها به واسطه نوع زندگی و شاید شرایط جغرافیایی که داشتند مراسم خاصی نیز برپا می‌کردند که همین موجب وجه تمایز آنان با سایر اقوام می‌شد. جشن‌های مغولان را به دلیل کثرت و تنوع آن می‌توان به جشن‌های سیاسی، فرهنگی اجتماعی و مذهبی تقسیم بندی کرد؛ اما در این میان جشن‌های سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند که از مهم‌ترین آن آداب و آیین مربوط به بر تخت‌نشینی خوانین مغول بود، آن‌ها به هنگام جلوس هر فرمان‌روا مدتی طولانی به شادی و پای‌کوبی می‌گذراندند.

جشن جلوس فرمان‌روایان مغول در ابتدا ساده و بدون تکلف بوده اما بعدها با قدرت‌گیری مغولان و برقراری ارتباط با جوامع و کشورهای خارج از حوزه فرمان‌روایی، بر تجملات و تشریفات جشن‌های جلوس نیز افزوده گشت، مراسمی که به هنگام جلوس فرمان‌روا اجرا می‌شد به دلیل طولانی بودن آدابی که بایستی بجا آورده می‌شد چه بسا کسالت آور و طولانی بوده، اما باین‌حال برپایی مراسم جلوس فرمان‌روایان مغول و آداب مخصوص به آن تا پایان سلطنت ایلخانان در ایران همچنان تداوم یافت. با وجود آن‌که ایلخانان پس از استقرار در ایران برخی از جشن‌های آباو اجدادی خود را به فراموشی سپردند اما جشن بر تخت‌نشینی را به همان روال سابق تا به هنگام جلوس ابوسعید ایلخان ایران ادامه دادند؛ اما در این میان تحت تأثیر عواملی همچون قدرت‌گیری نوپان‌ها و اشراف ایرانی و نفوذ و تأثیر گذاری ایرانیان بر ایلخانان و ... موجب گشت این جشن‌ها شکوه سابق خود را از دست داده و حالت تشریفاتی بگیرند. در این پژوهش سعی می‌شود به بررسی این تغییرات و عوامل دخیل در آن پرداخته شود.

در باب پیشینه تحقیق باید گفت، تحقیقات و پژوهش‌های چندی درباره آداب و رسوم جلوس فرمان‌روایان مغول و ایلخانی صورت گرفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: از جمله آثاری همچون *مسائل عصر ایلخانان* از منوچهر مرتضوی، در این کتاب گرچه به بررسی همه‌جانبه مسائل دوره ایلخانی اعم از سیاسی، مذهبی و... پرداخته شده اما از

پرداختن به مسائل پیرامون جلوس فرمان‌روایان ایلخانی و آداب‌ورسومی آن‌ها صرف‌نظر شده است. کتاب دیگر مغولان و حکومت ایلخانی در ایران نوشته شیرین بیانی، بیشترین داده‌های این کتاب بر ارتباط و حضور مغولان در ایران تمرکز یافته است و هیچ گونه اطلاعاتی پیرامون جشن‌های جلوس فرمان‌روایان مغول پیش از آمدن به ایران وجود ندارد. در قسمت‌های مرتبط با فرمان‌روایان ایلخانی نیز به‌طور دقیق و مفصل به جشن‌های جلوس ایلخانان پرداخته نشده و بیشتر مسائل سیاسی، اجتماعی ... مورد بررسی قرار گرفته است؛ و نیز کتاب تاریخ مغول در ایران از اشپولر، در این کتاب گرچه نویسنده در یک بخش جداگانه به هریک از فرمان‌روایان مغول و ایلخانی از چنگیزخان تا ابوسعید ایلخانی پرداخته اما بیشتر وقایع سیاسی از آغاز جلوس تا پایان حکومت هر فرمان‌روا را شرح می‌دهد؛ و در این میان اشاره‌ای بسیار کوتاه و مختصر به جلوس هر فرمان‌روا می‌کند اما از تحلیل و بررسی آداب‌ورسوم هریک از فرمان‌روایان صرف‌نظر شده است.

همچنین می‌توان به مقالات در این زمینه اشاره نمود از جمله: «تحقیق در آداب‌ورسوم دوره ایلخانی» از نازیلا اصلان‌پور علمداری؛ «اعتقادات: آداب‌ورسوم مغولان» از مریم طحان؛ «آداب‌ورسوم در ایران روزگار ایلخانان» از مریم معزی - حسین ابراهیمی؛ «بررسی تحلیلی تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی» از شکوفه حسن‌پور، فیض‌الله بوشاسب گوشه اشاره کرد، اما تمامی تحقیقات مذکور تنها به‌صورت کلی از آداب‌ورسوم مربوط به جشن‌های جلوس مغولان و ایلخانان سخن گفته و از تجزیه‌وتحلیل عمیق و دقیق آن‌ها صرف‌نظر کرده‌اند؛ بنابراین تاکنون پژوهش مستقل و جامعی که از منظرهای مختلف و همه‌جانبه به توصیف و تبیین آداب و آیین جشن جلوس فرمان‌روایان مغول از ابتدا تا پایان دوره ایلخانی بپردازد وجود ندارد.

پژوهش حاضر از طریق روش تحلیلی و بر اساس داده‌ها و منابعی که از طریق کتابخانه‌ای گردآوری شده است در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی است که چرا و چگونه آداب و آیین جلوس در میان مغولان از ابتدا تا پایان حکومت ایلخانان دچار تغییر و تحولات شد؟ و در این زمینه نقش عوامل دیگری چون مذهب و دین چقدر بوده است؟

آداب و آیین‌های دینی همواره یکی از خصیصه‌های جدانشدنی جشن‌هایی بوده که

توسط اقوام مغول ترتیب می‌یافت. جشن‌هایی که به‌منظور جلوس فرمان‌روایان مغولی ترتیب می‌یافت دارای آداب و آیین‌های خاصی می‌شد که شامل آداب چوک زدن^۱ و کاسه گرفتن^۲ بود و تقریباً در مورد جلوس تمامی فرمان‌روایان مغول این آداب رعایت می‌شد. بدیهی است که پس از استقرار حکومت ایلخانان در ایران و با تأثیرگذاری ایرانیان بر آن‌ها برخی از آداب و آیین‌هایی که پیش از این به هنگام بر تخت‌نشینی فرمان‌روایان مرسوم بوده، در این زمان منسوخ شده یا بیشتر جنبه نمادی و تشریفاتی یافته باشند. آداب و آیین‌هایی که به هنگام جلوس فرمان‌روایان مغول اجرا می‌گردید به دو دسته می‌توان تقسیم نمود:

اول: آداب و آیین‌هایی که تقریباً به هنگام جلوس تمامی فرمان‌روایان مغول انجام گرفته

۱. **تشکیل قوريلتا:** از قدیمی‌ترین و اولین آدابی بود که پیش از جلوس تمامی فرمان‌روایان مغول انجام گرفت. قوريلتای پیش از جلوس قوتوله قاآن و چنگیزخان در ساده‌ترین شکل برگزار شد و در جلوس فرمان‌روایان بعدی از تشریفات و تجملات بیشتری برخوردار گردید. قدیمی‌ترین جشن جلوس مربوط به جلوس قوتوله قاآن جد چنگیزخان است که تاریخ سیاسی مغولان با او آغاز می‌شود و می‌توان او را نخستین فرمان‌روای بی‌تاج و تخت مغولان دانست که شرح آن در تاریخ سری مغولان نیز آمده است، مغولان در کنار رود انون در طی اجتماعی که ترتیب دادند قوتوله را به قاآنی خود انتخاب کردند (چائو پی یه شه، ۱۳۲۸: ۳۲).

تاریخ سری برگزیده شدن تموچین بنیان‌گذار اصلی مغولان بر تخت فرمان‌روایی را بدین‌گونه شرح می‌دهد که بزرگان و اشراف مغول پیمان خود با جاموقه را نقض نموده و اطراف تموچین گرد آمدند و همگی متفق‌القول او را شایسته مقام فرمان‌روایی دانسته و او را چنگیزخان نامیدند (همان: ۶۶). بزرگان و اشراف پس از نقض پیمان با جاموقه، تنها فردی

۱. زانو زدن در مقابل سلاطین مغول را به مغولی چوک می‌گویند.

۲. پس از جلوس فرمان‌روا بر تخت پادشاهی یکی از افراد مهم که معمولاً از نوایان‌ها بود جام شرابی را به فرمان‌روا تقدیم می‌نمود که به آن رسم کاسه گرفتن می‌گفتند.

که شایستگی رهبری آنان را داشته چنگیزخان بوده است. هرچند تاریخ سری به اصطلاح قوريلتا در اینجا اشاره‌ای نمی‌کند اما اتفاق نظر بزرگان در مورد چنگیزخان و سپس برگزیدن او به پادشاهی مشابه اجرای آداب قوريلتایی است که پس از این در مورد جانشینان چنگیزخان برگزار می‌شد و بزرگان و اشراف پس از توافق با هم فردی از فرزندان چنگیزخان را به پادشاهی برمی‌گزیدند.

جلوس اوکتای را می‌توان از اولین جشن‌های سیاسی پرتکلف در خاندان چنگیزخان دانست. در این جشن آداب و آیین‌هایی بسیاری برای نخستین بار در جلوس اوکتای برگزار گردید و در واقع آداب و آیین‌هایی که در جلوس فرمان‌روایان بعدی اجرا می‌شد نشئت گرفته از جشن جلوس اوکتای است. از جمله این آداب می‌توان به برپایی قوريلتا به شکلی متفاوت نسبت به جلوس‌های پیشین اشاره کرد. با آن‌که چنگیزخان پیش از مرگش اوکتای را به جانشینی خود برگزیده بود و نتیجه از پیش مشخص بود باز هم بزرگان و اشراف طبق رسم معمول مجلسی مشورتی را جهت حفظ ظاهر و انجام تشریفات برگزار نمودند. «... هرکس از اردوی خود در حرکت آمدند و به قوريلتای روان شدند... جماعت مذکور تمامت هم بدان اردو در موضع کلران جمع شدند...» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۷).

قوريلتایی که پیش از جلوس گیوک بر تخت فرمان‌روایی برپا گردید از دو منظر با قوريلتا‌هایی که پیش از این برگزار گردیده بود متفاوت بود؛ اول آن‌که توراکینا خاتون یکی از زنان پرنفوذ و قدرتمند مغولی در برپایی این قوريلتا تأثیر بسزایی داشت. او توانست در برابر مخالفت‌هایی که با سلطنت گیوک صورت می‌گرفت مقاومت نموده و جهت تشکیل قوريلتای ایلچیان به اطراف بفرستد و دوم این‌که علاوه بر حضور اعضای خاندان چنگیزی، سفیران و ایلچیان نیز از سایر کشورها حضور داشتند. شبانکاره‌ای می‌نویسد: «... رسولان خلیفه و رسولان ملاحده و از آن سلاطین شام و از آن روم و گرج و فرنگ و ختا و ختن و خراسان و عراق و ماوراءالنهر و آذربادگان با چندان تحف و هدایا که شرح آن صورت نبندد جمع آمدند و درگاه او صحرای قیامت و دشت عرصات بود» (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۵۴).

پس از وفات گیوک همسرش در تدارک تشکیل قوريلتا برآمد تا بنا به رسم مغولان در مورد جانشینی گیوک تصمیم‌گیری شود. اغول غایمیش مایل بود که شیرامون به‌عنوان

جانشین گیوک انتخاب شود (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۱۵۴). اغول غایمیش با این که همسر فرمان‌روای متوفی محسوب می‌شود اما نتوانست بر زیرکی و تدبیر سرقوییتی زوجه تولوی غلبه کند و بار دیگر رد پای یک زن قدرتمند مغول را در بر تخت‌نشینی یک فرمان‌روا می‌توان دید چراکه سرقوییتی با بخششی که نمود بزرگان مغول از جمله باتو را با خود همراه ساخته بود. تا حدی که به‌صراحت می‌توان گفت اگر تدابیر و زیرکی سرقوییتی بیگی نبود تاریخ سیاسی مغولان به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و نام منکو در فهرست فرمان‌روایی مغولان تثبیت نمی‌شد. با قرار گرفتن منکوقاآن بر تخت فرمان‌روایی سلطنت در خاندان چنگیزخان از فرزندان اوکتای به فرزندان تولوی منتقل شد، اما باین‌حال مسلماً انتقال سلطنت از نسل اوکتای به تولوی با مخالفت‌هایی روبرو شده است.

پس از وفات گیوک، باتو که در میان اولاد چنگیزخان از همه باابهت‌تر بود از شاهزادگان درخواست نمود که در دشت قپچاق گرد هم آیند تا در مورد انتخاب جانشین گیوک مشورت نمایند. منکو بنا به درخواست مادرش به عیادت باتو به دشت قپچاق رفته و باتو پس از دیدن منکو او را نسبت به سایر شاهزادگان به دلیل آن که یاسا و یرلیغ چنگیز خان را به چشم دیده و درک نموده به امر سلطنت سزاوارتر و لایق‌تر دانست، بزرگان نیز موافقت خود را در این خصوص ابراز نمودند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۲۶). منکو از میان فرمان‌روایان مغول تنها فرمان‌روایی بود که دو قوریلتا به منظور جلوس او برپا شد. گرچه در قوریلتهای اول بزرگان و اشراف خاندان چنگیز به احترام و پیروی از باتو سکوت نمودند اما به سبب همان هنجارشکنی‌هایی که در ابتدا در انتقال سلطنت از خاندان اوکتای به تولوی صورت گرفت بزرگان و اشراف حاضر در قوریلتهای اول از این انتخاب ناراضی بودند. رشیدالدین در خصوص برپایی قوریلتهای دوم می‌گوید که اشراف و بزرگان با تهدید باتو در موضع کلوران گرد هم آمدند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۳۰). تیمور قاآن نیز چنان که در جامع‌التواریخ آمده در نتیجه پیروزی در مباحثه‌ای که با برادرش کملا در تسلط بر یاسا و قوانین چنگیزی داشت مورد تایید بزرگان حاضر در مجلس قرار گرفت و به فرمان‌روایی انتخاب گردید (همو: ۸۴۸). در اینجا گرچه همانند جلوس قوتوله قاآن و چنگیز خان به‌طور مستقیم به اصطلاح قوریلتا اشاره نشده است، اما حضور بزرگان و تایید فرمان‌روا توسط آن‌ها شبیه همان آداب قوریلتا است.

قوریلتهایی که به منظور جلوس فرمان‌روایان مغول برپا می‌گردید در ابتدا در نهایت سادگی برگزار می‌شدند و بعدها بر تجملات و تشریفات آن افزوده گشت اما چنان که شاهد آنیم در جلوس تیمورقاآن باز به همان سادگی اولیه گرایید.

۲. امتناع: ازجمله آدابی بود که فرمان‌روایان مغول هنگامی که سلطنت به آن‌ها پیشنهاد می‌گردید بنا به رسم موجود یا احترام به سایر اعضای خاندان چنگیزی در ظاهر از پذیرش آن خودداری می‌نمودند. اولین بار این رسم در هنگام جلوس اوکتای بود، بدین ترتیب که پس از تشکیل قوریلته، سلطنت بر طبق وصیت چنگیزخان به اوکتای پیشنهاد شد و او بنا به رسم رایج از پذیرش آن امتناع نموده و به برادران و عموهای خود حواله نمود. تا آن که در روز چهل‌ویکم با این سخن بزرگان که سرپیچی از فرمان چنگیزخان گناهی نابخشودنی خواهد بود به سلطنت رضا داد (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۷). گیوک نیز پیش از جلوس بنا به رسم رایج از پذیرش سلطنت امتناع نمود: «... بعد از بحث بر اجلاس او متفق شدند و او چنان که رسم باشد ابا می‌نمود و به هر شاهزاده‌ای حواله می‌کرد و به عذر معمولی و ضعف مزاج تمسک می‌جست. بعد از الحاح امرا گفت بدان شرط قبول کنم که بعد از من بر اروغ من مقرر باشد» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۰۴).

همان‌گونه که مشاهده می‌کنیم امتناع شاهزادگان مغولی ازجمله آدابی بوده که پیش از جلوس انجام می‌گرفته است. در واقع امتناع آنان یک آداب صوری بوده که به جهت حفظ آرامش و احترام به دیگر اعضای مهم خاندان چنگیز صورت می‌گرفت و ترجیح می‌دادند که مقام سلطنت را به اصرار بزرگان بپذیرند چراکه اگر غیر از این می‌بود گیوک شرط اصلی پذیرش خانیت را موروثی شدن سلطنت در خاندانش قرار نمی‌داد. منکو نیز مطابق آدابی که نزد فرمان‌روایان مغول پیش از جلوس معمول بود از پذیرش خانیت امتناع نمود، اما بالاخره به اصرار برادرش موکا اغول مبنی بر این که سرپیچی از فرمان باتو امری پسندیده نیست به سلطنت رضا داد (جوینی، ۱۳۷۰: ۲۱). در این مورد نیز می‌توان به صوری یا مصلحتی بودن برخی از آداب و آیین‌های پیش از جلوس فرمان‌روایان مغول پی برد، چراکه سرقوییتی در ابتدای امر با کاردانی و زیرکی بزرگان و اشراف مغول را در انتخاب منکو با خود همراه کرده و حتی فرستادن منکو به عیادت باتو نیز سیاستی در راستای همین هدف بوده است، اما بالاین حال منکو بنا به رسم معمول در ظاهر از پذیرش سلطنت سر باز زد.

۳. **برداشتن کلاه و گشودن کمر:** پس از پذیرش سلطنت از جانب فرمان‌روا و پیش از جلوس بر تخت فرمان‌روایی بزرگان و اشراف حاضر در مجلس احتمالاً به نشانه احترام کلاه‌ها از سر برمی‌داشتند و کمرها را باز می‌کردند. اجرای این رسم نیز اولین بار به هنگام جلوس اوکتای مشاهده شد: «...و بر عادت قدیم کلاه‌ها از سر برداشتند و کمرها بر دوش افکندند...» (همو، ۱۴۸). در جشن جلوس گیوک نیز پس از آن‌که بزرگان بر سر انتخاب او توافق کردند تمامی شاهزادگان کلاه‌ها از سر برداشته و کمرها را گشودند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۰: ۸۰۴). منکو از میان فرمان‌روایان مغول تنها فرمان‌روایی بود که دو قوریلتا به‌منظور جلوس او برپا شد و بسیاری از آداب و آیین‌های جلوس از جمله آیین برداشتن کلاه و گشودن کمر توسط حاضرین در مجلس نیز دو مرتبه اجرا شدند. در قوریلتای نخست بنا به گفته تاریخ‌وصاف: «...نوئیان و امرای تومان کلاه از سر چون غل از دل برداشتند و در اندرون اردو از بن گوش کمر را چون غاشیه بر سر دوش افکندند...» (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۵۷۷). در قوریلتای دوم که در موضع کلوران برپا گردید بنا به گفته رشیدالدین افراد حاضر در این جشن برای مرتبه دوم آداب برداشتن کلاه‌ها و گشودن کمر را به‌جا آوردند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۰: ۸۳۰).

۴. **قرار گرفتن افرادی در سمت راست و چپ فرمان‌روا به هنگام جلوس:** این رسم پس از زمانی که فرمان‌روا به امر سلطنت رضا می‌داد اجرا می‌شد، این آداب نیز اولین بار به هنگام جلوس اوکتای مشاهده شد: «... جغتای که برادر بزرگتر اوکتای بود دست راست او را گرفت و اوچکین که عموی او بود دست چپش را گرفت و او را بر تخت سلطنت نشاندند» (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۷). از مهم‌ترین آدابی که به هنگام بر تخت‌نشینی قوتوله قآن و چنگیزخان صورت نگرفت اما در این زمان انجام شد، جلوس فرمان‌روا به کمک دو تن از نزدیکان بود بدین‌ترتیب که جغتای که نسبت به سایرین از جایگاه بالاتری برخوردار بوده در سمت راست و سپس اوچکین عموی او در سمت چپ پادشاه قرار گرفته و اوکتای را بر تخت نشاندند. گیوک نیز به کمک دو تن از اعضای خاندان چنگیزی بر سریر سلطنت قرار گرفت. منابعی همچون جوینی و جامع‌التواریخ گرچه به جلوس این فرمان‌روا به کمک دو تن از نزدیکان اشاره می‌کنند اما نامی از این افراد نبرده‌اند و تنها منبعی که نامی از این افراد می‌برد روضه‌الصفا است. بدین‌گونه که منکوقآن پسر تولوی در سمت راست فرمان‌روا قرار

گرفته و دست چپش را یکی از اعضای خاندان چنگیزخانی گرفته و او را بر تخت نشاندند (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۶۹).

در جلوس منکوقاآن بسیاری از آداب و آیین‌های جلوس نیز دو مرتبه اجرا گردید؛ اما در منابع اطلاعاتی پیرامون افرادی که منکو را بر تخت نشاندند، وجود ندارد و تنها منبعی که می‌توان اطلاعات اندکی در این خصوص به دست آورد مجمع‌الانساب شبانکاره‌ای است و آن هم فقط در مورد قوریلتای اول که اشاره می‌کند پس از اتفاق نظر همگان در برگزیده شدن منکو، باتو دست او را گرفته و بر تخت نشاند (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۵۷). اطلاعات پیرامون اجرای این آداب به هنگام جلوس تیمور قاآن نیز در منابع اندک است. در روضه‌الصفاء اشاره‌ای کوتاه به آن شده است: «... بدین ترتیب که او را بر نمدی سفید نشاندند و چهار شاهزاده چهار طرف نمد را گرفتند و دو کس دیگر دست و بازوی او را گرفتند» (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۸۲).

جلوس فرمان‌روایان مغولی به کمک دو تن از اعضای خاندان چنگیزی نشان از تایید و همراهی آنان از ابتدای سلطنت بود. فرمان‌روا نیز با تکیه بر حامیان قدرتمندی که از ابتدای امر حمایت خود را اعلام می‌داشتند بر سریر سلطنت قرار می‌گرفت؛ اما منکوقاآن چنان‌که ذکر آن رفت به دلیل اختلافاتی که با جلوس او رخ داد، هیچ‌یک از اعضای خاندان چنگیزی جز باتو که خود از ابتدای امر با او موافق بود، او را در هنگام جلوس بر تخت یاری نمودند. این آداب و آیین چنان‌که به آن اشاره خواهیم نمود در زمان ایلخانان دستخوش تغییرات بسیاری خواهد گشت.

۵. کاسه گرفتن و چوک زدن: این آداب نیز نخستین بار به هنگام جلوس اوکتای صورت پذیرفت، بدین‌گونه که الغ نوین کاسه گرفت و سپس تمامی حاضران زانو زدند (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۵). در اینجا رسم کاسه گرفتن توسط الغ نوین (لقب تولوی) انجام گرفته که نشانه لطف و احترام حاضرین به شاه بوده و احتمالاً به سلامتی شاه نوشیده می‌شد و سپس رسم چوک زدن مقابل سلاطین مغول بود که نشان از نهایت احترام و خشوع در مقابل فرمان‌روا بود.

پس از استقرار گیوک بر تخت فرمان‌روایی مغولان بنا به گفته جوینی حاضرین در

مجلس کاسه گرفتند و سپس در اندرون و بیرون بارگاه زانو زدند (همو: ۲۰۸). در این جشن آداب چوک زدن و کاسه گرفتن نیز همانند جلوس اوکتای اجرا شده با این تفاوت که در اینجا مشخص نیست رسم کاسه گرفتن توسط چه کسی صورت گرفته است. هیچ‌یک از منابعی همچون جامع‌التواریخ، تاریخ وصاف، مجمع‌الانساب و روضه‌الصفا نیز نامی از فردی که در اینجا رسم کاسه گرفتن را انجام داده است، نمی‌برند!

رسم کاسه گرفتن و چوک زدن به هنگام جلوس منکو نیز صورت پذیرفته و باتو در اینجا نقش اصلی در اجرای این آداب برعهده داشته است و امرا و شاهزادگان به پیروی از باتو کلاه‌ها را از سر برداشته و زانو زده‌اند و رسم کاسه گرفتن نیز توسط باتو که یکی از اعضای با نفوذ خاندان چنگیزخان بود، اجرا شده است. نکته قابل‌ذکر آن است که در جلوس شاهزادگان پیشین امرا و نوینان همگی با هم و متفق‌القول کلاه‌ها را از سر برداشته و کمرها باز می‌کردند و سپس چوک می‌زدند اما در جامع‌التواریخ آمده که ابتدا باتو کلاه از سر برداشت و سپس شاهزادگان و امرا به جهت موافقت و همراهی با او چوک زدند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۲۶). باتو علاوه بر اجرای رسم کاسه گرفتن در اجرای آداب معمول به هنگام جلوس نیز پیشقدم شده است که شاید دلیل آن را بتوان همان نارضایتی اولیه‌ای که شاهزادگان مغولی به جهت انتخاب منکو داشته‌اند، دانست. در جامع‌التواریخ آمده که در قوريلتای دوم حاضرین پس از برداشتن کلاه و گشودن کمر منکو را بر تخت نشاندند (همو، ۸۲۹) و اشاره‌ای به رسم چوک زدن و کاسه گرفتن برای بار دوم نشده است.

۶. زانو زدن در برابر آفتاب: این آیین ریشه در عقاید مذهبی مغولان داشت و اولین بار پس از جلوس اوکتای مشاهده گردید بدین‌گونه که پس از جلوس اوکتای تمامی شاهزادگان در بیرون اردو سه نوبت در مقابل آفتاب زانو زدند (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۸). بنا به گفته پلان کارپن در جشن جلوس گیوک نیز این آیین دینی اجرا گردید و پیش از جلوس گیوک جمعیتی که در آنجا حضور داشتند رو به جنوب زانو زده و مشغول خواندن دعا و اوراد شدند (کارپن، ۱۳۶۳: ۱۰۰). اشاره کارپن به زانو زدن حاضرین رو به جنوب و سپس خواندن دعا با توجه به اهمیت جنوب نزد مغولان، احتمالاً در جهت پرستش خورشید می‌توانسته باشد. نحوه پرستش خورشید بدین صورت بود که به حالت رکوع درمی‌آمدند و با چسپاندن

انگشت‌های میانه به کف دست سق می‌زدند (اشپولر، ۱۳۵۱: ۱۷۵).

بنا به گفته میرخواند در جشن جلوس گیوک: «... نه مرتبه در برابرش زانو زده و کاسه گرفتند و سپس در بیرون خرگاه سه نوبت در برابر آفتاب زانو زدند» (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۶۹). جشن جلوس گیوک نیز توأم با عقاید مذهبی بوده، حاضرین مجلس علاوه بر آن که سه نوبت در برابر خورشید سجده نمودند در برابر فرمان‌روا نیز نه مرتبه زانو زده‌اند. زانو زدن نه مرتبه آن‌ها در برابر فرمان‌روا نیز یادآور اجرای عقاید مذهبی در این زمان بوده است چراکه معتقد بودند خداوند هر آنچه را که آفریده از عدد نه تجاوز نکرده است و همچنین آن‌ها اکثر جشن‌های خود را در نهم ماه‌ها برگزار می‌کردند (بیانی، ۱۳۶۷: ۱۰).

پس از استقرار منکو بر تخت فرمان‌روایی در قوربیل‌تای دوم بنا به گفته رشیدالدین: «... حاضرین در بیرون اردو نه نوبت زانو زدند» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۳۰). در منابع دوره مغول به پرستش و سجده در برابر آفتاب پس از جلوس منکو اشاره‌ای نشده است و تنها منبعی که به این مورد اشاره می‌کند تاریخ‌وصاف است: «... و آفتاب را هفت نوبت بر صفت سرو پیاده صف زده چنان که سرو سهی از شمائل خم گیرد...» (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۵۷۷) رد پای اجرای عقاید مذهبی به هنگام جلوس فرمان‌روایان را تا به هنگام جلوس منکو می‌توان ملاحظه نمود و این رسم پس از این نه تنها به هنگام جلوس فرمان‌روایان مغول انجام نشد بلکه به هنگام جلوس هیچ‌یک از ایلخانان نیز اجرا نشد.

دوم: آداب و آیین‌هایی که تنها یک بار و به هنگام جلوس یک فرمان‌روا اجرا شده

۱. **رقص بر گرد درخت:** پس از آن که قوتوله قآن به فرمان‌روایی مغولان برگزیده شد در کنار درختی تنومند و پرشاخ‌وبرگی جشن و شادی را ترتیب دادند و از شدت پای‌کوبی و رقص در اطراف آن درخت شکاری ایجاد شد (چائو پی یه شه، ۱۳۲۸: ۳۲). درخت نزد مغولان دارای اندیشه فتیش وار بود. رقص برگرد درخت نیز نشئت‌گرفته از شادی و سرور یک واقعه یا رویداد خاصی و توأم با عقاید دینی بود و در نوع خود از قدیمی‌ترین اجراهای آداب دینی بوده که تنها به هنگام بر تخت‌نشینی قوتوله قآن صورت پذیرفت و پس از آن نیز تکرار نشد.

۲. قربانی دختران: قربانی نمودن چهل تن از دختران زیبارو که همگی از نسل اشراف و نوینان مغول بودند به جهت آرامش روح چنگیزخان نیز از دیگر آداب مراسم جلوس اوکتای بود (جوینی، ۱۳۷۰: ۱۴۹). این رسم پس از این در جلوس هیچ‌یک از فرمان‌روایان مغول انجام نشد.

۳. موچلکا: پس از قبول سلطنت از جانب گیوک او به شرطی حاضر به قبول آن شد که پادشاهی بر او و فرزندانش مسلم و برقرار باشد. رشیدالدین به رسم موچلکا دادن امرا که در واقع نوعی سوگند یا دادن اطمینان خاطر به گیوک بود اشاره می‌کند: «همگی به اتفاق موچلکا دادند که تا از نسل تو پاره‌ای گوشت باشد که در پیه و علف پیچیده سگ و گاو آن را قبول نکند خانیت به دیگری ندهیم» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۸۰۴). موچلکای پیش از جلوس گیوک نیز همانند برخی دیگر از آداب و آیین‌های جلوس صوری بود و بزرگان و اشراف به هنگام جانشینی منکو به این پیمان و سوگند با گیوک وفادار نمادند و پادشاهی را به افرادی جز فرزندان گیوک واگذار نمودند. چنانچه به آن اشاره خواهیم نمود آداب موچلکا پیش از بر تخت‌نشینی احمد تکودار نیز بار دیگر تکرار شد.

۴. نه نه تکتیمیشی: تاریخ وصاف/الحضره از آدابی به نام نه نه تکتیمیشی پس از جلوس منکو نام می‌برد. بدین صورت که قوشچی در لشکر شیرامون اسلحه‌های بسیاری یافت و معلوم شد که عده‌ای در فکر توطئه علیه فرمان‌روا بوده‌اند، بیش از این هرگز کسی متعرض یاسای چنگیزخانی نشده و در فکر توطئه و براندازی یک فرمان‌روای مغولی برنیامده بود به همین خاطر این عمل آن‌ها نزد سایرین قابل‌باور نبود. با کشف این توطئه شیرامون و هم‌دستانش مضطرب شده و نزد فرمان‌روا رفتند و نه نه تکتیمیشی کردند و اظهار بندگی و بخشش نمودند (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۵۷۸).

نه نه تکتیمیشی را می‌توان اظهار پشیمانی و فرمان‌برداری از فرمان‌روا دانست. به جهت آن‌که پیش از این در خاندان چنگیزخانی همگی تابع فرمان‌روای برگزیده‌شده در قوریلتا بودند نیازی به ادای رسم نه نه تکتیمیشی و ابراز ندامت نبوده است و به همین خاطر این رسم تنها پس از جلوس منکو مشاهده شد. اعتراض و نارضایتی اعضای خاندان چنگیز با جلوس منکو در واقع در چندین مرحله ابراز گردید. بار نخست از همان ابتدای تشکیل

قوریلتای اول اشراف و شاهزادگان مغولی از رفتن به قپچاق به دلیل آن که موضع اصلی چنگیز در کلوران است، خودداری کردند. بار دیگر نیز به هنگام بر تخت نشاندن منکو بنا به گفته منابع هیچ‌یک از اعضای خاندان چنگیزی همانند جلوس سایر فرمان‌روایان مغولی او را یاری نمودند. نارضایتی آنان آتش زیر خاکستری بود که در شورش مسلحانه و تعرض به فرمان‌روای جدید شعله‌ور شد.

با تأسیس حکومت ایلخانی، مغولان با وجود تأثیرپذیری‌ای که از فرهنگ ایرانی داشتند اما در اجرای مراسم خود از جمله جشن‌هایی که به‌منظور جلوس ایلخانان ترتیب می‌یافت آمیزه‌ای از آداب اسلامی- ایرانی- مغولی در آن رعایت می‌شد و در نتیجه تأثیرپذیری از آداب اسلامی ایرانی برخی از آداب و آیین‌های جلوس مغولان در این زمان یا به فراموشی سپرده شدند یا دست‌خوش تغییراتی گشتند. در اینجا نیز می‌توان آداب و آیین‌هایی جلوس ایلخانان اجرا می‌گردید را به دو دسته تقسیم کرد:

اول: آداب و آیین‌هایی که تقریباً به هنگام جلوس تمامی فرمان‌روایان ایلخانی اجرا شده

۱. **تشکیل قوریلتا:** بنا به گفته رشیدالدین، پس از وفات هلاکو قوریلتایی جهت انتخاب اباقا برگزار شد: «... عموم خواتین و شهزادگان و دامادان و امرا مجتمع شدند و در باب جلوس او کنکاچ کردند...» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۵۹). کنکاچ در اینجا به همان معنای مشورت و بحث و گفتگو پیرامون خانی یک شاهزاده مغولی می‌باشد که معادل با معنای قوریلتایی است که پیش از این برگزار می‌گردیده است. پس از درگذشت اباقا تمامی امرا در مورد جانشینی احمد تکودار توافق کرده و پادشاهی بر او مقرر گردانیدند (همو: ۱۱۲۶). بنا به گفته جامع‌التواریخ پیش از جلوس ارغون نیز مجلس مشورتی توسط بزرگان برگزار شد: «... بعد از حادثه احمد تمامت خواتین و امرا در آب شور از حدود یوزآغاج مجتمع شده بر پادشاهی ارغون متفق شدند...» (همو: ۱۱۵۴). پس از حل‌وفصل اختلاف نظری که میان بزرگان و اشراف در انتخاب بایدو و گیخاتو وجود داشت، شاهزادگان و امرا پس از اتفاق نظر در حدود اخلاط گیخاتو بر تخت نشاندند (وصاف‌الحضرة، ۱۲۶۹: ۲۶۰). جهت جلوس اولجایتو بر تخت پادشاهی نیز بنا به گفته تاریخ اولجایتو جشن و قوریلتایی بزرگ برپا گردید (القاشانی، ۱۳۹۱: ۲۴).

گرچه از نحوه برپایی دقیق قوريلتاهاى دوران ايلخانى با ذکر جزئيات و مسائل مطرح‌شده در آن همانند دوران مغولان اطلاعاتى در دست نيست اما نکته حائز اهميت آن‌که ايلخانان اين آيين نياکانشان را از ياد نبردند و همه منابع اين دوران به برپايى قوريلتا پيش از جلوس اکثر فرمان‌روايان ايلخانى اشاره کرده‌اند.

۲. تعيين طالع سعد: پس از نزول هلاکو در شفورقان^۱ ارغون آقا بارگاهى باشکوه ترتيب داده، هلاکو آن را پسنديد و در طالعى سعد و در طى جشنى که بر پا گرديد بر تخت سلطنت جلوس کرد (ميرخواند، ۱۳۷۳: ۹۸۰). اباقا را نيز با تعيين طالعى سعد توسط خواجه نصيرالدين طوسى بر تخت نشانده و آداب معمول را به‌جا آوردند (فضل‌الله همدانى، ۱۳۷۳: ۱۰۵۹). در زمان ارغون نيز پس از اتفاق نظر بزرگان بر پادشاهى ارغون، با اختيار منجمان به طالعى سعد او را بر تخت نشاندند (همو: ۱۱۵۴). به هنگام جلوس گيخاتو نيز بنا به گفته تاريخ و صاف تا طالع سعدى توسط منجمان اختيار نشد، گيخاتو بر تخت جلوس نمود (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۲۶۵). اين آداب پيش از جلوس غازان نيز اجرا گرديد: «... به آذارماه خجسته بهار يکى روز کردند نيك اختيار...» (نورى اژدرى، ۱۳۸۰: ۱۳۷). پيش از جلوس اولجايتو آخرين بار اين رسم به جا آورده شد: «... در مبارک‌ترين وقتى و خجسته‌ترين ساعتى به طالع ميمون و اختر همايون و ساعت فرخنده و بخت نازنده... به عروس مملکت داماد شد» (القاشانى، ۱۳۹۱: ۲۴). در نتيجه تأثيرگذارى آداب و فرهنگ ايرانى اسلامى تعيين طالع سعد تبديل به مهم‌ترين آداب پيش از جلوس گشت به گونه‌اى که در هنگام جلوس شش تن از ايلخانان به‌جا آورده شد.

۳. برداشتن کلاه و گشودن کمر: اين آداب نخستين بار به هنگام جلوس ارغون اجرا شد: «... او را بر تخت پادشاهى نشاندند و جمله به اتفاق کمرها در گردن انداختند...» (فضل‌الله همدانى، ۱۳۷۳: ۱۱۵۴). در جشن جلوس فرمان‌روايان مغول پيش از آن‌که بزرگان فرمان‌روا را بر تخت بنشانند ابتدا کلاه‌ها را بر داشته و آنگاه کمرها را مى‌گشودند اما اين رسم نه‌تنها در اينجا پس از جلوس فرمان‌روا اجرا شده بلکه بزرگان فقط کمرها را گشوده‌اند و اشاره‌اى به برداشتن کلاه‌ها نشده است! اين آداب و آيين در زمان غازان به همان ترتيب

۱. مرغزارى در حوالى سمرقند.

آداب نیاکان اجرا شد: «شهزادگان و امرا کلاه‌ها از سر برداشته و کمرها در گردن انداخته...» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۶). به هنگام بر تخت‌نشینی ابوسعید آخرین ایلخان نیز این آداب به همان شیوه پیشینیان اجرا گردید و بزرگان کلاه‌ها را برداشته و کمر در گردن انداختند و او را بر تخت نشانند (بیانی، ۱۳۷۱: ۵۰۳). بنا به گزارش منابع پیش از ایلخانان حاضرین کمرها را پس از گشودن به دوش می‌انداختند اما در این زمان کمرها را بر گردن می‌انداختند، احتمالاً این رسم با اندکی تغییرات نسبت به رسم سابق اجرا می‌شده است.

۴. قرار گرفتن افرادی در سمت راست و چپ فرمان‌روا به هنگام جلوس: این

رسم نخستین بار در هنگام جلوس احمد تکودار اجرا گردید، بدین صورت که قونقورتای فرزند هلاکو و فرمان‌روای روم در دست راست و شیکتورنویان از امرای برجسته دوره احمد دست چپش را گرفته و او را بر تخت نشانند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۲۶). حضور فردی از اولاد چنگیزخان و یکی از برجسته‌ترین امرا نشان از مشروعیت فرمان‌روا نزد بزرگان و اشراف و درعین‌حال داشتن حامیانی قدرتمند در آغاز سلطنت است. برای نخستین بار در زمان ایلخانان است که این رسم مطابق رسم معمول پیشینیان و با حضور یک فرد از اعضای خاندان سلطنتی و یکی از اشراف نظامی اجرا می‌شد. این آداب به هنگام جلوس ارغون نیز انجام شد: «... هلاچو دست راست ارغون بگرفت و انبارچی دست چپ و او را بر تخت پادشاهی نشانند...» (همو: ۱۱۵۴). هلاچو عموی ارغون که در سمت راست او قرار گرفته از نزدیکان اصلی فرمان‌روا محسوب می‌شده که حضور هلاچو بیش از هر چیزی موجب تداوم و بقای حکومت می‌شد، اکثر افرادی که در سمت چپ فرمان‌روا به هنگام جلوس قرار داشتند از نوینان بودند، در جلوس ارغون آخرین باری بود که فردی از اعضای خاندان چنگیزخان در سمت راست فرمان‌روا قرار دارد، این جایگاه از این پس به اشراف نظامی تعلق گرفت. در دوره فرمان‌روایان مغول همچون اوکتای، گیوک ... هر دو نفر سمت راست و چپ از اولاد و احفاد چنگیزخان بودند اما به تدریج این رسم بدین صورت تغییر یافت که یک نفر از آن‌ها از خاندان چنگیز با هدف مشروعیت بخشیدن به خاندان چنگیز و یک نفر از نوینان با هدف حمایت رؤسای قبایل از خان قرار می‌گرفتند.

مطابق آداب جلوس، خاندان چنگیزخان در سمت راست فرمان‌روا و اشراف نظامی و

نویینان نیز در سمت چپ قرار می‌گرفتند. به هنگام جلوس اولجایتو این آداب تا حدی دستخوش دگرگونی گردید: «...شهزادگان بر جانب یمین چون پروین بر کرشمه سپهر برین کمر بسته ایستاده و خواتین با کمال در طرف یسار نشسته ... نویینان بزرگ قتلغشاه و چوپان و فولاد و حسین بیگ و سونج و انس و قتلغ...» (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۴۶۸). در ترتیب این آداب زمان اولجایتو نسبت به رسم سابق تغییرات نسبتاً مهمی صورت گرفت، اول آن‌که امرا و نوینان در جایگاه خاندان چنگیزخان قرار گرفته‌اند و خواتین نیز برای نخستین بار در بر تخت‌نشینی یک فرمان‌روای مغولی در جایگاه پیشین نویینان قرار دارند و با حذف شدن خاندان سلطنتی اولجایتو از حمایت آنان محروم شده و در عوض حمایت و پشتیبانی امرای برجسته‌ای همچون امیرچوپان، امیر سونج و... را به‌دست آورده است. با جابه‌جا شدن جایگاه خاندان سلطنتی و امرا بر قدرت و نفوذ امرا بیش از پیش افزوده شد که در واقع این زمان را بایستی مقدمه قدرت‌گیری امرا دانست. میرخواند در شرح بر تخت‌نشینی ابوسعید آخرین ایلخان مغول آورده: «... یک دست سلطان را امیرچوپان و دست دیگر او امیر سونج گرفته بر سریر دولت نشاندند» (میرخواند، ۱۳۷۳: ۹۵۴).

امیرچوپان به هنگام جلوس اولجایتو نیز در سمت راست فرمان‌روا قرار داشت و اکنون نیز با قرار گرفتن در سمت راست ابوسعید نفوذ و اعتبار خود را حفظ نموده است، با قرار گرفتن امرای برجسته در سمت راست ایلخانانی همچون اولجایتو و ابوسعید می‌توان پی برد که از قدرت و نفوذ اعضای خاندان چنگیزخان در حد چشمگیری کاسته شده تا جایی که آن‌ها نقش اصلی خود را به‌عنوان حامیان ایلخانان از دست دادند و این جایگاه به امیرانی تعلق یافته که هم مسلمانند و هم تحت نفوذ فرهنگ ایرانی نشو و نما یافته‌اند. شاید یکی از دلایل آن دور شدن ایلخانان از جامعه و آداب مغولی باشد که موجب شده از اعتبار خاندان سلطنتی بتدریج کاسته شود و در مقابل امرا قدرت روز افزونی یابند به گونه‌ای که اولجایتو و ابوسعید بیش از آن‌که به داشتن حامیانی از خاندان خود احساس نیاز کنند به نیروی نظامی و امرا تکیه نمودند.

۵. کاسه گرفتن و چوک زدن: بنا به گفته رشیدالدین پس از جلوس ارغون: «...چنان که معهود است زانو زدند و کاسه گرفتند» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۱۵۴). گرچه

در اینجا اشاره‌ای نشده که رسم کاسه گرفتن توسط چه کسی انجام شده؟ اما دو رسم چوک زدن و کاسه گرفتن برای اولین بار در زمان ایلخانان به هنگام بر تخت‌نشینی ارغون قابل‌مشاهده است. تاریخ بناکتی درباره جلوس غازان می‌گوید: «شهبازگان و امرا کلاه‌ها از سر برداشته و کمرها در گردن انداخته و زانو زدند» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۶).

امرا و شاهزادگان همانند آداب معمول کلاه‌ها را برداشته و کمرها را گشوده‌اند، آداب چوک زدن در بین ایلخانان تا پیش از این فقط به هنگام جلوس ارغون مشاهده شد اما با این تفاوت که آداب چوک زدن در بین سلاطین مغولی به دنبال رسم کاسه گرفتن، اجرا شده است اما به هنگام جلوس غازان اشاره‌ای به رسم کاسه گرفتن نشده و امرا پس از برداشتن کلاه‌ها و گشودن کمر در برابر غازان چوک زدند.

این رسم در جشن جلوس اولجایتو نیز برای آخرین بار اجرا شد؛ اما نکته قابل‌تأمل آن که پیش از این رسم کاسه گرفتن به توسط یکی از امیران یا نوینان صورت می‌گرفت، اما در این جشن تمام افراد حاضر در مجلس هرکدام بر اساس رتبه و مقام کاسه گرفتند. «تمامت خواتین زهره‌عارض و شاهزادگان خورشیدبخت و نوینان و ایناقان خاقان‌رتبت و وزیران آصف‌منقبت با طبقات دیگر از امرای رستم‌رزم و شاقان پرویزبزم و قورچیان مریخ‌باس و ایاقچیان مشتری‌کاس و ایداقچیان قمرقرص قدرقدر به‌نوبت برحسب رتبت کاسه می‌گرفتند...» (همو: ۴۶۹).

اما به آداب چوک زدن که معمولاً پس از کاسه گرفتن صورت می‌گرفت، اشاره‌ای نشده است. خواتین نه‌تنها برای اولین بار در جلوس یک فرمان‌روای مغولی کاسه گرفتند بلکه در این جشن جزء اولین گروهی بودند که در انجام این آداب پیش‌قدم شدند. هرچند جایگاهی که خواتین در این زمان به دست آوردند زودگذر بوده و در جلوس ابوسعید اشاره‌ای به حضور خواتین در اجرای آداب دینی نشده است. آداب کاسه گرفتن در اینجا توسط هفت گروه مجزا و به ترتیب رتبه و مقام صورت گرفته است. در این دسته‌بندی می‌توان به برتری هرکدام از این گروه‌ها نسبت به سایر طبقات پی برد به‌گونه‌ای که ایناقان در درجه بالاتری نسبت به وزیران و قورچیان قرار داشتند و حتی شراب‌داران نیز پیش از ایداقچیان کاسه گرفته‌اند. جشن جلوس اولجایتو جشنی همگانی بود و تمامی حاضرین مجلس در شادی و سرور آن سهیم بودند.

دوم: آداب و آیین‌هایی که تنها یک بار و به هنگام جلوس یک فرمان‌روای ایلخانی اجرا شده

۱. امتناع: این آداب زمان ایلخانان تنها پیش از جلوس اباقا مشاهده شد: «... اما اباقا مطابق آداب پیشین شاهزادگان مغول از قبول خانیت امتناع نموده و به برادران حواله می‌کرد» (میر خواند، ۱۳۷۳: ۹۰۶). طبق گفته رشیدالدین، اباقا با این استدلال بزرگان به سلطنت رضا داد: «... با وجود تو که آقای تمامت پسرانی و رسوم و یوسون یاسای قدیم و حدیث نیکو دانی و هلاکو تو را در حال حیات ولی عهد کرده است چگونه دیگری نشیند...» (فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۰۵۹).

۲. موچلکا: بنا به گفته جامع‌التواریخ بزرگان پس از انتخاب احمد و پیش از نشاندن او بر تخت به پادشاهی او موچلکا دادند (همو: ۱۱۲۶). رسم موچلکا دادن پیش از جلوس گیوک توسط بزرگان صورت پذیرفت و پس از آن این رسم پیش از جلوس هیچ‌یک از فرمان‌روایان مغول تا به هنگام جلوس تکودار مشاهده نشد؛ اما با این تفاوت که رشیدالدین هدف بزرگان را از موچلکا پیش از جلوس گیوک مشخص ساخته که به جهت اطمینان خاطر به گیوک و به منظور موروثی شدن سلطنت در خاندانش بوده اما در اینجا مشخص نیست که هدف بزرگان از موچلکا پیش از سلطنت تکودار چه بوده است یا به‌طور دقیق روشن نیست که آیا آداب موچلکای زمان تکودار به همان معنای آداب موچلکای زمان گیوک می‌توانسته باشد.

۳. سیورمیشی: از آدابی که در جشن جلوس اولجایتو مشاهده شد رسم سیورمیشی بوده که به غریو دسته‌جمعی مغولان به هنگام حمله یا ابراز شادمانی گفته می‌شد: «بعد از سه روز که عیش و سیورمیشی به نهایت کشید و اسرامیشی مصالح ملکی بر دیگر امور مقدم نمود اسباب ملاحی و مناهی از روی بساط مجلس چون مهره نرد برچیدند...» (وصاف‌الحضره، ۱۲۶۹: ۴۷۰). پیش از این به رسم سیورمیشی به هنگام جلوس هیچ‌یک از فرمان‌روایان مغول و ایلخانی اشاره‌ای نشده است، این‌گونه ابراز شادمانی دسته‌جمعی تنها به هنگام جلوس اولجایتو مشاهده می‌شود که این جشن از نظر بزرگی و رعایت آداب و آیین‌های مربوط به جلوس از پرتکلف‌ترین جشن‌های جلوس فرمان‌روایان ایلخانی محسوب می‌شد و به همین خاطر قابل‌مقایسه با جشنی بود که به‌منظور جلوس گیوک ترتیب یافت.

نتیجه‌گیری

در طول تاریخ همواره یکی از رویدادهای مهم هر حکومتی جلوس فرمان‌روایان بوده است؛ و بدیهی است که جشن‌های عظیمی بدین منظور ترتیب می‌یافت. بر تخت‌نشینی فرمان‌روایان مغول همراه با آداب و آیین‌های خاصی صورت می‌پذیرفت. از مهم‌ترین آداب و آیین‌های جلوس فرمان‌روایان مغولی چوک زدن، کاسه گرفتن و جلوس فرمان‌روا به کمک دو تن از افراد مهم و برجسته بود. در کنار این آداب برخی دیگر از آیین‌هایی نیز به هنگام بر تخت‌نشینی فرمان‌روا رعایت می‌شد همچون برپایی قوريلتا، رسم امتناع نمودن شاهزادگان از قبول مقام خانیت پیش از جلوس جشن جلوس فرمان‌روایان مغول با وجود تشریفات و تجملاتی که به آن افزوده شد اما درنهایت باز به همان سادگی اولیه گرایید.

نتیجه نخست این است که با تشکیل حکومت ایلخانان در ایران گرچه آن‌ها از آداب و فرهنگ ایرانی تأثیر بسیار پذیرفتند اما از سنت‌ها و آداب جامعه مغولی به‌طور کامل فاصله نگرفتند اما با وجود این، در مراسم جلوس فرمان‌روایان اولیه ایلخانی همچون هلاکو و اباقا شاهد اجرای آداب بسیار کمی مطابق رسم پیشینیان هستیم و به‌تدریج با تثبیت حکومت ایلخانان رفته‌رفته آداب بیشتری در جشن‌های جلوس رعایت شد و آدابی همچون برپایی قوريلتا و چوک زدن و کاسه گرفتن و گشودن کمر و برداشتن کلاه تقریباً تا پایان عهد ایلخانی اجرا شدند اما آدابی همچون زانو زدن در برابر آفتاب که به هنگام بر تخت‌نشینی تمامی فرمان‌روایان مغولی اجرا می‌شدند و جنبه دینی داشتند، در نتیجه نفوذ فرهنگ و آموزه‌های ایرانی‌اسلامی حذف شدند.

دومین نتیجه آن که تعیین زمان سعد و خوش یمن به‌منظور برپایی قوريلتا و بر تخت‌نشینی فرمان‌روایان مغول توسط قامان‌ها و ساحران که نفوذ بسیاری در میان اقوام مغولی داشتند صورت می‌گرفت اما با استقرار ایلخانان در ایران و در پی تأثیرپذیری از آداب و فرهنگ ایرانی‌اسلامی این جایگاه به منجمانی ایرانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی تعلق گرفت و تعیین طالع سعد تبدیل به جزء جدایی‌ناپذیر آداب و آیین‌های پیش از جلوس گشت، بدین صورت که ابتدا منجمان ایرانی طالعی سعد بر می‌گزیدند و آنگاه فرمان‌روا جلوس می‌نمود.

منابع

کتاب‌ها

- اشپولر، برتولد (۱۳۵۱)، *تاریخ مغول در ایران*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵)، *تاریخ مغول*، تهران، امیرکبیر.
- بناکتی، ابوسلیمان داود (۱۳۴۸)، *روضه اولی‌الالباب فی معرفه‌التواریخ و الانساب (تاریخ بناکتی)*، به کوشش جعفر شعار، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- بیانی، شیرین (۱۳۶۷)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، جلد اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۱)، *دین و دولت در ایران عهد مغول (حکومت ایلخانی: نبرد میان دو فرهنگ)*، جلد دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- تتوی، آصف خان قزوینی احمدبن نصرالله (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی (تاریخ هزارساله اسلام)*، جلد پنجم، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، علمی و فرهنگی.
- جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، جلد اول، به سعی و اهتمام محمدبن عبدالوهاب قزوینی، بی‌جا، رخ.
- جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمدبن شمس‌الدین محمد (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، جلد سوم، به سعی و اهتمام محمد بن عبد الوهاب قزوینی، بی‌جا، رخ.
- چائو پی یه شه، یوان (۱۳۲۸)، *تاریخ سری مغولان*، ترجمه و تصحیح پل پلیو، ترجمه شیرین بیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۳۳)، *تاریخ حبیب‌السیر*، جلد سوم، با مقدمه استاد جلال‌الدین همایی، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد. (۱۳۷۶)، *مجمع‌الانساب*، تهران، امیرکبیر.
- فضل‌الله همدانی، رشیدالدین. (۱۳۷۳)، *جامع‌التواریخ*، جلد دوم، به تصحیح و تحشیه محمد روشنی - مصطفی موسوی، تهران، نشر الگو.
- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله. (۱۳۹۱)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی.
- کارین، پلان (۱۳۶۸)، *سفرنامه پلان کارین نخستین سفیر واتیکان در دربار مغول*، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران، فرهنگ‌سرا یساولی.
- میرخواند، محمدبن خاوند (۱۳۷۳)، *روضه‌الصفاء قسمت پنجم تاریخ چنگیزخان و ایلخانان مغول در ایران*، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران، علمی.

رجال سلطنتی هنرمند و تحولات نگارگری ایرانی از ایلخانان تا میانه صفوی

محمد معین‌الدینی^۱

چکیده

از میانه سلطنت ایلخانان، به تدریج شکوفایی نگارگری ایرانی رونق گرفت و علی‌رغم تحولات سیاسی و تغییر سلسله‌های حاکم بر ایران نه تنها از رونق و کیفیت آن کاسته نشد بلکه تا میانه عصر صفوی بر بالندگی آن افزوده شد. در این ارتباط مؤلفه‌های متعددی تأثیرگذار بودند که از مهم‌ترین آن‌ها نقش حامیان سلطنتی بود؛ از این رو مسئله این پژوهش نوع و میزان آشنایی رجال سلطنتی با هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی به‌ویژه نگارگری است و این که این آشنایی ایشان با هنر تا چه اندازه بر تحولات نگارگری ایران تأثیرگذار بوده است، با این هدف که بتوان از ارتباط حامیان سلطنتی با تحولات هنری دوران خودشان شناخت بیشتری به دست آورد. بازه مطالعاتی این پژوهش حداثت سلطنت ایلخانان تا پایان صفویان است و حوزه جغرافیایی آن نیز قلمرو جهان فرهنگ ایرانی فارغ از مرزهای جغرافیایی آن است؛ امری که با روش تاریخی به آن پرداخته می‌شود. گزارش‌ها و شواهد تاریخی باقی‌مانده از این دوران نشان می‌دهد آثار مهم این دوران صرفاً با حمایت مادی حامیان سلطنتی شکل نگرفته‌اند بلکه در پس آن‌ها حامیانی قرار داشتند که برخی از آن‌ها خود هنرمندانی چیره‌دست بودند و برخی نیز با شناخت و تخصصی که در هنر پیدا کرده بودند بر تحولات زیبایی‌شناختی نگارگری دربارشان نظارت می‌کردند. در نتیجه می‌توان گفت از مهم‌ترین متغیرهای مهم و تأثیرگذار در بالندگی نگارگری ایرانی به نقش معنادار حامیان درباری و شناخت آن‌ها از انواع هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی از جمله نگارگری برمی‌گردد.

واژگان کلیدی: جهان فرهنگ ایرانی، نگارگری ایرانی، کتاب‌آرایی، حمایت هنری، هنر ایران از مغول تا صفوی.

The Artists royal patrons and the evolution of Persian miniature from Ilkhanate to the Middle Safavid period

Mohammad Moeinadini¹

Abstract

From the middle of the reign of the Ilkhans to the middle of the Safavid era, Iranian miniature painting gradually flourished. In spite of many political changes that happened in this interval, including the change of governments, the quality and value of this art not only did not decrease, but it also gained more validity. In this case, several factors were impressive. Among them, the most important one was the role of royal Art patrons ;Therefore, the problem of this research is the type and degree of royal art patron's familiarity with the arts related to the book design, especially miniature painting, and also the impact rate of this familiarity on the evolution of Persian painting. With the aim of making clear how familiar the royal patrons were with their contemporary arts. The study period of this research is from the reign of the Ilkhans to the end of the Safavid dynasty, and its geographical scope is the world of Persianate culture regardless of its geographical boundaries. The reports and historical evidences remained from these periods show that the important Manuscripts of these periods were not only formed with the financial support of royal patrons, but behind them were also the patrons, some of whom were master artists and some were artists and experts in all kinds of arts. As a result, together with their artists, they could advance the artistic evolution of their time. Therefore, it can be said that one of the most important and influential variables in Persian miniature painting's evolution is the significant role of court patrons, their knowledge about various arts related to the book design and also their skill in some branches of art such as painting.

Keywords: Persianate culture and art, Persian miniature, Arts related to manuscripts, Art Patronade.

1. Assistant Professor at Soura University, Tehran, Iran

m.moeinadini@soore.ac.ir

مقدمه

تاریخ هنر ایران و به‌طور ویژه کتاب‌آرایی آن پیوند تنگاتنگی با حامیان درباری خود دارد. شاهد آن آثار فاخر بسیاری است که هر کدام شاخص‌های هویت فرهنگی یک دوران را به نمایش می‌گذارند. این امر به‌ویژه در ارتباط با برخی هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی ازجمله نگارگری نمود بیشتری نیز پیدا می‌کند، چراکه ساخت نسخه‌های خطی فاخر، نیازمند کنار هم قرار گرفتن مجموعه هنرمندانی اعم از خوشنویس، مذهب، نقاش، مصور و مجلد و پیشه‌های فرعی‌تری مانند حل‌کار و زرافشان و جدول‌کش و غیره بود که تأمین مالی هر یک از این هنرمندان و تهیه و تدارک مواد و لوازم کار ایشان از عهده هرکسی برنمی‌آمد؛ کما اینکه ممنوعیت‌های شرعی بر سر راه مصورسازی هم باعث می‌شد تا مصوران خاستگاه و پایگاه فرهنگی و اجتماعی محدودتری نسبت به دیگر هنرمندان ازجمله خوشنویسان داشته باشند؛ بنابراین اغراق نیست تا اگر نقش حامیان درباری را عاملی اساسی در تحول و تکوین هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی، به‌ویژه نگارگری ببینیم. شاهد این مدعا فهرست بلندبالای نسخه‌های نفیسی است که بسیاری از آن‌ها نام شاه یا شاهزاده‌ای را به دنبال می‌کشند.

از سوی دیگر هنگامی که از حامی درباری صحبت می‌کنیم، معمولاً پادشاهی مقتدر و غرق در ثروت در نظر می‌آید که به دلایلی چون تفنن، علاقه، قدرت و جاه‌طلبی در مقام حامی هنرمندان بر مسند نشسته است. بر ساختی ذهنی که عمدتاً ساخته و پرداخته کلیشه‌های تاریخی است. معمولاً در چنین مواردی شاعران مدیحه‌سرای درباری به نظر می‌آیند که در قبال مداحی غلوآمیزشان کیسه‌های زر به سویشان پرتاب می‌شود و در برابر آن‌ها نیز پادشاهی غرق در غرور و نخوت به ذهن می‌آید که گویی به‌دوراز هرگونه شناختی از هنر و ادبیات، صرفاً از مجیزگویی و مداحی شاعران غرق غرور می‌شود. بدیهی است پشت هر هنر درباری فاخری حامی قدرتمندی نیز وجود دارد ولی بحث اصلی اینجا است که آیا همه شاهان یا شاهزادگانی که حامیان اصلی این هنرها بودند، صرفاً از روی جاه‌طلبی و ابراز وجود از هنر حمایت می‌کردند یا این که خود در هنر دارای شناخت و صاحب‌نظر بوده‌اند و اگر بوده‌اند، به چه اندازه؟ آیا صرفاً به پرداخت هزینه‌های گزاف تهیه مواد نسخ خطی و مجریان آن‌ها

بسنده می‌کردند یا این‌که در فرایند شکل‌گیری آثار - از بعد زیبایی‌شناختی - دخالت می‌کردند؟ از این‌رو در پی پاسخ به این پرسش‌ها، این تحقیق با استفاده از روش تاریخی و داده‌های اسنادی جایگاه حامیان سلطنتی در ارتباط با هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی و به‌طور خاص نگارگری را مدنظر قرار می‌دهد. با این هدف که به شناخت بیشتری از جایگاه حامیان سلطنتی در تاریخ هنر ایران و ارتباط آن با تحولات هنری دوران خودشان به دست آورد.

قلمروی زمانی این پژوهش حفاصل حکمرانی ایلخانان تا پایان صفویه است. قلمروی مکانی پژوهش نیز فارغ از مرزهای جغرافیای سیاسی ایران و سلسله‌های حاکم بر آن شامل جهان «ایران فرهنگی» است؛ چراکه وسعت و قلمرو هنر کتاب‌آرایی ایرانی را تنها نباید به داخل جغرافیای ایران محدود کرد. به‌طور مشخص در زمینه نگارگری با غازان خان تحول جدیدی در هنر ایران شکل گرفت و مکتب ایلخانیان در زمان ابوسعید رنگ و بویی ایرانی پیدا کرد، آنچه با فروپاشی ایلخانان بیش از هر جای دیگری به دربار جلالریان انتقال پیدا کرد. با زوال قدرت جلالریان، میراث کتابخانه ابوسعید در تبریز و جلالریان در بغداد به دست تیموریان افتاد و از آن به بعد، طی هر نزاع و تسخیری و هر وعده و وعید درباری، آثار هنری نفیس و هنرمندان آن‌ها از درباری به دربار دیگر انتقال پیدا می‌کردند و طی چند سده در سایه یک پیوستگی فرهنگی، جهان فرهنگ و هنر ایرانی را در خود ایران و سرزمین‌های آسیای میانه و عثمانی و شبه‌قاره هند گسترش دادند. مجموعه این انتقال سنت‌های فرهنگی همبسته با زبان و ادبیات فارسی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ساخت این «جهان ایران فرهنگی» بودند.

پیشینه

در ارتباط با نقش حامیان سلطنتی هنر ایران مقالات زیادی به‌ویژه نقش آن‌ها در حمایت از هنرمندان وجود دارد. وجه بارز این مقالات این است که ضمن اشاره به توانایی شاهان و ازجمله آشنایی آن‌ها با هنر، بیشتر به نقش حمایتی آن‌ها پرداخته و موقعیت آن‌ها را در رأس نهادهای درباری مدنظر قرار داده‌اند. ازجمله خاتمی و اصغری طرقی (۱۳۹۲) در مقاله خود با عنوان «تأثیر نهاد فرهنگی - ادبی دربار بر ادبیات فارسی عصر تیموری» به فهرست بلندی از شاهان و امیرزادگانی اشاره کرده‌اند که دربارشان از حامیان مهم ادبا و

هنرمندان تیموری بوده است و نقش آن‌ها را در برنهادن یک نظام حمایتی از هنرمندان بررسی کرده‌اند. محمودی (۱۳۹۶) نیز در مقاله «طره خط و دندان‌های شعر» تمرکز اصلی خود را بر جایگاه هنرمندان و ادیبان دربار گورکانیان هند گذاشته است و فهرستی از ایشان را ارائه می‌دهد.

در این میان نمونه‌های موردی نیز کم نیست، به‌ویژه در ارتباط با چهره‌هایی که در تاریخ مهم‌تر هستند. برای نمونه درباره ابراهیم میرزای صفوی، هنرپروری و شخصیت او، میر محمدصادق (۱۳۸۵)، شعبانی (۱۳۸۲)، عظیمی‌نژاد و همکاران (۱۳۹۶) حسن شاهی و صادقی گندمانی (۱۳۹۵) مقالاتی نوشته‌اند که هر کدام وجهی از جایگاه مهم او را در تاریخ هنر ایران بررسی کرده‌اند. در ارتباط با دیگر پادشاهان و شاهزادگان مهم دیگر نیز می‌توان به نمونه‌هایی برخورد.

در مجموعه کتاب‌های تألیفی در مورد نگارگری ایرانی از جمله کتاب‌های یعقوب آژند با عنوان‌های *مکاتب نگارگری ایران* و همچنین مقاله‌های وی مانند «کارستان هنری و هنر پروی ابراهیم سلطان» (۱۳۸۸) و «کتابخانه و صورت‌خانه در مکتب هرات» (۱۳۸۶) یا «کتابخانه و صورت‌خانه در دوره ایلخانیان و جلایریان» (۱۳۸۷) و دیگر مقاله‌هایی از این دست، مطابق با سیر تاریخی هر مکتب به نقش شاهان و حامیان درباری اهمیت پرداخته شده است؛ ولیکن در ارتباط با چهره‌های کمترشناخته شده‌ای که در این مقاله بررسی شده‌اند نگارنده به نمونه منسجمی برخورد. به عبارتی آنچه این مقاله را با نمونه‌های دیگر متمایز می‌سازد تمرکز عمده بر میزان آشنایی شاهان و شاهزادگان با هنر، توالی تاریخی حامیان سلطنتی هنرمند و همچنین پرداختن به چهره‌هایی است که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. همچنین بررسی سیاست‌هایی است که شاهان هنرمند برای کارگاه‌های سلطنتی خود برگزیده بودند و این که مهارت‌ها و تخصص‌های شاهان و شاهزادگان هنرمند چگونه منجر به تحولات زیبایی‌شناختی هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی از جمله نگارگری شده است.

حامیان سلطنتی و تربیت هنرمندان

عموماً شکل‌گیری هنرهای فاخر و ماندگار نیازمند کنار هم قرار گرفتن مجموعه عواملی

است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها حامی و سفارش‌دهنده آن‌هاست. اهمیت حامی هنری از این بابت است که منابع مالی و زیرساخت‌های شکل‌گیری آثار را فراهم می‌کند و هم می‌تواند مطلوب خویش را از هنرمندان طلب کند؛ درنتیجه شناخت حامیان از هنر می‌تواند نقش مهمی در کیفیت زیبایی‌شناسی آثار هنری ایفا کند؛ زیرا هرچه شناخت حامیان از هنر بیشتر باشد، موفقیت در هدایت سرمایه مالی و انسانی به‌سوی خلق آثار باارزش بیشتر خواهد بود.

در زمینه کتاب‌آرایی ایرانی نیز جایگاه حامیان بسیار مهم است و چنانچه از نظر تاریخی به‌توالی شکل‌گیری شاهکارهای هنری به‌ویژه نگارگری ایرانی از دوران ایلخانی تا پایان صفوی بنگریم می‌توان به زنجیره‌ای از تحولات سبک‌شناختی و زیبایی‌شناختی برخورد که بخش مهمی از آن در پیوند با خواست و نحوه مدیریت حامی و سفارش‌دهنده آن‌هاست. آنچه از گزارش‌های تاریخی به دست رسیده است مشخص می‌کند در بازه زمانی مورد مطالعه این پژوهش، شاهد ظهور حامیانی هستیم که فارغ از مهیاکردن زیرساخت‌های هنری، خودشان نیز در جایگاه هنرمند و کارشناس هنری در روند تکوین هنرهای دربارشان نقش اصلی داشتند و صاحب‌نظر بودند. آنچه از شاهان و دیگر رجال درباری هنردوست روایت شده است حاکی از اهمیتی است که ایشان به «مدیریت و پرورش» هنرمندان می‌دادند. «تربیت» کلیدواژه‌ای است که عموماً با این بار معنایی در متون تاریخی استفاده شده است.

با توجه به کاربرد واژه «تربیت» در متون تاریخی، حداقل دو معنای عام و خاص را برای آن می‌توان در نظر گرفت. معنای عام آن متوجه حمایت و توجه مخصوص به هنرمندان و فراهم کردن محیط، لوازم کار و البته آموزش هنرمندان جوان‌تر نزد استادکاران کتابخانه سلطنتی است. امری که مثال‌های تاریخی برای آن زیاد است. برای نمونه فخری هروی در تذکره *روضه‌السلاطین* و *جواهرالعجایب* در ارتباط با نقش بایسنقر در پرورش هنرمندان می‌نویسد «چندان اهل هنر و فضل و خطاط و خواننده نقاش و سازنده بی‌نظیر که بتربیت او در نشو و نما آمده بوده‌اند» (فخری، ۱۹۶۸: ۳۳)؛ یا آنچه قاضی احمد (۱۳۸۳) درباره سلطان ابراهیم میرزا صفوی می‌نویسد: «انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هر صنف و کاری که بود

ایشان را بنوعی تربیت فرموده که هر یک وحید زمان و یگانه دوران شدند» (۱۰۹)؛ همین‌طور نقل صادقی بیک افشار درباره بهرام میرزا که «بسیاری از ارباب فهم و اصحاب هنر را تربیت کرد و در میان امثال و اقران ممتاز و سرافراز ساخت» (۱۳۲۷: ۲۲). بابرشاه نیز پس ذکر فهرستی از هنرمندان رشته‌های مختلف هنری دربار هرات، در مورد میرعلیشیر نوایی می‌نویسد: «به اثر تربیت و تقویت میرعلی شیر» ترقی کرده و به شهرت رسیده بودند (۱۳۸۶: ۱۰۳).^۱ در اینجا تربیت به معنای پروردن شامل به حمایت درآوردن، مهیاکردن فرصت و امکانات و برنامه‌ریزی آموزشی‌ای است که باعث بالندگی و اعتبار هنرمندان می‌شد.

با توجه با کاربرد این واژه، کسانی که ذیل واژه «تربیت» جمع می‌شدند، مجموعه‌ای هنرمند بودند که از امکانات آموزشی، پرورشی و رفاهی‌ای که دربار برای آن‌ها مهیا کرده بود استفاده می‌کردند تا به استادی در هنر برسند؛ درواقع هنرمندان برای بسیاری از پادشاهان نوعی سرمایه فرهنگی به شمار می‌آمدند که در حفظ و حمایت از آن‌ها کوشش می‌کردند. شاهد این ادعا را می‌توان در برخی فرمان‌های صادرشده برای سرپرستان کتابخانه‌های سلطنتی دید. آن‌گونه که در فرمان شاه‌عباس برای سرپرستی کتابخانه سلطنتی برای آقا رضا، شاه‌عباس یکی از دغدغه‌های خود را رفاه جمعی از «هنرمندان نادره کار و نقاشان بدایع‌نگار» می‌داند که در روزگار او و «ظل عواطف و تربیت» او رشد پیدا کرده بودند تا در بهترین حالت «مرفه‌الحال و فارغ‌البال» روزگار بگذرانند (سهیلی خوانساری، ۱۳۸۳: ۱۵۲). معنی چنین فرمان‌هایی نشان از نظارت حامی هنر بر جنبه‌های مختلف زیست، حرفه و آموزش هنرمندان دربار خود است. از مهم‌ترین اسنادی که در این زمینه باقی‌مانده است «عرضه داشت» جعفر بایسنقری به تاریخ ۸۳۰ هجری قمری است که در مقام رئیس کتابخانه گزارش دخل و خرج و امور جاری و احوال هنرمندان را به بایسنقر گزارش می‌کند. این سند نشان می‌دهد تا چه اندازه بایسنقر بر روند جزئیات کار در کتابخانه‌ها و پیگیری وضعیت هنرمندان حساس بوده است، چراکه حداقل دو گزارش در این

۱. در اهمیت میرعلیشیر نوایی و جایگاه او در حمایت از اهل علم و هنر همین بس که خواندمیر (ب ۱۳۶۲) پس از مرگش می‌نویسد: «علمای اعلام را عمامه عزت از سر افتاد و متخیر شدند که دیگر تربیت از که یابند» (۲۵۵).

سند حاوی اهمیت دادن به وضعیت عمومی و سلامتی هنرمندان است؛ ازجمله گزارش چشم‌درد مولانا علی و دیگری گزارش رفع گرفتاری استاد سیف‌الدین (پارسای قدس، ۱۳۵۶). چنانچه عرضه داشت جعفر بایسنقری را یک نمونه از سندهای رسمی چگونگی نظارت بر کتابخانه‌های سلطنتی بدانیم، می‌توان دریافت که ازجمله وظایف رئیس کتابخانه سلطنتی، ارائه جزئیات کامل روند کار هنرمندان و مسائل مربوط به معیشت و سلامتی آن‌ها بود؛ بنابراین از این منظر، «تربیت» در مفهوم کلان خود با سازوکار دیوانسالاری دربار، سیاست‌گذاری حامی در زمینه هنر و سازوکار حمایت از هنر و هنرمندان ارتباط مستقیم دارد.

فرایند تربیت هنرمندان وجوه مختلفی داشت، گاه برخی از حامیان آن‌چنان روی برخی هنرمندان سرمایه‌گذاری می‌کردند که از خواص دربار می‌شدند، مانند مولانا خلیل نقاش که بایسنقر او را «تربیت کلی» کرده بود و همین باعث شده بود تا روزبه‌روز بر جایگاه و اعتبارش افزوده شود (دوست‌محمد گواشانی، ۱۳۷۲: ۲۷۰) یا مولانا یوسف که پس‌ازاین‌که شاه‌تیماسب اکثریت هنرمندان را از دربار راند، به دلایلی ازجمله «تربیت از آن حضرت یافته بود» کتابدار کتابخانه‌اش کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۷۴)؛ بنابراین می‌توان گفت مفهوم «تربیت» برای برخی از هنرمندان فراتر از تعاریف معمولی بود و به سرمایه‌گذاری و توجه مخصوص حامیان از آن‌ها برمی‌گشت؛ آنچه باعث توانمندی و اعتبار روزافزون هنرمندان می‌شد، آن‌گونه که مصطفی عالی افندی در مورد کمال‌الدین بهزاد می‌نویسد:

اوایل هنرش در زمان سلطان حسین بایقرا و اواخر حیاتش در روزگار شاه اسماعیل بن حیدر بود ... اگرچه شاگرد خاص پیر سید احمد تبریزی ... است، اما باعث رونق و رغبت و مهارت در نقش و تصویرش توجه عالیه سلاطین یاد شده است که این را انکار نتوان کرد (۱۳۶۹: ۱۰۴).

خواندمیر هم جایگاه و اهمیت بهزاد در نگارگری را بیش از هر چیز مدیون میرعلیشیر می‌داند: «بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام‌الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود» (خواندمیر، ب ۱۳۶۲: ۳۶۲). ابوالفضل علامی نیز در آیین اکبری در ارتباط با شیوه نگارگری عبدالصمد شیرین‌قلم - نگارگر مطرح دربار تبریز و دهلی - از زبان اکبر شاه گورکانی می‌نویسد: «اگرچه این فن را پیش‌تر از زمان ملازمت می‌دانست اما به اکسیر بینش

شاهنشاهی رتبه والا یافت و صورت او رو بمعنی آورد و شاگردان استاد از آموزش او پدید آمدند» (علامی، ۲۰۰۵: ۸۳). این که مورخان هم‌عصر، جایگاه هنرمندان شاخصی مانند بهزاد یا عبدالصمد در هنر را مدیون تربیت و توجه مخصوص رجال درباری بدانند، نشان‌دهنده نوعی توجه تام و کمال حامیان سلطنتی آن‌ها به پیشرفت هنرمندان است، در این معنا «تربیت» مفهومی همچون «تحت تکفل» قرار گرفتن معنا می‌دهد؛ گویی که همواره یک رابطه محکم و پیوسته بین حامیان درباری و هنرمند وجود داشته و این که ایشان در مقام یک حامی آشنا و صاحب‌نظر، پیوسته ناظر بر عملکرد و تحولات سبکی و حرفه‌ای هنرمندان بوده‌اند.

حامیان هنرمند و استادکار

در برخی مواقع نیز «تربیت» واجد معنای خاص، یعنی شکلی از ارتباط مستقیم حامی با هنرمند در جایگاه «استاد - شاگردی» می‌شود. به این معنا که شاهان نه‌تنها حامی هنرمندان بودند که برخی از آن‌ها در مقام استاد، هنرمندان کتابخانه‌های خود را آموزش می‌دادند. برای نمونه دولت‌شاه سمرقندی درباره مقام سلطان اویس جلایر در نقاشی می‌نویسد «بقلم واسطی صورت کشیدی که مصوران حیران بماندندی» (۱۳۸۲: ۲۶۲) و بر اساس همین ادعا می‌نویسد «خواجه عبدالحی که درین هنر سرآمد روزگار بوده است تربیت‌یافته و شاگرد سلطان اویس است» (همان: ۲۶۲). معنی «شاگرد» در این جمله به‌صراحت بر استادی سلطان اویس تأکید می‌کند و با توجه به تحولاتی که در نگارگری دربار جلایریان اتفاق افتاد، باید سلطان اویس را فراتر از یک حامی بلکه در زمره بنیان‌گذاران سنت پرمایه و پررنگ نگارگری بعد از خود به حساب آورد که در جایگاه استاد، هنرمندی مانند عبدالحی را آموزش می‌داد. خواجه عبدالحی همان هنرمندی است که تیمور با بردن او به سمرقند پایه‌های نگارگری تیموریان را بنیاد نهاد. کیفیت کار عبدالحی به درجه‌ای بود که دوست‌محمد شیوه و اسلوب او را شالوده نگارگری بعد از خود می‌داند و می‌نویسد: «بعد از فوت خواجه همه استادان تتبع کارهای ایشان کردند» (۱۳۷۲: ۱۶۹). حتی چنانچه بپذیریم دولت‌شاه سمرقندی در مقام استادی سلطان اویس مبالغه کرده باشد، لیکن باز نمی‌توان منکر نقش مستقیم سلطان اویس در تکوین نگارگری دربار ایلخانی شد کما

این که در ارتباط با تاریخ موسیقی نیز سیاست‌های او پس و فرزندش احمد بر تحول موسیقی در ادوار بعدی نیز بسیار تأثیرگذار بود (ربیعی و ارجح، ۱۳۹۳). دیگر پادشاه جلالیری یعنی احمد نیز دست‌کمی از پدرش او پس نداشت؛ در موسیقی تخصص داشت و چندین کتاب درباره موسیقی نوشت؛ شاگردان و ملازمانی هم داشت که سرآمد آن‌ها عبدالقادر مراغی، از مهم‌ترین چهره‌های تاریخی موسیقی ایران است (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۰۶؛ فخری، ۱۹۶۸: ۶۵). دولتشاه سمرقندی در اینجا نیز عبدالقادر مراغی موسیقی‌دان نامدار ایرانی را شاگرد سلطان احمد معرفی می‌کند. سلطان احمد به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌گفت و در نگارگری و تذهیب و خاتم‌بندی بی‌مانند بود و همه خطوط شش‌گانه را به‌خوبی می‌نوشت (فخری، ۱۹۶۸: ۶۵)؛ در زمینه نقاشی نیز صاحب‌قلم بود، شاگردی خواجه عبدالحی را کرده بود و در ابوسعید نامه سیاه‌قلم ساخت (دوست‌محمد گواشانی، ۱۳۷۲: ۲۶۹). درواقع سلطان او پس و احمد جلالیر از مهم‌ترین حامیان هنری بودند که توانستند کتابخانه‌ای بزرگ با هنرمندانی صاحب‌نام و صاحب سبک را تربیت و جهت‌دهی کنند. در اهمیت اصحاب کتابخانه ایشان همین بس که میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق در خدمت احمد جلالیر بود و گفته می‌شود نسخه دیوان سلطان احمد و مثنوی همای و همایون به قلم اوست (بیانی، ۱۳۴۸: ۴۴۵). از مهم‌ترین میراث نگارگری دربار جلالیران نسخه همای و همایون است به خط میرعلی ابن الیاس در تبریز است که امضای جنید نگارگر را دارد (کن‌بای، ۱۳۸۲: ۴۶). الگوی نگارگری به‌کاررفته در این نسخه تأثیر اساسی در شکل‌گیری سبک نگارگری دربار بایسنقر در هرات داشت.

ازاین‌پس و طی دوران تیموری و صفوی به زنجیره‌ای از شاهان و شاهزادگانی می‌توان اشاره کرد که جدا از نقش حامی، خود از هنرمندان چیره‌دست زمانه‌شان بودند؛ سرآمد تیموریان، بایسنقر فرزند شاهرخ در هرات بود که جدای از زبان مادری‌اش که ترکی بود به فارسی و عربی نیز مسلط بود و به این زبان‌ها شعر می‌سرود. شاهنامه را خوب می‌دانست و تاریخ نویسان را گرامی می‌داشت (میرجعفری، ۱۳۸۸: ۱۲۶). درعین‌حالی که کاملاً به هنر نقاشی واقف بود، در نوشتن شش قلم خطاطی نیز استاد بود و خط نسخ و تعلیق را نیکو می‌نوشت (خواند میر، ۱۳۶۲: ۴/۲۴۵). کیفیت خط ثلث او به‌اندازه‌ای است که میرزا حبیب اصفهانی (۱۳۶۹) در تذکره «خط و خطاطان» او را در کنار میرعماد، میرزا احمد نیریزی و

درویش عبدالمجید طالقانی در زمره چهار خطاطی می‌داند که در نظر ایرانی‌ها «بی‌مانند» هستند (۷۳). او در مقام استاد به شاگردان نیز تعلیم خط می‌داد (دوست محمد گواشانی، ۱۳۷۲: ۲۶۴). برادرش ابراهیم سلطان نیز از استادان هنر زمانه خودش بود و کیفیت خطش به حدی بود که «نقل خط قبله الکتاب یاقوت المستعصمی نمودی و فرستادی و فروختی و از ناقدان بصیر هیچ کس فرق نیارستی کردن» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۸۰). دفترهای دیوان را به خط خود می‌نوشت و به‌مانند بایسنقر کتیبه‌هایی بر بناهای معروف زمان خودش نوشت (دولتشاه، ۱۳۸۲: ۳۸۰؛ محمود ابن محمد، ۱۳۷۲: ۳۱۱). در دهه‌های پایانی سلطنت تیموریان و طی دوران بلوغ هنری هرات، نقش سلطان حسین بایقرا و وزیرش میرعلیشیر نوایی انکارناپذیر است؛ هر دو ایشان اهل هنر و شاعر بودند و به‌ویژه میرعلیشیر که ضمن آشنایی با موسیقی، نقاشی هم می‌کشید و تصویری با امضای او در موزه بوستون موجود است (کریم زاده، ۱۳۶۳: ۳۸۷/۱). برخی از مهم‌ترین هنرمندان تاریخ هنر ایران تربیت‌شده دربار ایشان بود؛ بنابراین چنانچه بخواهیم تحولات هنری دوران تیموریان را به‌عنوان یک عصر شاخص در تاریخ هنر ایران در نظر بگیریم شاهد گروهی از حامیان سلطنتی هستیم که تنها به حمایت پسند نمی‌کردند و خود در زمینه هنر و ادبیات صاحب‌قلم بودند.

در میان اعقاب تیمور، گورکانیان هند نیز به‌مانند اسلافشان این روحیه هنرمندی را ادامه دادند و همسایه غربی آن‌ها یعنی، ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو نیز بی‌بهره از هنر نبودند و جدا از هنرپروری خود نیز اهل هنر و ادب بودند. جهان‌شاه قراقویونلو دیوانی به دو زبان فارسی و ترکی دارد و پسرش پیربوداق میرزا نیز شعر می‌سرود و «بوداق» تخلص می‌کرد (میرجعفری، ۱۳۸۸: ۲۷۴). آن‌ها نیز وامدار سنت‌های دربار تبریز ایلخانی و بغداد جلایری و شیراز بودند و در بالندگی هنر زمان خودشان بسیار کوشیدند.

با برآمدن صفویان نیز این روند هنرآموزی و هنروری با قدرت رواج داشت، به‌ویژه در ارتباط با شخص شاه‌تهماسب که از کودکی نزد سلطان محمد و میر زین‌العابدین آموزش نقاشی دیده بود. او چنان شیفته هنر بود که هر زمان از مملکت‌داری فارغ می‌شد و فرصتی پیدا می‌کرد «بمشق نقاشی تربیت دماغ» می‌کرد (اسکندر بیگ ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۷۴). در علاقه‌اش به ادب و هنر نقل شده است مدت‌زمان توقفش در مشهد را طوری برنامه‌ریزی

کرده بود که دو روز را «به کسب فضیلت و کمال بپردازد و شعر و خط و نقاشی و هنرها و کارهای دیگر را تمرین کند و با دانشمندان و فیلسوفان و شاعران و خوش‌نویسان و نقاشان همنشین باشد» (دانش‌پژوه، ۱۳۵۰: ۹۲۹). پیشرفت او در نقاشی به‌اندازه‌ای بود که به استادی رسید و در «طراحی و چهره‌گشایی بر تمامی نقاشان فائق» آمد (قاضی احمد، ۱۳۸۳: ۱۳۷) و آثار متعددی از جمله مثنوی گوی و چوگان را کتاب‌آرایی کرد (آژند، ۱۳۸۴: ۱۰۵). وی جدا از علاقه به نقاشی هنرمند پرکاری نیز بود چراکه قاضی احمد در مورد تعداد آثارش می‌نویسد «تصویر و کار آن والا گوهر بی‌نظیر بسیار است و چند مجلس در ایوان چهل‌ستون دارالسلطنه قزوین است» (قاضی احمد، ۱۳۸۳: ۱۳۸). او تا پیش از این که از هنر دل‌زده شود، به آموزش هنرمندان نیز می‌پرداخت، عبدالعزیز نگارگر را «شاگرد خود» می‌خواند (قاضی احمد، ۱۳۸۳: ۱۴۰) و به گواه صادقی بیک افشار، نگارگر مطرحی چون مظفرعلی «فضل و کمال خود را بعد از ... [کمال‌الدین بهزاد] بآموزش و پرورش این پادشاه مدیون بود» (صادقی بیک افشار ۱۳۲۷: ۹) و زمانی که استعداد سرشار سیاوش بیک گرجی را دید، خود آموزش او را به عهده گرفت (اسکندر بیک ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۷۸). یکی از مهم‌ترین میراث کتاب‌خانه وی، نسخه شاهنامه تهماسبی با دویست و پنجاه‌وهشت نگاره است که با همکاری تعداد کثیری از هنرمندان طراز اولی چون سلطان محمد، میرمصور، میر سیدعلی، عبدالصمد و دیگران مصور شد. درباره کیفیت این نسخه همین بس که هیچ شاهنامه مصور دیگری از حیث «اندازه، محتوا و شکوه کتاب‌آرایی» به پای آن نمی‌رسد (آژند، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

برادر وی، بهرام میرزا نیز نقش مهمی در جهان هنرهای آن دوران داشت، او نیز فراتر از یک حامی، هنرمندی چیره‌دست بود که «مشق تصویر را به علی مرتبه رسانیده بود» (قاضی احمد، ۱۳۸۳: ۱۳۹). هرچند او نقش مهمی در تکوین نگارگری در نیمه اول صفوی داشت، ولی از او مهم‌تر فرزندش ابراهیم میرزا بود که شاهزاده‌ای خوش‌ذوق و هنرمندی برجسته بود و کمتر هنر و صنعتی بود که او را در قسمت علمی یا عملی آن بهره‌ای نبود (صادقی

۱. از او به‌عنوان شاهزاده‌ای جامع‌الفنون یاد می‌شود که علاوه بر این هنرها در «طباخی و تنقلاط فرنگی و پختن نان گرجی و ساختن جوارشات و سایر حلویات و مربیات» مهارت داشت و به قول قاضی احمد «هیچ هنری و صنعتی از دست وی جان مبرده بود» (قاضی احمد ۱۳۸۳: ۱۱۵).

بیک افشار (۱۳۲۷: ۲۵). در شعر «جاهی» تخلص می‌کرد و خط نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت، مصور نازک قلم بود، در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار، در تصنیف قول و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می‌نواخت و در صنعت درودگری و ساز تراشی و خاتم‌بندی مهارت تمام داشت (اسکندر بیک ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۷۸). قاضی احمد در طراحی و نقاشی او را نمونه‌ای از «مانی و یادگاری از استاد بهزاد» می‌داند و در تأیید حرفش می‌نویسد: «کارهای تصویر آن شاهزاده سعید شهید بسیار و در هر اقلیمی بیشمار است» (۱۳۸۳: ۱۴۴). در اهمیت جایگاه او در تاریخ نگارگری همین بس که پس از دلگیری شاه‌تیماسب از هنرمندان و تعطیل کردن کتابخانه سلطنتی توانست با دعوت از هنرمندان مهم به دربارش جلوی مهاجرات بسیاری از آن‌ها را بگیرد، نسخه هفت‌اورنگ جامی، نشانی ویژه از کیفیت کتاب‌آرایی کتابخانه اوست. به‌جز ایشان دیگر شاهزادگان صفوی نیز مانند حمزه میرزا و سام میرزا صاحب تذکره معروف «تحفه سامی» در هنرمند و هنردوست بودند؛ حتی شاه اسماعیل دوم نیز علی‌رغم سال‌ها زندانی بودن علاقه بسیاری به ادب و هنر داشت، نستعلیق را خوب می‌نوشت، دماغ کتابت داشت و در طراحی و نقش‌بندی و طرح عمارت سلیقه تمام داشت و بی‌رقیب بود (قاضی احمد، ۱۳۶۳: ۶۵۵). به‌خاطر همین علاقه و ذوق بود که موفق شد بار دیگر کتابخانه قزوین را راه‌اندازی کند. به‌جز ایشان دیگر شاهزادگان صفوی نیز نقش مهمی در هنر آن دوران داشتند.

حامی سلطنتی به‌مثابه منتقد و هنرشناس

برخی از شاهان و شاهزادگان به آن‌چنان مهارتی در زمینه هنر رسیده بودند که خود از کارشناسان خبره هنری به‌حساب می‌آمدند، چنانچه اکبر شاه گورکانی در آیین اکبری همانند یک صاحب‌نظر خبره هنرمندان دربارش را درجه‌بندی می‌کند (نک: علامی، ۱۳۸۵). فرزندش جهانگیر نیز آشنایی زیادی با نگارگری داشت به‌طوری‌که در توزک خود ادعا می‌کند:

مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجائی رسیده که از استادان گذشته و حال کار هر کس به نظر درآید بی‌آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند تصویر و هر چهره کار یکی از استادان باشد می‌توانم یافت که هر چهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت

می‌فهمم که اصل چاره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته (۱۳۵۹: ۲۶۷-۲۶۶).

گاه برخی شاهان خود را فراتر از هنرمندان نامدار آن دوران می‌دانستند. کسی مانند شیبانی خان از یک جایگاه خود را در هنر چنان می‌دید که پس از فتح هرات به خود جرئت داد و قلم در رفع نقص کارهای استادان نامدار آن روزگار برد، چنان که سام میرزا با لحنی تند و منتقدانه می‌نویسد:

لوای الا و لاغیری برافراشت ... باوجود ترکیب و جلفیت خود را در اکثر فنون استعدادات مهندس دانسته و در تصویر استاد بهزاد نقاش که تا مصور قدرت صورت انسانی بر تخته هستی چهره‌گشائی نموده چنان مصور چابک‌دست نکشیده و در خط مولانا سلطانعلی که کلک کرام‌الکاتبین مثل او خوشنویسی ننگاشته دخل بجد نموده صورت آن را در قلم اصلاح نمودی و خط این را بنوک قلم موروثی رقم نسخ کشیدی و گفتی چنین می‌باید (سام میرزا، ۱۳۱۴: ۲۰).

شاهان و سیاست‌گذاری هنری

با توجه به مطالب پیشین، ادعای گزافی نخواهد بود که بگوییم بالندگی هنرهای مرتبط با کتاب‌آرایی و به‌طور خاص نگارگری به همان اندازه که در گروهی حمایت رجال درباری بود تا حد زیادی نیز در پیوند با شناخت ایشان از هنر بود؛ حامیانی علاقه‌مند به هنر، هنرمند و خبره که نوعی هم‌پایگی در ارتباط با هنرمندان دربارشان وجود داشت. همین امر باعث می‌شد تا رخدادهای هنری درون دربار آن‌ها کاملاً هدفمند پیش برود. چنانچه دوران ایلخانی را در نظر بگیریم، فارغ از نقش خواجه رشیدالدین فضل‌الله در ربع رشیدی، نقش سلطان ابوسعید انکار نشدنی است؛ سلطانی عاشق‌پیشه و علاقه‌مند به هنر که هم شعر می‌سرود و هم در موسیقی مهارت داشت (براون، ۱۳۳۹: ۷۷). در خوشنویسی شاگرد برخی از مهم‌ترین خوشنویسان زمان خود بود و متواضعانه از آن‌ها مشق می‌گرفت (نک: قاضی احمد، ۱۳۸۳: ۲۳؛ محمودبن محمد، ۱۳۷۲: ۳۰۸). به گفته دوست‌محمد گواشانی شروع موج جدید نگارگری از دربار وی آغاز شد. او در دیباچه‌اش بر مرقع بهرام میرزا، تاریخ نقاشی را از حضرت آدم تا شاپور ساسانی پی می‌گیرد و پس از آن خبری از نقاشی در ایران نمی‌دهد، بلکه رد آن را فراسوی مرزها در ختا و فرنگ می‌جوید: «دیگر رسم صورت سازی در دیار ختا و

در دیار فرهنگ به آب و رنگ شد.^۱ سپس او سلطان ابوسعید را شروع کننده دوران جدید نگارگری معرفی می کند: «تا آنکه عطارد تیز قلم نشان سلطنت به اسم سلطان ابوسعید خدابنده مرقوم ساخت.» به عبارتی دربار ایلخانان مغول و نقش حمایتی آن ها از دید دوست محمد گواشانی شروع تاریخ جدید نقاشی ایرانی است و با ذکر نام احمد موسی می نویسد «استاد احمد موسی که شاگرد پدر خود است پرده گشای چهره تصویر شد و تصویری که حالا متداول است او اختراع کرد» (دوست محمد گواشانی، ۱۳۷۲: ۲۶۷). درواقع تحت حمایت ابوسعید هنرمندانی بالنده شدند که بنیان های نگارگری را پی افکندند؛ و این شروع دورانی بود که به تعبیر اریک شرویدر^۱ «انقلاب نقاشی ایران» به دست گروهی هنرمندان انقلابی آغاز شد (شرویدر، ۱۳۷۷: ۱۳). با افول قدرت ایلخانان، میراث هنرپروری آن ها به جلاریان رسید و دیدیم چگونه سلطان اویس و سلطان احمد جلایر نه تنها در مقام حامی بلکه در جایگاه دو هنرمند خبره هنر دوران خود را متحول کردند. در دربار ایشان نگارگری شکل گرفته در دربار ایلخانیان ابعادی شاعرانه و تغزلی به خود گرفت و نگارگری ایرانی و فنون مرتبط به کتاب آرایی به درجه ای از کیفیت رسید که الگویی برای آینده دیگر مکتب های هنری ایران را به دست داد. از این زمان به بعد می توان به گروهی از رجال درباری سیاست گذار در عرصه هنرهای درباری برخورد که در تحولات سبک شناختی و زیبایی شناختی هنرهای مرتبط با کتاب آرایی به ویژه نگارگری بسیار مهم است.

بعد از جلاریان شاخص ترین چهره بایسنقر بود که نقش اساسی در پی افکندن نظم زیبایی شناختی ماندگاری در روند کتاب آرایی و نگارگری داشت. از او به عنوان بزرگ ترین حامی هنر در قرن نهم هجری نام می برند (همایی، ۱۳۷۵). کتابخانه وی در هرات کانون مهم ترین هنرمندان دوران بود و جماعت هنرمندان دربار وی برخی از نفیس ترین آثار تاریخ هنر ایران مانند شاهنامه و قرآن بایسنقری را آفریدند. هنرمندان بسیاری در کارگاه های او خدمت می کردند که جعفر تبریزی تنها در بخش «هنر کتاب» به ۲۴ استاد و ۷۵ دستیار اشاره می کند (پارسای قدس ۱۳۵۶: ۴۷) و دولتشاه سمرقندی تعداد کاتبان آن را چهل نفر می نویسد (۱۳۸۲: ۳۵۰). کتاب هایی که در کتابخانه وی استنساخ و صحافی شد از حیث جلد

و کاغذ و برش و تذهیب و ظرافت از بهترین نوع خود بشمار می‌رود (یارشاطر، ۱۳۳۴: ۲۸). وی چنان محیط جذابی برای هنرمندان ساخته بود که هنرمندان از هرجایی از ایران گرفته تا توران، عراق و فارس و آذربایجان در دربارش روی می‌آوردند و توانست هنرمندان بسیاری در رشته‌های مختلف را تربیت کند تا جایی که در دوران هیچ پادشاه دیگری پیدا نشده بود (خواند میر، ۱۳۶۲: ۶۲۳/۳؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۵۱؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۱۲۵). از جمله موفق شد هنرمندان صاحب سبک دربار تبریز «استاد سیدی نقاش و خواجه علی مصور و استاد قوام مجلد تبریزی» را به کتابخانه‌اش بیاورد و بر اساس تجارب آن‌ها دستور داد تا «بر اسلوب مرغوب جنگ سلطان احمد بغداد به همان دستور قطع و سطر و مواضع تصویر» کتاب‌ها را تزئین و تصویر کنند (دوست‌محمد گواشانی، ۱۳۷۲: ۲۶۹) و بدین شکل پایه‌های نگارگری هرات را استحکام بخشید.

این نوع رویکرد تنها به او محدود نشد و دیگر رجال درباری هنردوست نیز سنت وی را ادامه دادند. از دیگر مواردی که سیاست‌گذاری حامیان نقش اساسی در تحول زیبایی‌شناختی نگارگری ایرانی داشت، در قلمرو گورکانیان هند و زمان اکبر شاه و به‌ویژه جهانگیر اتفاق افتاد. به‌طوری‌که بخش مهمی از روند «شبیه‌کشی» در نگارگری به سلیقه و نوع مدیریت جهانگیر گورکانی برمی‌گردد. آشنایی و علاقه جهانگیر به هنر و نظارت او بر هنرمندان منجر به رواج شبیه‌کشی در نگارگری گورکانیان هند و البته فاصله گرفتن نگارگری هندوستان از تأثیرات هنر صفوی شد. آنچه در کنار مؤلفه‌های دیگری از جمله نقاشی اروپایی بر تغییر گرایش در نقاشی ایران نیز تأثیرگذار بود، علاقه او به نقاشی و درعین‌حال پدیده‌های غریب باعث شد تا با هر چیز تازه‌ای که مواجه می‌شد دستور دهد تا آن را برایش نقاشی کنند. یکجا با دیدن جانوری شبیه میمون می‌نویسد «چون بغایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند» (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۸۲). یا جای دیگر با دیدن حیوانی عجیب می‌نویسد «فرمودم که مصوران شبیه آن را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد» (همان: ۱۲۳) و هنگامی که شیری عظیم‌الجثه را شکار کرد به مصوران فرمود «شبیه آن را موافق‌تر کیب و جثه بکشند» (همان: ۴۲۹). جای دیگری زمانی که حال زار و بدن فرتوت عنایت خان را دید آن‌چنان متأثر شد که نوشت «از غایت فرمودم که مصور شبیه او را کشند» (همان: ۲۸۱)؛ و این‌گونه بود که

فاصله‌گیری از الگوهای نگارگری ایرانی در دربار گورکانی بیشتر شد (تصویر ۱).



تصویر ۱. عنایت خان در حال مرگ، (۱۶۱۹ - ۱۶۱۸). جوهر روی کاغذ. موزه هنرهای زیبای بوستون. (Smart, 1999: 277)

از نیمه حکومت صوفیان هرچند تحولات مهمی در هنر ایران رخ داد اما با شاهزادگان با ذوق و ماهرى که به چیره‌دستی هنرمندان دربارشان باشند به‌ندرت برمی‌خوریم، از این دوران به بعد رجال درباری بیشتر به حمایت بسنده می‌کنند. البته که با قدرت گرفتن شاه‌عباس و مرکزیت اصفهان، جهان هنر ایرانی تحولات جدیدی را تجربه کرد و شاهان پس از او نیز هزینه‌های زیادی برای حمایت از هنر کردند (نک: شاردن، ۱۳۴۵: ۱۰۴). البته نباید از نظر دور داشت که از نیمه دوم حکومت صفوی جریان نقاشی ایرانی حول محور تأثیرات اروپایی وارد نظام فرهنگی و زیبایی‌شناسی جدیدی شد، اما واقعیت این است هیچ‌کدام از رجال درباری به‌جز نقش اندک شاه‌عباس دوم، در جایگاهی نبودند که بتوانند با

شناختی که از هنر دارند بر جریان‌های زیبایی‌شناسی دوران خود تأثیر بگذارند و دیگر به‌ندرت به نمونه‌های شاخص از حامیان هنرمند برمی‌خوریم؛ البته زوال تدریجی قدرت صفویان و سرعت اتفاقاتی که در روند فروپاشی این سلسله در فضای سیاسی ایران رخ داد مجال چندانی به حاکمان نمی‌داد تا بخواهند کانون هنرپروری دربار خود را آن‌گونه که شایسته است احیا کنند.

نتیجه‌گیری

بنا به دلایلی متعدد از جمله قوانین شرعی و زیرساخت‌های مادی، تاریخ هنر ایران بدون کنش‌گری رجال درباری دارای خلأ جدی است، به‌ویژه در زمینه نگارگری و بازه زمانی مورد مطالعه این پژوهش، هنرپروری بخشی اساسی از فرهنگ دربارها را تشکیل می‌داد و رجال درباری نقش محوری در بالندگی هنر این دوران داشتند. جدا از این هنرآموزی بخش مهمی از فرهنگ دربار در این دوران را تشکیل می‌داد و بسیاری از شاهان و شاهزادگان عالی‌مرتبه گرایش ویژه به یادگیری خوشنویسی و نقاشی داشتند. این را می‌توان از پیوستگی و میزان علاقه‌مندی شاهزادگان دوره‌های مختلف به‌ویژه تیموری و صفوی به هنر دید، امری که نشان‌دهنده اهمیت تربیت هنری در آموزش شاهزادگان بوده است. درواقع وجهه متمیزه حامیان هنری که برشمردیم این است که ایشان صرفاً حامی هنر و هنرمندان نبودند و فراتر از آن به تربیت و هدایت هنرمندان می‌پرداختند. همین باعث می‌شد تا توانایی تأثیرگذاری روی جریان‌های هنری زمان خودشان را داشته باشند؛ متغیری که در تحلیل هنرهای ایران بسیار مهم است. ماحصل این امر، خبرگی و صاحب‌نظر شدن در هنر و پیامدش سیاست‌گذاری هدفمند در چرخه هنرپروری و تولید آثار هنری دربار بود؛ بنابراین در روایت بالندگی و تحولات نگارگری ایرانی می‌توان به فهرستی از شاهان و شاهزادگان اشاره کرد که فرو کاستن نقش آن‌ها صرف «علاقه‌مند» یا «حامی» نمی‌تواند حق مطلب را در مورد ایشان ادا کند. چراکه بسیاری از ایشان همانند «سلطان اویس جلایر»، «سلطان احمد جلایر»، «شاه تهماسب» و ... در زمینه‌های مختلف شاگرد استادان زمان خود و به درجه بالایی از مهارت رسیده بودند؛ به‌طوری‌که در این زمینه اعتبارشان کمتر از هنرمندان مطرح دربار خود نبود و در شکل‌گیری آثار درباری با دیگر هنرمندان همکاری می‌کردند. برای

نمونه چنانچه نقل دولتشاه سمرقندی در مورد سلطان اویس را بپذیریم که او را فراتر از هنرمندان دربارش توصیف می‌کند، باید گفت نقش برخی از رجال درباری در تحولات نگارگری دوران مورد مطالعه این پژوهش کم از هنرمندان مطرح زمان خودشان نبودند.

با توجه به یافته‌های پژوهش می‌توان ادعا کرد که این حامیان سلطنتی صرفاً از روی جاه‌طلبی یا فخرفروشی و رقابت از هنر حمایت نمی‌کردند، بلکه بسیاری از آن‌ها که نقش محوری در تکوین هنر کتاب‌آرایی داشتند خود نیز از شیفتگان هنر بودند، مشق هنر می‌کردند و گاه تا به درجه استادی پیش می‌رفتند. بسیاری از شاهان و شاهزادگان صاحب‌مقام بازه مطالعاتی این پژوهش طبع شعر داشتند، خوشنویسی می‌کردند، نقاشی می‌کشیدند و با موسیقی آشنایی داشتند و نزد مهم‌ترین هنرمندان زمان خود شاگردی می‌کردند، آن‌ها تا جایی پیش می‌رفت که در برخی صاحب‌تألیف نیز می‌شدند. در نتیجه می‌توان گفت نمونه‌های درخشان هنر ایران در هر دورانی صرفاً با صرف هزینه‌های مالی و جمع آوردن هنرمندان صاحب‌نام اتفاق نیفتاده است و حامیان درباری آن‌ها گاه در مقام هنرمند و نسبت به شناختی که از هنر داشتند می‌توانستند جهان‌بینی هنر دوران خود را درک کنند و آن را توسعه دهند.

منابع

کتاب‌ها

- اسکندر بیک ترکمان (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، جلد اول، به کوشش، ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- اصفهانی، میرزا حبیب (۱۳۶۹)، *تذکره خط و خطاطان*، ترجمه: رحیم چاوش‌اکبری، تهران، مستوفی.
- آژند، یعقوب (۱۳۷۷)، *دوازده رخ*، تهران، مولی.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۴)، *مکتب نگارگری تبریز و قزوین و مشهد*، تهران، فرهنگستان هنر.
- بابرشاه، ظهیرالدین محمد (۱۳۸۶)، *بابرنامه*، کابل، آکادمی علوم افغانستان.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹)، *از سعدی تا جامی*، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران، ابن‌سینا.
- بیانی، مهدی (۱۳۴۶)، *احوال و آثار خوشنویسان*، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، *جهانگیر نامه، توزک جهانگیری*، به کوشش: محمد هاشم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (آ ۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، جلد سوم، مقدمه: جلال‌الدین همایی، تهران، خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (ب ۱۳۶۲)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، جلد چهارم، مقدمه: جلال‌الدین همایی، تهران، خیام.
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲)، *تذکره الشعراء*، به تصحیح: ادوارد براون، تهران، اساطیر.
- سام میرزای صفوی (۱۳۱۴)، *تحفه سامی*، به کوشش: وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- سهیلی خوانساری، احمد (۱۳۸۳)، «پانویس»، *در: گلستان هنر*، قاضی احمد قمی، تهران، منوچهری.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، *سیاحت‌نامه شاردن*، ترجمه: محمد عباسی، جلد هفتم، تهران، امیرکبیر.
- صادقی بیک افشار (۱۳۲۷)، *مجمع الخواص*، ترجمه: عبدالرسول خیامپور، تبریز، اختر شمال.
- علامی، ابوالفضل مبارک (۱۳۸۵)، *اکبر نامه*، به کوشش: غلامرضا مجد طباطبایی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- علامی، ابوالفضل (۲۰۰۵)، *آئین اکبری*، تصحیح: سر سید احمد، هند، دانشگاه مسلمان علیگره.

- فخری بن محمد امیری هروی، سلطان محمد (۱۹۶۸)، *روضه السلاطین و جواهر العجایب*، تصحیح: سید حسام‌الدین راشدی، حیدرآباد، سندی ادبی بورد.
- قاضی احمد بن شریف‌الدین حسین الحسینی قمی (۱۳۶۳)، *خلاصه التواریخ*، جلد دوم، تصحیح: احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- قاضی میر احمد منشی قمی (۱۳۸۳)، *گلستان هنر*، تصحیح: احمد سهیلی خوانساری، تهران، منوچهری.
- کریم‌زاده تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۳)، *احوال و آثار نقاشان قدیم ایران و برخی از مشاهیر نگارگر هند و عثمانی*، جلد اول، لندن، ناشر مؤلف.
- کن بای، شیلا (۱۳۸۲)، *نقاشی ایرانی*، ترجمه: مهدی حسینی، تهران، دانشگاه هنر.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، *کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- میرجعفری، حسین (۱۳۸۸)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان*، تهران، انتشارات دانشگاه اصفهان و سمت.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۵)، *تاریخ ادبیات ایران*، به کوشش: ماهدخت بانو همایی، تهران، هما.
- یارشاطر، احسان (۱۳۳۴)، *تسعر فارسی در عهد شاه‌رخ*، تهران، دانشگاه تهران.

مقاله‌ها

- آژند، یعقوب، «کارستان هنری و هنرپروری ابراهیم سلطان»، *هنرهای زیبا*، شماره ۳۷، ۱۳۸۸.
- آژند، یعقوب، «کتاب‌خانه و صورت‌خانه در دوره ایلخانیان و جلایریان»، *هنرهای زیبا*، شماره ۳۳، ۱۳۸۶.
- آژند، یعقوب، «کتاب‌خانه و صورت‌خانه در مکتب هرات»، *گلستان هنر*، شماره ۱۰، ۱۳۸۶.
- حسن شاهی، میمنت؛ صادقی گندمانی، مقصود علی، «نقش سلطان ابراهیم میرزا در روند عصر صفوی (۹۶۳ تا ۹۸۴ ق / ۱۵۵۶ تا ۱۵۷۶ م)»، *پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۳، ۱۳۹۵.
- خاتمی، احمد؛ اصغری طرقی، مژگان، «تأثیر نهاد فرهنگی - ادبی دربار بر ادبیات فارسی عصر تیموری»، *تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی*، شماره چهارم، ۱۳۹۲.
- دانش‌پژوه، محمدتقی، «یک پرده از زندگانی شاه‌تیماسب صفوی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۲۸، ۱۳۵۰.

- شعبانی، احمد، «شرح احوال شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا و بررسی تاریخی کتابخانه وی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، شماره‌های ۳۴ و ۳۵، ۱۳۸۲.
- عظیمی‌نژاد، مریم و دیگران، «تحلیل ساختاری نگاره‌های هفت‌اورنگ جامی در کارستان هنری سلطان ابراهیم میرزا»، *مطالعات هنر اسلامی*، شماره ۲۷، ۱۳۹۶.
- محمودی، علیرضا، «طرح خط و دندانه‌ی شعر: نظری بر جایگاه و هنر شاعران خوشنویس ایران دربار پادشاهان گورکانی هند»، *مطالعات تئیه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان*، شماره ۳۰، ۱۳۹۶.
- میرمحمدصادق، سید سعید، «سلطان ابراهیم میرزای صفوی»، *آینه میراث*، شماره‌های ۳۳ و ۳۴، ۱۳۸۵.

رساله‌های تاریخی

- «جلایریان یا ایلکانیان»، *دانشنامه جهان اسلام*، به کوشش ربیعی، منیژه؛ ارجح، اکرم، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی، (۱۳۹۳)، جلد ۱۰.
- «سرآمدان نقاشی ایران: احمد موسی و شمس‌الدین»، از، *دوازده رخ*، تألیف و ترجمه: یعقوب آژند، به کوشش شرویدر، اریک، تهران، مولی (۱۳۷۷).
- «دیبچه مرقع بهرام میرزای صفوی»، از، *کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*، گواشانی، دوست‌محمد به کوشش: نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، (۱۳۷۲).
- «قوانین الخطوط»، از، *کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*، محمود بن محمد، به کوشش: نجیب مایل هروی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، (۱۳۷۲).

منابع انگلیسی

- Smart, ellen (1999), The Death of Ināyat Khān by the Mughal Artist Bālchand, *Artibus Asiae*, Vol. 58, No. 3/4 (1999), pp. 273-279.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ودو، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۴۵-۱۲۱
مقاله پژوهشی (DOI): 10.22034/JIIPH.2022.51287.2318 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۵

مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران

علیرضا ملائی توانی^۱

چکیده

در صد سال اخیر بر سر تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران اختلاف‌نظرهای فراوانی پدید آمده و این موضوع را به مسئله‌ای مناقشه‌آمیز تبدیل کرده است چنان‌که از رخدادهایی چون تأسیس حکومت صفویه، جنگ‌های ایران و روسیه، پادشاهی ناصرالدین شاه، انقلاب روسیه، کودتای ۱۲۹۹ و ... به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران یاد شده است. بنابراین، مسئله اصلی این است که تاریخ معاصر ایران از چه زمانی آغاز می‌شود؟ کدام رویداد تاریخی ایران از چنان شایستگی و اهمیتی برخوردار است که بتوان آن را مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرد و در دفاع از آن دلایل استواری اقامه کرد؟ نگارنده با روش توصیفی‌تبیینی و با رهیافتی انتقادی به بحث درباره مهم‌ترین ایده‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌پردازد. نگارنده مدرنیته را عامل اصلی پدید آمدن جهان جدید و مبنای شکل‌گیری تاریخ معاصر می‌شمارد و معتقد است مدرنیته سرنوشت‌گریزناپذیر همه ملت‌های جهان است. در ایران مواجهه با مدرنیته از جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد؛ اما گسترده‌ترین سطح تغییرات و اصلاحات مدرن در جامعه ایران تنها به مدد مشروطیت رقم خورد. مشروطه تنها رخدادی بود که می‌توانست همه عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فکری، مذهبی، اقتصادی ایران را دگرگون سازد و انسان ایرانی مدرن و تمدن جدید ایرانی را پدید آورد. از همین رو، مشروطیت مبدأ تاریخ معاصر ایران است.

واژگان کلیدی: دوره‌بندی تاریخی، تاریخ معاصر، مدرنیته، مشروطیت، ایران.

Constitutional revolution origin of contemporary history of Iran

Alireza Mollaiy Tovani¹

Abstract

In the last hundred years, there have been many discuss over determining the origin of Iran's contemporary history, and it has turned this issue into a controversial issue. As events such as the establishment of the Safavid government, wars between Iran and Russia, the kingdom of Naser al-Din Shah, the Russian Revolution, the coup d'état of 1921, etc., have been mentioned as the origins of Iran's contemporary history. Therefore, the main issue is that When does the contemporary history of Iran begin? Which historical event in Iran is so worthy and important that it can be considered as the origin of contemporary Iranian history? The author discusses the most important ideas about the origin of Iran's contemporary history with a descriptive-explanatory method and with a critical approach. The author considers modernity to be the main cause of the emergence of the new world and the basis of the formation of contemporary history, and she believes that modernity is the inevitable destiny of all the nations of the world In Iran, the confrontation with modernity started with the Iran-Russia wars. But the broadest level of modern changes and reforms in Iranian society was achieved only with the help of constitutionalism. The constitution was the only event that could transform all fields of political, social, intellectual, religious, and economic life in Iran and create a modern Iranian man and a new Iranian civilization. Therefore, constitutionalism is the origin of Iran's contemporary history.

Keywords: historical periodization, contemporary history, modernity, constitutionalism, Iran.

¹Professor of Human Sciences and Cultural Studies Research Institute
mollaiynet@yahoo.com

مقدمه

از آنجاکه دوره‌بندی با تفسیر گذشته، درک وضع کنونی و ترسیم چشم‌انداز آینده پیوند دارد، خواه ناخواه به کانون اختلاف‌نظرها و میدان کشاکش‌های فکری و سیاسی تبدیل می‌شود و همواره مبهم و پرمناقشه باقی می‌ماند. به همین دلیل، در ایران این امر عملاً جنبه فرارشته‌ای یافته و مرزهای آکادمیک را درنور دیده و ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک یافته است. طبعاً طرح رهیافت‌های گوناگون و ارائه استدلال‌ها و روایت‌های متفاوت از دوره‌بندی تاریخی آن را به امری مناقشه‌آمیز تبدیل نموده و بر پیچیدگی و ابهامش افزوده است. دامنه این مناقشه درباره تعیین مبدأ تاریخ معاصر نسبت به دوره‌های دیگر بیشتر است.

البته این مناقشه، خاص ایران نیست. در تاریخ اروپا این مناقشه‌ها جریان دارد. چنان‌که برخی انقلاب فرانسه، برخی اعلامیه استقلال آمریکا، برخی رنسانس و برخی جنبش دین‌پیرایی را مبدأ تاریخ معاصر دانسته‌اند. برخی هم معتقدند امر مدرن، به معنای واقعی فقط از ابتدای سده بیستم وجود داشته است. باین‌همه از انتهای قرن پانزدهم زمان‌هایی مانند اولین سفر کریستف کلمب به قاره جدید (۱۴۹۲) و مهم‌تر از آن اختراع صنعت چاپ وجود دارند که می‌توانند مبدأ تاریخ معاصر باشند. اوزر معتقد است برای تعیین مبدأ تاریخ معاصر، اختراع صنعت چاپ در آغاز سده پانزدهم میلادی از همه مهم‌تر است زیرا انقلابی بزرگ بود که به سهم خود هم جنبش دین‌پیرایی را تسریع کرد و هم تاریخ جهان را تغییر داد (اوزر، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۳).

در ایران رخدادهایی چون برآمدن حکومت صفویه، جنگ‌های ایران و روسیه، پادشاهی ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه، کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاشاه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر معرفی شده‌اند. افزون بر این، در متن‌های درسی و برنامه‌ریزی‌های آموزشی رشته تاریخ نیز از زمان تأسیس دانشگاه تا کنون متأثر از گفتمان‌های سیاسی، مبداهای متفاوتی برای دوره معاصر تعیین شده است. گستره این اختلاف‌نظرها این پرسش را مطرح می‌کند که سرآغاز تاریخ معاصر کجاست و علت انتخاب مبداهای گوناگون چیست؟ چرا با تغییر این مبدا معنای متفاوتی ایجاد می‌شود؟ مدعای نگارنده این است که مشروطیت مبدأ تاریخ معاصر ایران است و این نوشتار در دفاع از چنین ایده‌ای نوشته می‌شود. به‌طور کلی

تعیین مبدأ تاریخ معاصر از جهت‌های زیر حائز اهمیت است: نخست، موجب خودآگاهی تاریخی می‌شود. یعنی موقعیت ما را در جهان معاصر و جایگاهی که در آن ایستاده‌ایم و نسبتی که با گذشته و آینده خود داریم و نیز نوع پیوندی که با ملت‌ها و تمدن‌های دیگر برقرار می‌کنیم را نشان می‌دهد.

دوم، با شناخت ویژگی‌ها و مبدأ تاریخ معاصر، درک ژرفتری از منطق و سیر تحول تاریخی کشور و مسئله‌های تاریخی آن و نیز روابط و کُنش نیروهای اجتماعی پیدا می‌کنیم و با نحوه تکاپوهای نیروهای اجتماعی در روند تحقق تمدن کنونی خود آشنا می‌شویم. در نتیجه، شناخت ژرفتری از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های جامعه و نیز تنگناهای و محدودیت‌های آن به دست می‌آوریم و این امر ما را در فهم و بازخوانی سنت و تجددمان یاری می‌کند.

سوم، با شناخت ویژگی‌ها و مبدأ تاریخ معاصر، از خطای نابهنگامی یا زمان‌پریشی، نسبت دادن ویژگی‌های دوره‌های پسین به دوره‌های پیشین و برعکس، خودداری می‌شود.

چهارم، با شناخت ژرف دوره معاصر و راه دشواری که در پیش داریم به علل بحران‌ها و حوادث بزرگ جهان جدید و مسئولیت اجتماعی و تاریخی خود آگاه می‌شویم و به سهم خود در شدن تاریخی‌مان می‌کوشیم.

این نوشتار با روش توصیفی‌تبیینی، ضمن نقد کوتاه ایده‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌کوشد ابتدا معنای معاصر را شرح دهد و سپس عامل محوری در تعیین دوره معاصر و مبدأ آن را در تاریخ ایران به بحث بگذارد. پیشینه این بحث در قالب رشته‌ای از ایده‌های متفاوت درباره مبدأ تاریخ معاصر در متن مقاله مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا از تکرار مطالب اجتناب شود.

الف. چهارچوب مفهومی؛ مبنا و معنای معاصر بودن

بسیاری از کسانی که درباره مبدأ تاریخ معاصر سخن گفته‌اند، مفهوم «معاصر» را بدیهی

انگاشته و آن را معنا نکرده‌اند. روشن است اگر مفهوم «معاصر» معنا نشود، نمی‌توان دربارهٔ دورهٔ معاصر سخن گفت. واژهٔ «معاصر» ممکن است معناهای چون «رایج»، «جاری»، «متداول»، «هم‌دوره»، «جدید» و مانند آن را به ذهن متبادر کند. اما در این نوشتار، بیانگر معنایی به مراتب گسترده‌تر و ژرف‌تر از معنای ظاهری آن است.

بسیاری از کسانی که دربارهٔ معنای معاصر سخن گفته‌اند مهم‌ترین ویژگی یا معنای مدرن/ معاصر را چیرگی امر نو بر امر کهن/ سنتی دانسته‌اند که در یک فرایند تاریخی رخ داده است. فرایندی که طی آن، دنیای آتلانتیک مدرن از سلطهٔ سنت، نظام فئودالیت و خرافه‌ها رهیده و عصری متمایز از تاریخ میانه/ قرون وسطی را آغاز کرده است (Roberts, 1980: 521). فرایندی که با فکر یا ایدهٔ نوآوری، پیشگامی، پیشرفت و توسعه هم‌آوا است و در برابر گذشته‌گرایی و کهنه‌پرستی، عقب‌ماندگی، عدم توسعه و... قرار می‌گیرد (آزبورن، ۱۳۸۰: ۵۶).

رسول جعفریان کلمهٔ معاصر را به معنای «هم‌دوره» دانسته و معتقد است، واژهٔ معاصر با کلمهٔ «نو» و «مدرن» آمیخته و مترادف است. این مفاهیم برگرفته از اندیشهٔ ترقی در فلسفهٔ جدید اروپایی است که در برابر دوره‌های گذشته یا کهنه قرار می‌گیرد. بنابراین، تاریخ معاصر یعنی تاریخی که متعلق به ماست و با هویت اکنونی ما گره خورده است. برپایهٔ فلسفه‌های جدید در دورهٔ نو انسان‌ها، اندیشه‌ها، خصیصه‌ها و تکنیک‌ها همه نو می‌شوند. بر همین مبنا تاریخ معاصر از دوره‌ای آغاز می‌شود که زندگی ما نو شده در برابر عصری که کهنه، منقضی و سپری شده است (جعفریان، ۱۳۷۶: ۲۸۷-۲۸۸).

به‌طور کلی، سه ایدهٔ اصلی وجود دارد که تفکرِ تقابل کهنه و نو را معنا می‌کند: نخست این که عقل و دانش بشر قادر است همهٔ مشکلات انسان را در زمین حل کند. دوم، این که توانمندی، استعداد، قابلیت‌ها و قدرت نوآوری بشر نامحدود است و سوم، این که حرکتی مستمر و مستقیم برای پیشرفت بی‌وقفه در تاریخ بشر آغاز شده است. این حرکت برخاسته از یک وضعیت انقلابی در ذهن بشر است و از یک اعتماد به نفس منحصر به فرد در ادارهٔ جهان حکایت دارد. باومن می‌نویسد اگر این ایده‌ها را بپذیریم ویژگی برجستهٔ دورهٔ معاصر دگرگونی دائمی در همهٔ عرصه‌هاست که با آفرینش‌های مادی و معنوی و نیز خلق دانش و

باورهای تازه همراه است که خود را به‌مثابه جریانی سیال و پویا نشان می‌دهد. جریانی که به‌سرعت جای خود را به جریان‌های دیگر می‌سپارد. این جریان‌ها و نهادهای اجتماعی فقط تا زمانی معتبرند که در خدمت پیشرفت قرار داشته باشند (باومن، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۸).

یاسپرس معتقد است، دوره معاصر، دوره‌ای است که دیگر «دنیای بیرون» وجود ندارد. همه جهان به‌هم‌بسته و تمام کره زمین به صورتی واحد درآمده است. خطرها و امکان‌های تازه‌ای پدید آمده و همه مسائل اساسی بشر به مسائل جهانی تبدیل شده‌اند و هر وضعی، وضع تمام بشریت است (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۶۹). بشر روزبه‌روز به‌سوی وحدت پیش می‌رود. چنان که رخدادهای این سوی کره زمین آثار خود را به سرعت بر آن سوی کره زمین برجای می‌گذارند (پالمر، ۱۳۵۲: ۱/۴). به باور یاسپرس وضع کنونی عالم دو ویژگی اصلی دارد: نخست، توده‌ها عامل اصلی تاریخ شده‌اند و دوم، از هم پاشیدن ارزش‌های سنتی (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۶۹).

اکنون فرصت نقد و ارزیابی این ایده‌ها فراهم نیست اما مسلم است که مفهوم «معاصر» ناظر بر وضعیتی است که اندیشه‌ها و ارزش‌های مدرن و روبه‌تحول در برابر اندیشه‌ها و ارزش‌های «قدیم» یا «کهن» قرار می‌گیرند و طی یک فرایند به‌تدریج جایگزین آن می‌شوند. در چنین وضعیتی هر نوع اعتبار و اقتدار گذشته و سنت، زیر سؤال می‌رود و بشر در همه زمینه‌ها آماده رفتن به میدان‌های نو و فتح قلمروهای تازه‌ای می‌شود که پیش از آن به مخیله افراد راه نیافته بود. در این میدان‌ها، انسان‌های جدید، جامعه جدید، تمدنی جدید و مناسباتی جدید پدید می‌آید که مبدأ و منشأ همه آن‌ها مدرنیته است.

پس از برخورد ایران با اسلام هیچ رویداد دیگری حتی حمله مغول و تشکیل دولت صفویه به اندازه رویارویی با مدرنیته غربی نه دوران‌ساز و تعیین‌گر بوده‌اند و نه برای ایرانیان چالش تمدنی ایجاد کرده‌اند. از همین‌رو، باید مدرنیته را مبنا و محور تاریخ معاصر و عامل گسست تاریخی تمدنی ایران دانست.

نگارنده بر این باور است که تاریخ معاصر ایران جایی است که در پی دیالکتیک ذهن سنتی انسان ایرانی با دنیای جدید/ مدرنیته، سنتز انسان مدرن ایرانی زاده می‌شود. مدرنیته از یک سو، عامل گسست ما از گذشته و دنیای سنتی و دوره میانه است و از دیگر سو، عامل

پیوستگی بین آغاز دوره جدید و دوره اکنون ماست. مدرنیته از چنان قدرتی برخوردار است که سرنوشت همه اقوام و ملت‌های جهان را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد و متناسب با میراث تاریخی و تمدنی کشورهای گوناگون آن‌ها را مسائل و موضوعات تازه‌ای مواجه می‌کند و جهانی پیچیده و درهم‌تنیده پدید می‌آورد. از این منظر، مدرنیته عامل پیونددهنده ملت‌های جهان و شکل‌دهنده تحولات جهان جدید است.

بنابراین، مدرنیته روح جهان جدید است و با مفهوم «معاصر» هم‌زاد است. بی‌گمان، انکشاف تاریخی مدرنیته ما را از کانون تأثیرات سنت دورتر ساخته و بسیاری از مسئله‌ها و چالش‌های دو سده اخیر کشور را رقم زده است. بنابراین، تاریخ معاصر ما جایی است که مدرن شدن را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته و در راه آن کوشیده‌ایم و میراث‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی خود را در پرتو آن بازخوانی کرده/یا می‌کنیم تا راه تازه‌ای متفاوت از گذشته برای زیستن بیابیم و بسیاری از ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی انسان مدرن را شکوفا کنیم. در تاریخ ایران، چنین تحولی را تنها انقلاب مشروطه رقم زده است.

تا کنون به این پرسش که مدرنیته چیست، پاسخ‌های گوناگونی داده شده است که اکنون مجال طرح آن‌ها نیست. اما هسته مرکزی مدرنیته انسان‌مداری است زیرا موجب تغییر نگاه انسان به انسان، تغییر نگاه انسان به جامعه و تغییر نگاه انسان به عالم هستی و نیز تغییر نگاه انسان به سیاست و مذهب و تغییر نگاه انسان به دانش و معرفت شده است. برآیند عملی این تغییر نگاه، زایش انسانی متفاوت، جهانی متفاوت و جامعه‌ای متفاوت و در نتیجه، مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوت با دوره سنت است. بنابراین، مدرنیته قیام نظری و عملی انسان علیه شالوده‌های جامعه قدیم و بنیادهای قوام‌دهنده آن است. در نتیجه، پیام‌آور فناوری‌های نوین، رشد فزاینده رشته‌های علمی، دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌هایی است که هر روز سیمای جهان را تغییر می‌دهند.

از نظر اجتماعی مدرنیته درهم‌شکننده ساختارهای جامعه کهن و موجد طبقات اجتماعی جدید و نیز پیدایش شهروندان صاحب حق و ایجاد ملت است که هویت‌های محلی، قومی، قبیله‌ای و حتی مذهبی کهن را به هویت ملی تبدیل می‌کند و جامعه مدنی مدرن و نهادهای مستقل از دولت را پدید می‌آورد.

از نظر سیاسی مدرنیته پیام‌آور دموکراسی است. یعنی مبنای مشروعیت الهی حکومت را در هم شکست و آن را بر قرارداد اجتماعی مبتنی ساخت. مدرنیته پشتیبان آزادی همه مردم، برابری همه افراد، حقوق مدنی و حکومت برخاسته از اراده ملت در چهارچوب قانون اساسی است که دستاورد عملی آن اصل تفکیک قوا، آزادی‌های سیاسی، احزاب، پارلمان و نهادهای مدنی است.

در عرصه اقتصاد مدرنیته پیام‌آور اقتصاد باز و غیردولتی و گسترش نظام سرمایه‌داری و رواج رفاه مادی است. مدرنیته انسان را به سودجویی و ثروت‌اندوزی و آبادانی این جهان برانگیخت و مدعی شد که باید بهشت وعده‌شده ادیان را در همین جهان تحقق بخشید.

از منظر دینی مدرنیته منادی دین‌جداگری (سکولاریسم) است که ریشه در اصلاحات مذهبی دارد. مدرنیته براساس اندیشه انسان‌گرایی برای بشر جایگاه خدایی قائل شد. مداخله دین در عرصه سیاست و اجتماع را کاهش داد، از نفوذ نهادها و رهبران دینی کاست و با گسترش فرایند عرفی شدن، میان حوزه‌های عمومی و خصوصی تمایز قائل شد کارکردهای دین را تنها به حوزه زندگی خصوصی انسان محدود ساخت، و متولیان دین را واداشت تا آرمان اصلاح زندگی این جهانی را به فراموشی سپارند و همه همت خود را مصروف زندگی آن جهانی کنند.

به‌طورکلی، مدرنیته دارای مؤلفه‌هایی چون عقل‌گرایی، علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، سنت‌ستیزی، دنیاگرایی، انسان‌گرایی، پیشرفت‌خواهی، فردگرایی، عمل‌گرایی، شک‌گرایی، فایده‌گرایی، تکثرگرایی، نسبی‌گرایی، ملی‌گرایی، دین‌جداگری، برابری‌گرایی، آزادی‌گرایی، قانون‌گرایی، خرافه‌ستیزی و رهایی از تعصب است. اکنون مدرنیته تنها میدان گشوده برای اندیشه و عمل انسان و حتی تنها راه برای زیستن و ایجاد یک تمدن در جهان است.

در ایران رویارویی با مدرنیته غربی در پی جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد که نگارنده آن را مبدأ دوره جدید ایران می‌داند، دوره‌ای که تا انقلاب مشروطه ادامه دارد. «عصر جدید ایران» همانند دوره جدید غرب، یک دوره گذار برای عبور از دنیای قدیم به دنیای معاصر است. در دوره جدید به تدریج همه عرصه‌های سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی ایرانیان با مدرنیته درگیر شد تا بسترهای گذار به دوره معاصر در یک کشاکش دشوار نظری

و عملی فراهم آمد.

مهم‌ترین نشانه دوره جدید، ظهور اندیشه تغییر است که پس از جنگ با روسیه در میان طیفی از نخبگان سیاسی شکل گرفت. اما دوره معاصر دوره‌ای است که ایرانیان در مدار و چرخه تمدن جدید قرار می‌گیرند و خود را بخشی از جهان مدرن تعریف می‌کنند و در این عرصه به کنش‌گری و بازی‌گری می‌پردازند. در دوره معاصر اندیشه تغییر به «عمل مستمر تغییر» و به یک ضرورت گریزناپذیر تبدیل شد. این به آن معنا است که حکومت‌های دوره معاصر اساساً نوسازند. انقلاب مشروطه برآیند گسترده‌ترین سطح مواجهه با مدرنیته و آغاز گسست در اندیشه و عمل ایرانیان است و از آن پس، تاریخ معاصر ایران آغاز می‌شود زیرا مدرنیته به سرنوشت اجتناب‌ناپذیر ما تبدیل شده و رابطه میان انسان ایرانی و جهان جدید را به صورت پیکار دائمی برای بازاندیشی و تغییر سنت رقم زده است.

با توجه به آنچه گفته شد، مشروطه تنها رخدادی است که توانست بزرگ‌ترین دستاوردهای نظری مدرنیته را پیش پای ایرانیان نهد و ایرانیان را در میراث مدرنیته سهیم سازد. مشروطه سرآغاز راهی تازه، تمدنی تازه و افقی تازه در حیات ملت ایران است که مدرنیته ایرانی را پی‌ریخت. مدرنیته‌ای که از یک سو، مستلزم پذیرفتن ایده تنوع مدرنیته‌ها است و از دیگر سو پذیرش گوناگونی کارگزاران یا عاملان مدرنیته در شکل‌گیری مدرنیته‌های متفاوت در جهان است.

ب. مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران

تاکنون دیدگاه‌های گوناگونی درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران مطرح شده است که اینک شش دیدگاه را به کوتاهی معرفی می‌کنیم و سپس از ایده اصلی این نوشتار سخن خواهیم گفت:

۱. برآمدن حکومت صفویه

در سه دهه اخیر برخی از پژوهشگران ایرانی در چارچوب گفتمان انقلاب اسلامی

کوشیده‌اند برآمدن حکومت صفویه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران بشناسانند (نجفی، ۱۳۹۱: ۲۲؛ جعفریان، ۱۳۷۰: ۱۵). البته افرادی بیرون از گفتمان حکومت اسلامی مانند عباس جوادی و عباس امانت نیز برآمدن صفویان را سرآغاز شکل‌گیری هویت ملی و پی‌ریزی دولت ملی و مدرن در ایران شمرده‌اند. عباس امانت می‌نویسد، نقش شخصیت‌هایی چون شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی در شکل‌گیری ایران مدرن به اندازه آقامحمدخان قاجار، رضاشاه و امام خمینی (بنیان‌گذاران سلسله قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی) قاطع و تعیین‌کننده است (Amanat, 2017: 2). پیش از این نیز بسیاری از صفوی‌پژوهان حکومت صفویه را از این جهت که به دوره فترت پیشین پایان داد و تشیع را در ایران رسمیت بخشید. دوره‌ای متمایز در تاریخ ایران شمرده بودند. چنان‌که والتر هینس تعبیر دولت ملی را برای صفویان وضع کرد (هینس، ۱۳۶۲).

۲. برآمدن حکومت قاجاریه

برخی از پژوهندگان تاریخ ایران، برآمدن حکومت قاجاریه را مبدأ تاریخ معاصر ایران دانسته‌اند. سعید نفیسی (نفیسی، ۱۳۶۸: ۱/۱)، علی‌اصغر شمیم (شمیم، ۱۳۴۲: ص الف)، ناصر تکمیل‌همایون (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۱: ص ح)، عبدالحسین نوایی (در پاسخ به مدعیات جعفریان رک: جعفریان، ۱۳۷۰: ۲۵) از این گروه‌اند. آن‌ها پیوستگی تحولات روزگار خود با عهد قاجاریه و حضور ایران در صحنه سیاست‌های بین‌المللی را به‌عنوان علت این امر یاد کرده‌اند. جلال‌الدین مدنی می‌نویسد، مبدأ تاریخ معاصر ایران سال ۱۲۰۹ قمری همزمان با شروع طوفانی سیاست‌های خارجی در ایران و مقارن با انقلاب کبیر فرانسه است (مدنی، ۱۳۶۲: ۲/۵). ورهرام می‌نویسد، عصر قاجار مرحله حساسی از تاریخ ایران در گذار از مسیر سنتی به‌سوی اصلاحات اداری و قرار گرفتن بین رقابت‌های سیاسی کشورهای بزرگ است (ورهرام، ۱۳۸۵: ۱۳). محمدعلی اکبری مسائل دوره قاجاریه را چالش‌های جامعه ایران در عصر مدرن دانسته است (اکبری، ۱۳۸۴: ۹). احسان طبری برآمدن آقامحمدخان را سرآغاز پیدایش کنونی ایران و ملت بورژوازی امروز ایران و سرآغاز تاریخ نوین ایران شمرده است (طبری، بی تا: ۹). افزون بر پژوهشگران ایرانی، برخی از ایران‌شناسان غربی ازجمله نیکی کدی (کدی، ۱۳۸۱: ۹)، لمبتون (لمبتون، ۱۳۷۵: ۹) و آپتون (آپتون، ۱۳۶۱: ۱۰-۱۱) نیز

دیدگاه‌های مشابهی مطرح کرده و دوره قاجاریه را مرحله انتقال جامعه در حال گذار ایران از قرون وسطا به دوره مدرن دانسته‌اند.

۳. جنگ‌های ایران و روسیه

کسانی چون علی‌اکبر بی‌نا، فریدون آدمیت، حسین محبوبی اردکانی، حسن حلاج (حلاج، ۱۳۱۲: ۱۶۱)، جمشید بهنام و... جنگ‌های ایران و روسیه را مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرده‌اند. از این میان، محبوبی اردکانی و جمشید بهنام ایجاد روابط پیوسته و بی‌واسطه با غرب و افتادن ایران در دامن سیاست اروپایی و علی‌اکبر بی‌نا (بی‌نا، ۱۳۳۷: ۱/۱) قرار گرفتن ایران در در گردونه سیاست هراس‌انگیز جهانی را علت انتخاب این زمان به عنوان مبدأ تاریخ معاصر دانسته‌اند (محبوبی اردکانی، ۱/۴۹؛ بهنام، ۱۳۷۵: ۱۹).

طباطبائی، آدمیت (آدمیت، ۱۳۹۴: ۲۰)، فراستخواه (فراستخواه، ۱۳۷۳: ۳۳)، گودرزی (گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۱) و معتمد دزفولی (معتمد دزفولی، ۱۳۹۰: ۱-۲) جنگ‌های ایران و روسیه را سرآغاز خودآگاهی از وضعیت نابسامان کشور و آشنایی با تمدن غرب و ضرورت انجام اصلاحات دانسته‌اند. طباطبائی می‌نویسد، ژرفای بحرانی که از شکست ایران از روسیه در وجدان ایرانی ایجاد شد، آستانه دوران جدید و آغاز دوره‌ای نو در تاریخ ایران است. با ناپایدار شدن نشانه‌های بحران و تکوین آگاهی از آن، بحران «سده‌های میانه ایران» به پایان رسید و سده‌ای آغاز شد که دو وجه عمده آن نوسازی کشور و تجددخواهی در قلمرو اندیشه بود. سده‌ای که تا پیروز شدن مشروطه و پس از آن ادامه یافت (تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳: ۱۲/۲۴).

برخی از ایران‌شناسان غربی از جمله پیتر آوری، مبدأ تاریخ معاصر ایران را سال ۱۸۱۳ م/۱۲۲۸ ه. یعنی همزمان با امضای قرارداد گلستان دانسته‌اند. او می‌نویسد، شکست‌های ایران از روسیه مرحله تازه‌ای در تاریخ ایران گشود و ایران فشار سیاست بین‌المللی را احساس کرد (آوری، ۱۳۶۳: ۵۶-۵۷).

واقعیت این است که جنگ‌های ایران روسیه به عباس میرزا و قائم‌مقام‌ها نشان داد ایران در امور نظامی و فناوری به مراتب عقب‌تر از روسیه است. چنان‌که به چشم خود دیدند که ارتش روس بر پایه اصول و فنون فرماندهی جدید و نیز تجهیزات نظامی مدرن سامان

یافته است و ارتش ایران هنوز برپایه روش‌ها، اصول و فنون قدیم اداره می‌شود (قوزانلو، ۱۳۱۴: ۹۰-۹۲). در حوزه‌های غیرنظامی هم این عقب‌ماندگی احساس می‌شد. از همین رو، راه‌حل‌های صرفاً نظامی برای جبران شکست‌های ایران ناکافی می‌نمود.

۴. دوره ناصری مبدأ تاریخ جدید

نوسازی‌های گسترده کشور در دوره ناصرالدین شاه، برخی را واداشته است تا پادشاهی وی را سرآغاز دوره معاصر ایران بشمارند. مخبرالسلطنه می‌نویسد، «دوره ناصرالدین شاه بحبوحه اختلاط رسوم و عادات مشرق زمین و مغرب زمین بود» (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۷۵: ۹۶). درباره دوره ناصری دو دیدگاه وجود دارد: نخست، آغاز دوره معاصر و دوم، آغاز دوره انحطاط. مهرداد نورائی از هواداران گروه اول می‌نویسد، دوره معاصر ایران از دوره ناصری آغاز می‌شود. زیرا تا آغاز عهد ناصری بدیلی برای حکومت استبدادی تصور نمی‌شد، اما از آن پس شیوه سنتی کسب مشروعیت شاهان اعتبارش را از دست داد. تحت تأثیر ایده‌های عصر روشنگری و گسترش مناسبات تجاری با خارج از کشور، اقشار جدیدی پدید آمدند که موجودیت و نوع فعالیت آن‌ها موجب تغییر حکومت استبدادی و ایجاد حکومت قانون می‌شد (نورائی، ۱۳۹۴: ۵).

از گروه دوم می‌توان از ابراهیم تیموری یاد کرد که دوره سلطنت ناصرالدین شاه را «عصر بی‌خبری» و دوره فروغلتیدن ایران در سراشیبی تند انحطاط و فساد خوانده است. عصری که موجب چیرگی قدرت‌های خارجی بر ایران شد. به باور تیموری دوره ناصری مشحون از بی‌عدالتی است و حیات این مرد مجموعه‌ای است از اضداد (تیموری، ۱۳۳۲: ۱).

۵. انقلاب روسیه

مورخان مارکسیست روسی، انقلاب روسیه را مبدأ دوره معاصر ایران دانسته‌اند. به باور آن‌ها انقلاب سوسیالیستی روسیه، دگرگونی ژرفی در تاریخ جهان پدید آورد و ضربت نیرومندی به نظام امپریالیستی و مالکیت استعماری در همه‌جا از جمله ایران وارد کرد. انقلاب اکتبر مواضع مردم استعمارزده و اسیر امپریالیسم را در راه پیکار برای آزادی ملی، استوار ساخت و به دنبال آن دوره نوین تاریخ ایران آغاز شد (گرانوسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۴۲۴). با انقلاب روسیه و اهمیت یافتن موضوع ایران، تأسیس مراکز ایران‌شناسی در روسیه رو به‌فزونی نهاد و میدان وسیعی برای پژوهش همه‌جانبه تاریخ ایران به‌وجود آمد

(پطروشفسکی، ۱۳۵۹: ۳۲). ناگفته روشن است که این ایده محصول شرایط ایدئولوژیک شوروی است و به علت آن که رخدادهای یک کشور را مبدأ یک دوره تاریخی در کشوری دیگر می‌شمارد نه معقول است و نه واقعی.

۶. کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضاشاه

در دوره پهلوی بسیاری از سخنگویان دستگاه حکومتی کوشیدند، کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضاشاه را سرآغاز دوران مدرن / معاصر ایران و پایه‌گذاری «ایران نو» بنامند. آن‌ها دوره قاجار را به‌عنوان دوره وطن‌فروشی، دوره استیلای بیگانگان و دوره مخالفت با پیشرفت و اعتلای ایران خواندند و ادعا کردند که تنها رضاشاه توانست به این دوره شوربختی و انحطاط تاریخی پایان دهد (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۲۸-۲۹؛ میرخلف‌زاده، ۲۵۳۵: ۱۱۱).

ج. چرا رخدادهای یادشده سرآغاز تاریخ معاصر ایران نیست؟

از آنجاکه علت انتخاب صفویه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر با دوره‌های بعدی متفاوت است، ابتدا به نقد کوتاه این ایده پرداخته و سپس توضیح می‌دهیم که چرا نمی‌توان برآمدن حکومت قاجاریه، جنگ‌های ایران و روسیه، سلطنت ناصرالدین شاه، انقلاب روسیه، کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران دانست:

به باور نگارنده، تأکید بر حکومت صفویه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران، برخاسته از نگاهی سیاسی است و عمدتاً در پیوند با گفتمان شیعی انقلاب اسلامی قرار دارد. زیرا پیش از انقلاب هیچ‌یک از پژوهشگران چنین ایده‌ای را مطرح نکرده بودند. آنچه در این گفتمان بیش از همه بر آن تأکید می‌شود دو چیز است: نخست، تغییر امر مذهبی در ایران که نه‌صد سال پس از ساسانیان در چارچوب حاکمیت شیعی تحقق یافت و ایران را به پایگاهی برای حکمرانی نواب عام امام عصر (عج) در انقلاب اسلامی تبدیل کرد. دوم، تلاش صفویان برای تشکیل حکومتی متمرکز، مقتدر و فراگیر است که در چارچوب قلمرو تاریخی دوره ساسانی تبلور یافت. اما واقعیت این است که نه برآمدن صفویه یک تحول تمدنی بود و نه صفویان بنیان‌گذار یک تمدن نوین بودند تا ما را وارد دوره معاصر کنند. همه هنرها و صنایع دوره صفویه و اغلب هنرمندان و صنعت‌گران‌ش تربیت‌شدگان مستقیم مکتب هرات بودند که

در دوره شاه عباس به اوج خود رسید (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۲۸-۲۲۹). بی‌دلیل نبود که شمار عالمان و نیز آثار آن‌ها در نیمه نخست دوره صفویه بیشتر از نیمه دوم آن است. در این دوره بسیاری از دانشمندان و هنرمندان بازمانده از دوره تیموری که حاضر به تغییر مذهب نشدند به قتل رسیدند. دسته کوچکی به تغییر مذهب تن دادند و گروه بزرگی از آن‌ها از بیم جان از کشور گریختند یا منزوی شدند و دست از کار کشیدند (صفا، ۱۳۶۲: ۵/۲۷۹).

در دوره صفویه نه ایران در مدار تمدن جدید قرار گرفت و نه ایرانیان ماهیت و مناسبات دنیای جدید را که مبتنی بر انسان‌مداری، دین‌پیرایی، عقل‌گرایی و دنیاگرایی بود درک کردند. آنچه در این دوره رخ داد روابط پراکنده، موقت و پاره‌ای مبادله‌های بازرگانی با اروپا است. نخبگان و سیاست‌مداران ایرانی نه درکی از ماهیت جهان جدید پیدا کردند و نه اصلاحاتی در آن چارچوب صورت دادند. آن‌ها جز امر مذهبی و تغییر مناسبات دین و دولت، هیچ طرحی تازه و متفاوتی از دوره‌های تمدنی پیشین درنیفکندند. برعکس، چنان‌که شمیم به‌درستی گفته است، سیاست صفویه این بود که جامعه ایرانی را از تماس مستقیم با بیگانگان به‌ویژه اروپاییان دور نگاه دارد. این حکومت ترویج مذهب شیعه را به حدی رساند که ایرانیان نه تنها از زندگی با مسیحیان و اروپایی‌ها بلکه از عثمانیان مسلمان هم پرهیز داشتند (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۶۵-۳۶۶).

اما در نقد دوره‌های پساصفویه می‌توان دلایل زیر را اقامه کرد: نخست، نقطه مرکزی ایده‌های مطرح‌شده پساصفویه، نوسازی‌هایی است که در این دوره‌ها صورت گرفته است. درست است که نوسازی‌های ایران از دوره عباس‌میرزا آغاز شد و سپس در دوره امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله ادامه یافت و در دوره رضاشاه در سطح گسترده‌تری به اجرا درآمد، اما واقعیت این است که اصل نوسازی نمی‌تواند مبدأ یک دوره تاریخی باشد. پیش از این، در تاریخ ایران بارها نوسازی‌های مهمی صورت گرفته است اما هیچ‌یک از این نوسازی‌ها بر افق معرفتی تازه‌ای مبتنی نبوده‌اند که بتوانند جریان تاریخ ایران را تغییر دهند یا یک تغییر تمدنی را رقم بزنند. به بیان دیگر، این اصلاحات نه دوران‌ساز بودند و نه نویدهندگذار ایران به مرحله تاریخی و تمدنی تازه‌ای. این نوسازی‌ها عمدتاً اقتدارگرا، آمرانه و از بالا بودند و در حقیقت، گزینشی ناقص از نوسازی‌های غربی محسوب می‌شدند. همین گزینش

ناقص موجب بروز تناقض‌های بزرگ‌تری بود که جامعه را از حالت توازن و تعادل خارج می‌کرد. یکی از نتایج چنین وضعیت‌هایی بروز انقلاب مشروطه و سپس انقلاب اسلامی بود.

دوم، غایت آمال اصلاح‌گران دیوان‌سالار دوره قاجار و رضاشاه، تقویت نظام سلطنت و افزایش کارآمدی‌های شاهان اقتدارگرا بود و اساساً بر نظامی مردم‌سالار که بارزترین ویژگی زیست‌سیاسی در جهان مدرن است مبتنی نبود. حکومت پهلوی که در پی تجربه مشروطیت ظهور یافت بر نفی آرمان‌های دموکراتیک مشروطه و تقویت مبانی سلطنت پهلوی در چارچوب گسترش ایدئولوژی «پهلویسم»^۱ (هنرمند، ۱۳۴۵: ۴۵) و احیای پادشاهی باستانی استوار بود که اساساً به دوره پیشامدرن تعلق داشت.

سوم، نوسازی‌هایی از نوع اصلاحات عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار و رضاشاه، لازمه زیستن در دنیای جدید بود که حتی دیکتاتورترین حکمرانان و خودکامه‌ترین نوع حکومت‌ها برای تداوم حیات خود به‌ویژه برای اداره بهتر امور و گسترش سلطه سیاسی‌شان ناگزیر از انجام آن بودند. از همین رو مفاهیمی چون «سلطنت منظم»، سلطنت مطلقه منتظم، استبداد روشنگرانه، استبداد منور، دیکتاتوری مصلح، نوسازی‌های آمرانه و اصلاحات از بالا و ... که پیرامون تلاش‌های آن‌ها شکل گرفته است اساساً نمی‌توانست موجب دولت مدرن باشد. حتی از این منظر، حکومت پهلوی نوعی بازگشت به عقب و به‌ویژه به دوره پیشامشروطه بود، زیرا حکومتی واپس‌گرا و در تضاد با حاکمیت مردم پدید آورد.

چهارم، تا پیش از دوره مشروطه نه دامنۀ اصلاحات و تغییرات مدرن در حدی بود که در شیوه زیست و تفکر مردم ایران تحول معناداری پدید آورد و نه هنوز اندیشمندان و نخبگان ایرانی به روایت‌های دست‌اولی از مفاهیم و مقوله‌های تمدن جدید دسترسی داشتند، اطلاعات آن‌ها عمدتاً از رهگذر روزنامه‌ها یا منابع دست دوم فراهم آمده بود (قادری، ۱۳۷۸: ۲۰۹-۲۱۰). تنها پس از مشروطه بود که دامنۀ تغییرات و اصلاحات افزایش یافت و هم بسیاری از اندیشمندان و سیاست‌مداران اصلاح‌گر ایرانی با مبانی فلسفی و معرفتی و تحولات غرب از انقلاب صنعتی تا تغییرات اجتماعی آن آشنا شدند.

۱. نظریه‌پردازان پهلویسم نابخردانه می‌کوشیدند در فضای دوقطبی جنگ سرد آن را در برابر کمونیسم شرقی و لیبرالیسم غربی به‌عنوان یک ایدئولوژی ایرانی مطرح کنند (بنگرید به هنرمند، ۱۳۴۵).

پنجم، دموکراسی تصویرگر آزادی انسان از زندان جهل، زندان وابستگی، زندان سنت و حق الهی حکمرانی است که می‌کوشد جامعه را از بند قدرت‌های مطلق، مذاهب و ایدئولوژی‌های دولتی آزاد کند (تورن، ۱۳۹۹: ۱۹). دموکراسی فراهم آوردنده چارچوبی نهادهی است که اصلاح بدون خشونت و نیز کاربرد عقل در امور سیاسی را شدنی می‌کند (پوپر، ۱۳۷۶: ۱/۲۳) که در آن نزاع‌ها به شیوه عقلایی‌تر پایان یابند. آرمان‌های انقلاب مشروطه ایران چیزی جز این نبود و اصلاحات مشروطه‌خواهان در همین چارچوب صورت می‌گرفت. زیرا بر تحقق اراده ملت مبتنی بود نه تحقق اراده شاه. همچنین حیات مشروطه هرگز در گرو اصلاحات نبود بلکه اصلاحات در شکل متنوع و متکثرش دستاورد طبیعی مشروطه به شمار می‌آمد.

د. انقلاب مشروطه مبدأ تاریخ معاصر و چرخشگاه بزرگ در تاریخ ایران

آغاز هر دوره تاریخی با یک چرخشگاه یا رخداد بزرگ همراه است که همچون خط جداگر عمل می‌کند. انقلاب‌های مهم معمولاً هم سرآغاز راهی تازه بوده‌اند و هم خط جداگر و هم عامل گسست از وضعیت گذشته. در ایران، انقلاب مشروطه به دلایلی که خواهیم گفت یگانه رویدادی بود که پیام‌آور دگرگونی‌های گسترده جامعه ایران در میدان‌های مختلف در افق مدرن بود؛ زیرا با ایجاد یک گسست تاریخی بزرگ، نقش خط جداگر را ایفا کرد. بنابراین، جفاست اگر این انقلاب را تا سرحد یک «فصل تازه» و یا یک «نقطه عطف» در حیات ایرانیان تنزل دهیم؛ زیرا همان‌گونه که رحمانیان گفته است، ایران را وارد دوران جدید تاریخ خود کرد که با دوره‌های پیشین تفاوت بنیادین داشت (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳). از همین رو، برخی آن را قیام بزرگ ایرانی و یا رستاخیز ملی دانسته‌اند که تاریخ ایران بعد از اسلام را به دو دوره پیش و پس از مشروطیت تقسیم کرده است (شارقی و دیگران، ۱۳۵۳: ۲). برخی نیز آن را چرخشگاه بزرگ ایرانیان در سیاست، فرهنگ، جهان‌شناسی، ادبیات، روزنامه‌نگاری، کشورداری و حتی در دین‌شناسی و پژوهش‌های علمی دانسته‌اند (ملکی، ۱۳۹۳: ۱۳).

مشروطه ایران زمانی آغاز شد که در قاره آسیا به استثنای ژاپن همه‌جا یا حکومت مطلقه فردی برقرار بود و یا سلطه استعمار (شمیم، ۱۳۷۲: ۴۲۵-۴۲۶). مشروطه ادامه جنبش‌های

مشروطه‌گری کشورهای اروپایی و ژاپن بود و زیر تأثیر آن قرار داشت (حائری، ۱۳۶۸: ۱۴۵). به تعبیر تکمیل همایون، مشروطه نشان داد که ایرانیان همان‌گونه که در تاریخ خود توانسته بودند بسیاری از عناصر فرهنگی قوم‌ها و ملت‌های دیگر جهان را بپذیرند و هضم کنند، مشروطه را نیز حرکت درون‌زای جامعه خود به شمار آوردند (گروه نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۷). آزادی و استقلال دو خواسته تاریخی ایرانیان بود که انقلاب مشروطه آن را در جامعه ایران طرح کرد و به‌عنوان میراثی برای جنبش‌های پس از خود به یادگار گذاشت (گروه نویسندگان، ۱۳۸۲: ۲۰). با عنایت به آنچه گفته شد، نگارنده به دلایل زیر انقلاب مشروطه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران می‌شمارد و معتقد است هیچ رخداد دیگری قادر نیست جانشین آن شود:

۱. مشروطیت آغاز راهی تازه برای سامان سیاسی

مشروطه‌خواهان جایگاه، نقش، اهمیت و کارکردهای شاه را کاهش دادند. این اقدام با توجه به آن‌که شاه سایه خدا و نشانه او در زمین، قبله عالم، مالک گردن‌ها و مظهر قانون قلمداد می‌شد و در جهانی که به تعبیر درویش تعداد فرمان‌روایانی که به اندازه شاه ایران اختیارات مطلق داشتند بسیار اندک بود (درویش، ۱۳۶۷: ۱۸۱)، اقدامی شگرف و شگفتی‌آفرین است. مشروطه‌خواهان نقش‌های شاه را به ملت انتقال دادند و این امر که در قانون اساسی و نهادهای مشروطه از جمله در مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی تحقق یافت شاهکار مشروطیت است. به تعبیر پورحسین، مشروطیت عظمت تاریخی شاهنشاه را به انقیاد ملت درآورد به همین دلیل مشروطیت مهم‌ترین رخداد سده بیستم ایران در پیشبرد اندیشه‌های نوگرایانه است (پورحسین خونیق، ۱۳۹۴: ۱۵). همین تغییر هسته مرکزی قدرت از نظم شاهنشاهی خودکامه به سوی جامعه ایران و اراده ملت مهم‌ترین چرخش در تاریخ ایران بود.

بنابراین، مشروطه تاریخ ایران را در مسیر اصلی خود یعنی حکومت قانون قرار داد. حاکمیت قانون مهم‌ترین تدبیر بشر برای جلوگیری از خودکامگی و فساد سیاسی و اقتصادی است زیرا انسان‌ها را به جای پیروی از خواسته‌های هم‌نوعانشان، به هواداری از قواعد کلی و جهان‌شمول می‌کشاند که مبتنی بر حقوق اساسی و بر پایه حفظ آزادی‌ها و حقوق مردم

است و ناشی از اراده هیچ بازیکنی نیست، و صرفاً تابع مصلحت و منافع عمومی است (طیبیان و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲۴-۲۲۵).

۲. ایجاد ملت و هویت نوین ایرانی

به جز مشروطه هیچ رخداد دیگری قادر نبود رعایای ایران را به ملت و جامعه شبن-رمگی را به جامعه شهروند قانون‌مدار تبدیل کند و یا ایرانیان را از نظام هویتی قدیم به‌سوی نظام هویتی جدید بر پایه نهادهای مدرن سوق دهد. مشروطیت ملتی تازه بر فراز هویت‌های قومی، مذهبی و زبانی پدید آورد و اتحادی استوار از همه ایرانیان در برابر خودکامگی ایجاد کرد. مشروطه ارزش‌های بومی و آرمان‌های ملی و مدرن را با هم درآمیخت تا جایگاه افراد ایرانی و حاکمیت ملت ایران، تقویت شود. بنابراین، مشروطه سرآغاز شکل‌گیری ناسیونالیسم دموکراتیک ایران بود تا تبلور درخشانی از آرزوهای ملی ایرانیان باشد. حال آن‌که ناسیونالیسم رضاشاه، ماهیتی گذشته‌گرا، باستان‌نگر و خصلتی اقتدارآمیز و غیردموکراتیک داشت و اصلاحات آمرانه رضاشاه به افزایش تنش‌ها و تعارض‌های قومی انجامید.

۳. مشروطه و امر دینی؛ از رهبری مذهبی تا دین‌جداگری

یکی از مشکلات تاریخی ایران اندیشه پیوند زمامداران با آسمان است که نه تنها در دوره باستان بلکه پس از اسلام در اندیشه امامت و ولایت دینی تداوم یافته و با ایده ظل‌اللهی به هم آمیخته است. کار بزرگ مشروطه این بود که علمای شیعه را واداشت تا از منظرهای گوناگون به مقوله حکومت و اداره جامعه بنگرند. ضرورت سازگار کردن احکام دینی با حقوق مردم در قانون اساسی، محدود کردن اختیارات دولت، نظارت بشری بر عملکرد حکومت، پذیرفتن آزادی‌های سیاسی و برابری همه شهروندان در برابر قانون، لزوم رجوع به رأی اکثریت و مانند آن، به‌رغم دیدگاه‌های روحانیان ناموافق، به رسمیت شناخته شد. درنتیجه، مشروطیت موجود با برخی از اصول اسلامی در متمم قانون اساسی در هم آمیخت.

با مشروطیت بازسازی فکر دینی، در مسیر تازه‌ای افتاد و موجب زایش اصلاح‌طلبی

دینی، نبرد با خرافه‌ها و گسترش اندیشه دین‌جداگری شد. تفسیرهای جدید از متن‌های کهن موجب ظهور نگرش‌های آزادی‌محور، ملیت‌محور و عدالت‌محور از متن‌های دینی شد (قربشی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶). هم روشنفکران و هم روحانیان مشروطه‌خواه، اندیشه‌هایی علیه طرح قدسی‌سازی مطرح کردند. بارزترین نمونه چنین طرحی، مرام‌نامه حزب دموکرات است که ایده دین‌جداگری را به روشن‌ترین شکل با عنوان «انفکاک قوه روحانی از قوه سیاسی» بازتاب داد.

۴. ظهور انسان مدرن ایرانی

مشروطیت با دگرگونی و تغییراتی که به ارمغان آورد انسان ایرانی را واداشت تا تعریفی تازه از خود، جامعه، سیاست، دیانت و تاریخ ارائه کند و دریابد که جامعه تنها با کنش و اندیشه انسان ساخته می‌شود. اگر در روزگاران پیشین به‌ویژه در دوره‌های هجوم، بی‌ثباتی و وحشت، تفکر سرنوشت‌گرایی و تسلیم قضا و قدر بودن و چشم به راه قهرمانان و حرکت‌های منجیانه دوختن، ویژگی انسان ایرانی پیشامدرن بود، مشروطیت انسان ایرانی را بر سرنوشتش حاکم ساخت و او را متوجه حقوق فردی و اجتماعی‌اش کرد و با تغییر ساختار سیاسی، فرصت و امکان دسترسی به آن را فراهم آورد. در ادبیات سیاسی مشروطیت نگرش تسلیم‌جویانه به سرنوشت زیر سؤال رفت و انسانی نواندیش و تحول‌خواه جانشین آن شد که چشم به افق مدرن دوخته بود.

درمجموع، زن ایرانی پیش از مشروطه در بی‌خبری از حقوق خود می‌زیست. نه از هویت خود و نه از وظایف انسانی‌اش آگاهی داشت. اما مشروطه میدان تازه‌ای برای زنان ایرانی گشود تا در جهت تحقق برخی از خواسته‌های تاریخی و انکارشده خود تلاش کنند. مشروطیت به زنان فرصت داد تا با تشکیل انجمن‌ها و انتشار مجله‌ها و تأسیس مدرسه‌های نوین برای آگاهی بخشی به هم‌نوعان خود فعالیت کنند و نخستین رخنه‌ها را در ساختار مردسالارانه فرهنگ ایران پدید آورند. چنان‌که اصل ۸ متمم قانون اساسی همه ایرانیان را بدون قید زن و مرد در برابر قانون مساوی دانست و اصل‌های ۱۸ و ۱۹ متمم نیز آزادی تحصیل و تعلیم و تربیت را برای همه ایرانیان لازم شمرد. ناگفته روشن است که تا رسیدن به حق رأی زنان و برابری کامل، راهی دراز در پیش است؛ زیرا دامنه تنگناها و دشواری‌های

حقوقی و اجتماعی و مذهبی فعالیت زنان تا امروز مانع از تغییر آسان این وضعیت بوده است.

۵. انقلاب مشروطه و چرخش فرهنگی و زبانی

برخورد اندیشه‌ها، آزادی بیان و قلم، ظهور ادبیات و زبان تازه موجب انتشار انفجارگونه آثار گوناگون شد که به باور این جانب به یک چرخش فرهنگی و زبانی بزرگ در ایران انجامید. نثر و شعر به زبان عام‌فهم و عمومی نزدیک شدند. با انتشار انبوهی از متن‌های فرهنگی، ادبی، تاریخی با جهت‌گیری‌های متفاوت، تحول بزرگی رقم خورد. در همین فضا، برخی نویسندگان از ضرورت یک انقلاب ادبی سخن راندند تا بتوانند انقلاب فکری و سیاسی را تکمیل کنند. ایده اصلی این بود که ادبیات فارسی، به ابزار آگاهی‌بخش، رهایی‌گر و بیان‌کننده دردها و ناکامی‌های آن روز کشور تبدیل شود. درهم‌شکستن قالب‌های ناکارآمد شعر کهن موجب شد تا شعر از خدمت‌گزار ارباب قدرت به ابزار مبارزه و آزادی‌خواهی تبدیل شود و از دربارها به متن زندگی اجتماعی بیاید و گام به کوچه و بازار نهد و مشحون از فریاد و مبارزه شود. به همین سبب، پس از مشروطه ادبیاتی نو شکل گرفت. مهم‌ترین مسائل علوم انسانی چون: وطن، آزادی، قانون، فرهنگ نو، تعلیم و تربیت جدید، بیداری مردم، ملت‌خواهی، استعمارستیزی، انتقاد از نارسایی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی-اقتصادی، دفاع از دانش‌های نوین و حقوق زنان، مبارزه با خرافه‌های مذهبی، اصلاحات اجتماعی و... وارد فضای عمومی شدند و در کانون توجه قرار گرفتند.

نتیجه‌گیری

باید بین مدرن شدن و مدرن بودن تمایز قائل شد. از نگاه نگارنده، ایرانیان از زمان جنگ با روسیه در مسیر مدرن شدن قرار گرفتند اما پس از مشروطه، این مسیر به یک جریان عمومی، فراگیر و نهادینه تبدیل شد و از سطح نظر، وارد مرحله عمل شد. روشن است که جامعه عهد مشروطه به جامعه‌های مدرن اروپایی که از مدار خودکامگی گذر کرده و ساختار اجتماعی-اقتصادی متناسب با دوره مدرن را یافته بودند، شباهتی نداشت. به بیان دیگر، مدعی نیستیم که ما با مشروطه، مدرن شدیم بلکه مشروطیت برآیند تحولات پرشتاب جامعه ایران در مواجهه با مدرنیته و نشانگر درک وضعیت جهان و جایگاه ایران در تمدن جدید بود. با مشروطه، مدرن شدن و بازخوانی سنت سرعت گرفت و برخی از زمینه‌های ظهور انسان مدرن ایرانی فراهم آمد. مشروطه از یک سو، مسئله‌های تاریخی جامعه ایران را

آشکار ساخت و از دیگر سو، روح ایرانی را که در خواب جزم‌گرایانه‌ای فرورفته بود بیدار کرد و به مشارکت در تاریخ جهان برانگیخت. به همین دلایل انقلاب مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ماست.

ایرانیان با مشروطه، قدم در تاریخ معاصرشان گذاشتند که نتیجه آن سهمیم شدن در میراث مدرنیته و کُنشگری در جهان مدرن بود. این البته راهی دشوار و ناهموار بود که می‌بایست پله‌به‌پله پیموده شود تا سرانجام به نظامی دموکراتیک و ساختن ایران مدرن منتهی گردد. بنابراین، خطاست اگر تصور کنیم انقلاب مشروطه به پایان راه رسیده است. مشروطه سرآغاز یک راه ناتمام است راهی برای اصلاح و تغییر در همه حوزه‌ها و عرصه‌ها. در نتیجه، این واقعیت تلخ که دولت‌های خودکامه دستاوردهای مشروطه را نابوده یا ناکارآمد کرده‌اند چیزی از ارزش و جایگاه آن انقلاب به‌عنوان یک چرخشگاه تاریخی نمی‌کاهد؛ زیرا در تاریخ ایران مشروطه تنها رخدادی بود که می‌توانست سرآغاز دگرگونی‌های گسترده و اصلاحات عمیق و همه‌جانبه باشد. مشروطه منادی مدرنیته ایرانی و راه خاص ایرانیان برای زیستن در جهان مدرن بود که می‌توانست فراتر از دوگانه‌های خشونت‌آمیز و آشتی‌ناپذیر سنت و مدرنیته، ایرانیان را در مسیر پیوند سنت‌ها و میراث تاریخی کشور با تمدن جدید قرار دهد.

اما آنچه روشن است این است که نمی‌توان با امر و نهی، حاکمیت دموکراتیک ایجاد کرد و یا یک‌باره مدرن شد. دموکراسی هرگز مانند شیر یا چرخ‌دنده نیست که بتوان در هریک از مراحل توسعه آن را وارد کرد. تحقق کامل آرمان‌های مشروطه در ایران همچون همه‌جای دیگر دنیا از جمله در اروپا و آمریکا که با بحران‌های نازیسم، فاشیسم و کمونیسم مواجه بوده‌اند، تداومی آمیخته با بحران دارد که باید به تدریج فراهم شود.

منابع

کتاب‌ها

- آپتون، جوزف. ام. (۱۳۶۱)، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، به اهتمام ابراهیم اشک‌شرین، تهران، نشر گستره.
- آژبورن، پیتر (۱۳۸۰)، *مدرنیته: گذار از گذشته به حال*، از مجموعه مقاله‌های مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان.
- آوری، پیتر (۱۳۶۳)، *تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار*، تهران، روزنامه ایران.
- اونز، مری (۱۳۹۳)، *تکوین جهان مدرن*، ترجمه محمد نبوی، تهران، آگاه.
- باومن، زیگموند (۱۳۸۰)، *مدرنیته، از مجموعه مقاله‌های مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، فرزانه روز.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۳۷)، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۲)، *عصر انقلاب دموکراتیک (تاریخ سیاسی اروپا و آمریکا از ۱۷۶۰ تا ۱۸۰۰)*، ترجمه حسن فرهودی، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۹)، *ایران‌شناسی در شوروی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.
- پوپر، کارل (۱۳۷۶)، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، ج ۱، تهران، نشر گفتاری.
- پورحسین خونیق، ابراهیم (۱۳۹۴)، *مشروطه به بیان تصویر*، تهران، نشر اختر.

- تاریخ جامع ایران (۱۳۹۳)، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۱۲، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۱)، *خاستگاه تاریخی ایل قاجار*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۹)، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران، ثالث.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۳۲)، *عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*، تهران، اقبال.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰)، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸)، *ایران و جهان اسلام: پژوهش‌هایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- حلاج، حسن (۱۳۱۲)، *تاریخ نهضت ایران*، تهران، سلیمی.
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۷)، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم، چاپ سوم، تهران، شباویز.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱)، *ایران بین دو کودتا (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*، تهران، سمت.
- شارق، حمدالله و دیگران (۱۳۵۳)، *سیری در تاریخ فرهنگ ایران*، اصفهان، ثقفی.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، ابن‌سینا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، تهران، کاویان.
- طبری، احسان (بی‌تا)، *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران*، تهران، بی‌نا.
- طبیبیان، محمد و دیگران (۱۳۹۱)، *اندیشه آزادی (نگاهی از منظر اقتصاد سیاسی به تجربه ایران معاصر)*، تهران، دنیای اقتصاد.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۳)، *سراغ‌غاز نواندیشی معاصر (دینی و غیردینی)*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- قادری، حاتم (۱۳۷۸)، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۴۵)، *ایران امروز: بررسی‌هایی درباره فرهنگ ملی ایران*، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر.
- قریشی، فردین (۱۳۸۴)، *بازسازی اندیشه دینی در ایران*، تهران، قصیده‌سرا.
- قوزانلو، جمیل (۱۳۱۴)، *جنگ‌های ایران و روس ۲۸-۱۸۲۷*، تهران، طلوع.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۱)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵)*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- گرانوسکی و دیگران (۱۳۵۹)، *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، پویش.
- گروه نویسندگان (۱۳۸۲)، *انقلاب مشروطیت*، ترجمه پیمان متین، با مقدمه ناصر تکمیل همایون، تهران، امیرکبیر.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *تجدد ناتمام روشنفکران ایران*، تهران، اختران.
- لمبتون، آ. ک. س (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، ترجمه و گفتاری درباب ایران‌شناسی، سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرداد.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- معتمد دزفولی، فرامرز (۱۳۹۰)، *تاریخ اندیشه جدید ایرانی: سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ*، تهران، دفتر اول.
- ملکی، ابراهیم (۱۳۹۳)، *شهادی روحانی مشروطه*، تهران، نشر علم.
- منوچهر هنرمند (۱۳۴۵)، *پهلویسم مکتب نو*، تهران، چاپ گیلان.
- میرخلفزاده، حسین (۲۵۳۵)، *سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران از منشور کوروش تا منشور شاهنشاه آریامهر*، تهران، اقبال.

- نجفی، موسی (۱۳۹۱)، *فلسفه تجدد در ایران*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، تهران، فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۸)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در درهٔ معاصر (مجلد اول از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با روسیه)*، ج ۱، تهران، بنیاد.
- نورائی، مهرداد (۱۳۹۴)، *انقلاب مشروطه ایران و انقلاب کبیر فرانسه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵)، *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، معین.
- هینس، والتر (۱۳۶۲)، *تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آقی قوبینلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۶۳)، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.

مقاله‌ها

- جعفریان، رسول «مدخلی بر تاریخ معاصر ایران (سخنرانی حجت الاسلام رسول جعفریان)»، *تاریخ معاصر ایران*، شماره ۱، ۱۳۷۶.

مجموعه مقاله‌ها

- خاتمی، محمد (۱۳۸۴)، «بزرگداشت انقلاب مشروطه»، *مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش بزرگداشت مشروطه*، تبریز، ستوده.

منابع انگلیسی

- J.M. Roberts, (1980), *The pelican history of the world*, penguin, New York.
- Abbas Amanat, (2017), *Iran A Modern History*, Yale University Press, New Haven & London.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ودو، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۷۱-۱۴۷
مقاله پژوهشی (DOI): 10.22034/JIIPH.2022.43929.2158 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۰۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰

عملکرد حکومت صفویه پیرامون کانون‌ها و مراکز شکل‌گیری افکار عمومی

علی منوچهری^۱

علیرضا کریمی^۲

علی مقصود صادقی^۳

چکیده

افکار عمومی هرچند پدیده‌ای کهن است، اما مصطلح شدن آن به این نام و سپس بررسی علمی آن در دوران معاصر اتفاق افتاده است و در روزگاران پیشین به صورت علمی امروزی رایج و موردنظر نبود اما واقعیت افکار عمومی، فارغ از این که چه نامی بر آن بگذاریم، چون بر مبنای وجود عامه مردم شکل می‌گیرد همیشه در جامعه ایران وجود داشته است. تصور تاریخی‌ای که از حکومت‌های استبدادی پیشامدرن وجود دارد این است که مردم در نزد آن‌ها به عنوان اساس تشکیل افکار عمومی از هیچ جایگاه و اهمیتی برخوردار نبوده‌اند و بنابراین حکومت هیچ گونه تلاشی در راستای اغنای افکار عمومی و توجه به کانون‌های شکل‌گیری آن نداشته است. در دوره صفوی اماکن سنتی تجمع مردم و شکل‌گیری افکار عمومی بازمانده از ادوار گذشته مانند مساجد و میادین وجود داشتند. در کنار این دو، مکان تازه شکل‌گرفته قهوه‌خانه و کارکرد متفاوت آن نیز حکومت را واداشته بود تا در مواجهه با آن‌ها راهکارهای متفاوتی در نظر بگیرد. علاوه بر این حکومت صفویه

alimanoochehri77@yahoo.com

alireza.karimi46@gmail.com

m_sadeghi@modares.ac.ir

۱. دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تبریز، ایران

۲. دانشیار دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس تهران، ایران

نیازمند ترویج بنیادین تشیع و ایدئولوژی حکومتی خود نیز بود. در اینجا پرسشی که مطرح می‌شود این است که عملکرد حکومت صفویه در مواجهه با شرایط مذکور چگونه بود؟ پژوهش پیش رو بر آن است تا با ابتدا بر روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای رویکرد و عملکرد حکومت صفویه را در راستای نظارت و کنترل کانون‌های شکل‌گیری افکار عمومی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حکومت صفویه به‌عنوان یک حکومت استبدادی پیشامدرن در طول دوران قدرت خود ضمن توجه به افکار عمومی جامعه خود، بر آن بوده است تا مراکز و کانون‌های شکل‌گیری و جهت‌دهی افکار عمومی را تحت کنترل و نظارت خود قرار دهد. برخی از مکان‌های تجمع مردم مانند مساجد و میادین که از قبل وجود داشته و نیز قهوه‌خانه‌ها را که پدیده‌ای نوظهور به‌شمار می‌رفته است، به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت کنترل و نظارت خود داشته و از برخی نهادها چون مدارس نیز در راستای گسترش و تقویت ایدئولوژی خود استفاده می‌کرده است.

واژگان کلیدی: صفویه، افکار عمومی، مسجد، مدرسه، قهوه‌خانه، میدان.

The Safavid government's actions around the centers of formation of public opinion

Ali Manoochehri^۱

Alireza Karami^۲

Ali Magsoud Sadeghi^۳

Abstract

Public Opinion, which is a literal translation of the English Public Opinion, is an ancient phenomenon, but its terminology and subsequent scientific study occurred in modern times and in the old days it was not common and desired scientifically today but the reality of public opinion, regardless of what name we put on it Because it is based on the popular existence of the people, it has always existed in Iranian society. The historical notion of pre-modern authoritarian regimes is that the people did not have any status or importance as the basis for forming public opinion, and therefore the government made no effort to enrich public opinion and It did not the pay attention to the centers of formation. The question that arises here is what was the action of the Safavid government in the face of these conditions? The present study intends to study and study the approach and performance of the Safavid government in order to monitor and control the centers of formation of public opinion, based on the descriptive-analytical method and relying on library resources. ndings show that the Safavid government as a pre-modern authoritarian government during its rule, while paying attention to the public opinion of its society, has sought to control and monitor the centers and centers of formation and orientation of public opinion. Put yourself. Some places of gathering, such as mosques, pre-existing squares, and coffee shops, which were considered an emerging phenomenon, were directly and indirectly controlled and supervised by Some institutions, such as schools, have used it to spread and strengthen their ideology.

Keywords: Safavid, public opinion, mosque, school, coffee house, square.

1. PhD in Iranian Islamic History, University of Tabriz, Iran alimanoochehri77@yahoo.com

2. Associate Professor, University of Tabriz, Iran (corresponding author)

alireza.karimi46@gmail.com

3. Associate Professor, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran sadeghimage@yahoo.com

مقدمه

دوره صفویه یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی ایران محسوب می‌شود که شرایط تاریخی شکل‌گرفته در آن مقطع، شالوده و بنیان تحولات تاریخی کشور حتی تا دوران حاضر را به خود اختصاص داده است. در این دوره متون تاریخ فراوانی که عمدتاً محور آن‌ها تاریخ سیاسی است، به نگارش درآمده است. تاریخ اجتماعی و توجه به مردم در متون تاریخ‌نگاری حتی تا دوره قاجار، بسیار اندک محل توجه مورخان و تاریخ‌نگاران ایران بوده است؛ بنابراین استخراج تاریخ اجتماعی از دل این منابع مستلزم واکاوی دقیق و تحلیل موشکافانه متون مندرج آن‌هاست. افکار عمومی نیز یکی از بارزترین مصادیق تاریخ اجتماعی به‌شمار می‌رود. پیرامون کاربرد این مفهوم مدرن برای جامعه عصر صفوی به‌عنوان یکی از جوامع پیشامدرن تاریخ ایران باید گفت که استفاده از مفاهیم و اصطلاحات مدرن با توجه به شرایط تاریخی حاکم بر آن دوره را می‌توان امکان‌پذیر دانست. این امر مستلزم حک و اصلاح این مفاهیم با توجه به زمینه تاریخی به کارگیری آن‌ها در دوره‌های پیشامدرن است. پایه و مبنای شکل‌گیری این افکار عمومی در هر دوره تاریخی توده عادی مردم به‌شمار می‌روند. افکار عمومی به‌عنوان مفهومی شکل‌گرفته در دوره مدرن و توجه به آن به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی شکل‌دهنده دموکراسی شاید در بررسی‌های تاریخ‌نگارانه امری بدیهی به‌شمار آید اما کاربرد این مفهوم جهت ارزیابی رویکرد یک حکومت نسبت به مردم در دوره پیشامدرن کمتر مورد استفاده قرار گرفته است. در این پژوهش منظور از افکار عمومی، حوزه عموم یا مردمی است که در جامعه زندگی می‌کرده‌اند. چون حوزه عمومی بستری برای پیدایش و شکل‌گیری افکار عمومی است لذا این نوشتار با آگاهی از رویکرد نظری حوزه یورگن هابرماس آلمانی پیرامون حوزه عمومی، سعی داشته با نگاهی بومی و مبتنی بر توصیف و تحلیل داده‌های تاریخی عملکرد حکومت صفویه در زمینه توجه به افکار عمومی را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. هابرماس در کتاب خود، دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، بیان می‌دارد که حکومت و کلیسا در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به بازنمایی عمومی خود در مقابل مردم می‌پرداختند اما یا این وجود نتوانستند مانع شکل‌گیری اقتدار عمومی شوند. وی تاریخ تشکیل حیطه اقتدار عمومی شهری در غرب قرن هفدهم را پر شدن جای خالی عرصه‌های جولانگاه افکار عمومی با

«جمعیت فرهیخته» برآمده از اماکن و محافل عمومی چون کافه‌ها، سالن‌ها و سایر محفل‌های تجمع مردم بیان می‌کند. از منظر وی جمعیت فرهیخته و روشنفکر شکل‌گرفته در نتیجه رشد و گسترش این چنین نهادهایی، شرایط تبدیل حوزه عمومی به اقتدار عمومی را فراهم کردند.^۱ شرایطی که تا اندازه‌ای در ایران عصر صفوی نیز فراهم شد. در دوره صفویه که هنوز رسانه‌های گروهی و جمعی به شکل امروزی وجود نداشت، افکار عمومی چنانچه حول یک محور یا موضوع شکل‌گرفته و به وحدت می‌گرایید، تنها از طریق دهان، چشم و گوش امکان گسترش یافتن پیدا می‌کرد و چندین ماه طول می‌کشید تا خبر یا واقعه‌ای گسترش عمومی پیدا کند. از این رو افکار عمومی جز در محیط‌های بسته مانند روستا، بازار و یا محله که در آن‌ها ارتباط سریعاً برقرار می‌شد، امکان تجسم نمی‌یافت. افراد نیاز بود تا از خانه‌های مسکونی خود خارج شده و با یکدیگر در مکان‌های عمومی سستی چون مسجد، میدان شهر یا مکان‌های تازه‌شکل‌گرفته‌ای مانند قهوه‌خانه‌ها تماس برقرار کرده و بدین طریق از جریان وقایع اتفاق افتاده یا خبرهای روز آگاهی پیدا کنند؛ بنابراین مردم می‌توانستند به نوعی از اخبار و تغییر و تحولات رخ داده در سطح جامعه با خبر شده و نوعی آگاهی در بین افکار عمومی جامعه شکل بگیرد. حکومت صفوی نمی‌توانست این موضوع را نادیده بگیرد و بدین سبب ناچار بود رویکردهای متفاوتی در مواجهه با افکار عمومی جامعه و کانون‌های شکل‌گیری آن اتخاذ کند. پرسشی که این پژوهش مدنظر خود قرار داده، این است که عملکرد حکومت صفویه در مواجهه با کانون‌های مذکور چگونه مانع شکل‌گیری نوعی افکار عمومی شده و نیز این که حکومت چه رویکردهایی را در زمینه کنترل و نظارت بر افکار عمومی جامعه در راستای تحقق اهداف خود اتخاذ کرد؟

فرضیه مطرح‌شده در مقاله بر این قرار است که در دوره صفویه اگرچه مردم به دلیل سواد اندک و دانش پایین در سطح عمومی به‌مانند افراد جامعه امروزی ذهنیتی نسبت به جایگاه خود در ارتباط با ساختار قدرت نداشتند، اما حکومتی مانند صفویه به این واقعیت آگاه بود که برای برقراری حکومت مرکزی باید به مؤلفه کسب مشروعیت و مقبولیت در نزد توده مردم و نیز فراهم کردن شرایط تداوم حاکمیت خویش، باید افکار و اندیشه آن‌ها را با اهداف

۱. نگاه کنید به: هابرماس، یورگن (۱۳۸۳)، *دگرگونی ساختار حوزه عمومی*، ترجمه جمال محمدی، تهران، نشر افکار، صص ۵۳-۸۹.

و ایدئولوژی ساختار قدرت همسو سازد. از این رو کانون‌ها و مراکزی را که مرجع شکل‌گیری و اشاعه نظرات مردمی و ایجاد نوعی افکار عمومی بود، مورد توجه قرار داد. از جمله این کانون‌ها، مکان تازه‌شکل‌گرفته قهوه‌خانه و افزون بر آن دیگر مکان‌های سنتی تجمع مردم یعنی مساجد و میدان‌های اصلی شهرها به‌شمار می‌رفت. علاوه بر کانون‌های مذکور، حکومت بایسته بود به نهادهایی چون مدارس در راستای تقویت ایدئولوژی خود نیز توجه داشته باشد. برای نیل به این مقصود حکومت از اتخاذ رویکردهایی جهت نظارت و کنترل آن‌ها ناگزیر بود. حکومت برای این منظور از ابزارهایی چون استفاده از روحانیون و پرده‌خوانان در قهوه‌خانه‌ها و میدان‌های اصلی شهر، منابر وعظ و خطبه‌خوانی در مساجد، تألیف و تدوین کتاب‌های دینی‌حماسی مطلوب خود در مدارس و حوزه‌های دینی و بهره بردن از سنگ‌نبشته به‌عنوان یک رسانه تبلیغاتی جهت ابلاغ پیام‌ها و قوانین حکومتی در مکان‌های عمومی (مساجد، میدان‌های شهر، بازار)، استفاده می‌کرد.

ارائه یک تصویر کلی از جامعه ایران در طول دوران تاریخی از اواسط قرن ۹ تا اوایل قرن ۱۱ هجری قمری و شرایطی که بر آن جامعه و مردمش حاکم بوده است، از منظر تاریخ اجتماعی شایسته بررسی‌های متعدد است که متأسفانه کمتر به آن پرداخته شده است. پیرامون پژوهش‌های مرتبط با این موضوع باید بیان داشت که از منظر تاریخی مورد توجه پژوهشگران واقع نشده است که این امر شاید ناشی از این مسئله بوده که به افکار عمومی به‌عنوان مفهومی برآمده از دوران مدرن و غیرقابل‌کاربرد برای ادوار پیشامدرن نگریسته شده است؛ اما پژوهش‌هایی در ارتباط با کارکرد اجتماعی و فرهنگی برخی محافل مورد اشاره مانند قهوه‌خانه‌ها در ساختار جامعه صفوی انجام شده است اما هیچ کدام از آن‌ها نگاه پژوهش حاضر نسبت به جایگاه این نوع اماکن و خط مشی حکومت در مواجهه با آن‌ها را مورد توجه قرار نداده است. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله‌های «بررسی جایگاه و نقش اجتماعی و فرهنگی قهوه‌خانه در عصر صفویه»^۱ و «قهوه‌خانه در ساختار جامعه صفوی و تفریحات رایج در قهوه‌خانه‌ها»^۲ اشاره کرد.

۱. نظرالقائم، اصغر؛ کشاورز، زهراسادات. (۱۳۹۸)، همایش ملی شکلات، قهوه و شیرین‌کننده‌های طبیعی، دانشگاه اصفهان.

۲. یوسف جمالی، محمدکریم؛ اسحاق تیموری، محمدرضا. (۱۳۹۰)، فصلنامه علمی پژوهشی مسکویه، شماره ۱۷.

مسجد؛ اولین مکان تجمع سنتی و کانون مورد توجه حکومت

مسجد به‌عنوان یکی از کانون‌های افکار عمومی و در واقع مهم‌ترین آن‌ها، از همان بدو تأسیس صفویه مورد توجه ساختار قدرت قرار داشت. در این دوره صفویان به‌عنوان یک حکومت شیعی به ساختن مساجد به‌عنوان یکی از مکان‌های مورد احترام و تجمع مردم مسلمان پرداختند. شاردن به وجود دویست و پنجاه مسجد بزرگ در شهر تبریز اشاره دارد. (شاردن، ۱۳۷۲: ۴۷۷/۲) اولتاریوس نیز به وجود مساجد بسیاری در اردبیل اشاره می‌کند. بزرگترین و زیباترین این مسجدها، مسجد آدینه بود که بر فراز تپه‌ای تقریباً در میان شهر قرار داشت و دارای گلدسته‌ای نسبتاً بلند و مرتفع بود. روزهای تعطیل و جمعه (وجه تسمیه مسجد) مردم بسیاری به این مسجد رفت و آمد می‌کردند (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۲۲). او همچنین از وجود بیش از پنجاه مسجد در قزوین نیز خبر می‌دهد (همان: ۱۵۶)؛ بنابراین می‌توان گفت در شهرهای این دوره مسجد از فراوانی بیشتری در قیاس با سایر اماکن عمومی برخوردار بود. ساخت مساجد جامع در شهرها به‌ویژه پایتخت یکی از مهم‌ترین کارهای پادشاهان این دوره محسوب می‌شد. در دوره شاه طهماسب میزان توجه به این امر یعنی ساختن مساجد بیشتر شد. در این دوره «بناهای خیرمثال مسجد منسوب به حضرت صاحب‌الزمان در قم و قباب رفعت‌آیات فلک‌اشتباه و عرش‌انتساب بر سر مزارات متبرکه حضرات امام‌زاده‌های مدفونه در قم و ری و ساوخ‌بلاغ و سایر بلاد عراق عجم طرح انداخته به اندک زمانی عمارات رفیع‌ه برافراخته مشاکل فلک اطلس ساختند» (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۹۲). شاه عباس بزرگ نیز مسجد بزرگ و باشکوهی را در اصفهان بنا نهاد که به مسجد شاه یا مسجد جامع عباسی معروف گشت (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۳۵/۴).

حکومت از مسجد به‌عنوان اصلی‌ترین کانون مورد توجه خود در ارتباط با افکار عمومی استفاده می‌کرد. اولین موضوعی که حکومت صفوی نیز در ارتباط با افکار عمومی متوجه آن شد، مسئله توجیه مشروعیتش از طریق رواج و اشاعه مذهب رسمی حکومت بود. برای تثبیت قدرت سیاسی و گسترش مذهب تشیع به‌عنوان یکی از راهبردهای اصلی حکومت، تبلیغ ساختار جدید به‌عنوان یک اصل و با اتکا بر فنون متعدد، مورد توجه جدی حاکمیت سیاسی صفویه قرار گرفت. نخستین مکانی که شاه اسماعیل جهت اعلام رسمیت مذهب

شیعه انتخاب کرد، خطبه‌خواندن در مسجد تبریز بود که این خود نشان‌دهنده اهمیت مسجد به‌عنوان مهم‌ترین کانون در نزد حکومت بود (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۴۷-۱۴۸ / عالم‌آرای صفوی، ۱۳۵۰: ۶۴-۶۵ / جناب‌دی، ۱۳۷۸: ۱۵۴؛ منشی قمی، ۱۳۸۲: ۷۳/۱) از مساجد همچنین جهت نصب سنگ‌نبشته‌هایی برای اعلان فرمان‌ها و قانون‌هایی که مخاطب آن‌ها مردم (تحت عنوان رعایای ممالک محروسه) بوده‌اند، استفاده می‌شد. این فرامین و اعلان‌ها پس از فرستاده شدن به شهرهای موردنظر، دستور داده می‌شد به شکل سنگ‌نبشته در اماکن عمومی مهم مانند مساجد نصب شوند (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۷؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۳۸). این سنگ‌نبشته‌ها، برخلاف تاریخ‌های رسمی که مخاطبان اصلی آن‌ها حکومت و کارگزاران آن بوده است، گروه‌های توده عادی مردم را مخاطب قرار می‌داد. هر چند که مرجع ایجاد آن‌ها حکومت بوده است اما از منظر توجه به مردم و فرودستان جامعه قابل توجه است. حکومت با استفاده از این رسانه (اصطلاح مدرن آن)، با مردم ارتباط برقرار می‌کرد. از همین رو در قیاس با کتاب‌های تاریخ رسمی، بیشتر رنگ واقعیت به خود دارند. به جز مواردی چون فتح‌نامه‌ها و مانند آن که تا حدی همراه با چاشنی اغراق بوده‌اند، دیگر سنگ‌نبشته‌های دولتی که مردم یا والیان شهرها و ایالات را مخاطب قرار می‌دادند تا اندازه بسیاری منطبق با واقعیت‌اند؛ زیرا اصولاً این‌گونه از سنگ‌نبشته‌ها حالت سندی داشت و هدف از ایجاد آن‌ها تنظیم عمل دولت و مردم بود. از این منظر تفاوتی میان این دسته با اسناد کاغذی وجود ندارد. اصولاً مضمون این سنگ‌نبشته‌ها نیز پیش از آن‌که بر سنگ‌نبشته شود، به‌صورت سند کاغذی صادر و به حاکم ایالت یا شهر دستور داده می‌شد تا عین متن سند بر سنگ نقش و در محل عبور عموم مردم، به‌ویژه در مسجد جامع، نصب شود (صادقی، ۱۳۹۶: ۱۱). حکومت برای انتقال دستورات و قوانین و نیز آگاهی بخشیدن افکار عمومی، از سنگ‌نبشته‌ها به‌عنوان یک رسانه ارتباطی با آن‌ها استفاده می‌کرده است. این سنگ‌نبشته‌ها، علاوه بر کارکرد زینتی خود، به‌عنوان رسانه‌هایی پیام‌رسان، بر افکار عمومی جامعه تأثیر گذاشته و نقش مهمی در ترویج و تبلیغ بایسته‌ها و نبایسته‌های مدنظر حکومت در ارتباط با حوزه‌های اجتماعی‌دینی و اقتصادی مردم ایفا می‌کرد. به‌عنوان نمونه می‌توان فرمان‌های شاه طهماسب اول و شاه سلطان حسین به ترتیب مورخ ۹۴۱ و ۱۰۶۶ق به خط نستعلیق در مسجد میر عماد کاشان

پیرامون برانداختن شرابخانه‌ها و قمارخانه‌ها، کبوتربازی و مراکز فساد و فحشا، منع ریش تراشیدن، ممنوعیت قماربازی، طنبور زدن، منع اهالی و اوباش از کبوترپرانی و گرگ‌دوانی، باز داشتن پسران جوان از خدمت در حمام‌ها و ... و نیز فرمان شاه طهماسب اول مورخ ۹۷۷ق. در مسجد جامع گرگان پیرامون موضوع تخفیف مالیات اصناف و پیشه‌وران استرabad و عدم مطالبه اخراجات و عوارضات از رعایا در کوچه و ... اشاره کرد.^۱

مسجد کارکردهای دیگری نیز برای حکومت داشت که ازجمله آن‌ها می‌توان مخاطب قراردادن افکار عمومی جامعه در موضوعاتی چون اعلام فوت شاه سابق و حکومت شاه جدید (جهت آگاهی‌رسانی عمومی) را مورد توجه قرار داد:

«همچنین منادی [ندا] در داد که خلایق به مسجد جامع حاضر شده گوش بر آواز خطبه خطبا باشند و مجموع شاهزادگان و امراء در مسجد جامع آمده اشاره نمودند که خطیب، خطبه سلطنت و پادشاهی به نام اسماعیل میرزا [شاه اسماعیل دوم] بخواند. خطیب بر فراز منبر برآمده بعد از ادای محامد جناب جلال کبریا و درود بر سید و سرور انبیا و ائمه هدی - علیه‌السلام و التئنا - نبذی از بیوفائی دنیا و قبض و بسط مهام این عبرتسرا به گوش مستمعان رسانید. آنگاه سررشته سخن را به واقعه ناگزیر پادشاه گردون سریر کشانیده دلها را افکار و دیدها را خونبار گردانید» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۰۵). نمونه‌های دیگر از خطبه‌خوانی در دوره جانشینان شاه اسماعیل، می‌توان به خواندن خطبه پادشاهی شاه صفی در مسجد جامع اصفهان توسط محمدباقر داماد اشاره کرد (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۰۹/ خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۹). بر همین مبنا و به منظور نشان دادن پای‌بندی شاه جدید به آیین رسمی مذهبی پیشین، می‌بایست مردم را در مسجد جامع گرد آوردند و در آن مکان خطبه امامیه جاری می‌شد (شاردن، ۱۳۷۵: ۱۶۴۵/۴؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۴۴). همچنین در مواردی چون تغییر اسم شاه مانند اعلام تغییر نام شاه سلیمان از صفی به سلیمان در سال

۱. پرداختن به موضوع سنگ‌نبشته‌ها، مضمون و اهمیت آن‌ها در تاریخ‌نگاری دوره صفوی خود مبحث مفصلی است که از حوصله این نوشتار خارج است. برای آگاهی از متون این سنگ‌نبشته‌ها می‌توان از پژوهش‌هایی چون افشار، ایرج (۱۳۷۴)، یادگارهای یزد؛ معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی شهر یزد، تهران، انجمن آثار ملی، بیدگلی، محبوبه سادات (۱۳۸۷)، «سنگ‌نبشته‌های شاه‌عباس اول صفوی در مسجدهای شاه اصفهان، میرعماد کاشان، جامع اردستان و جامع دماوند»، فصلنامه گنجینه اسناد، شماره ۷۲ و ... استفاده کرد.

۱۰۷۸ق. به جهت اطلاع یافتن عموم مردم از آن (حسینی خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۳۰)، مهم‌ترین مکان مسجد به‌شمار می‌رفت. این رسم از زمان شاه اسماعیل به‌عنوان یک مبنا تا پایان صفویه لحاظ می‌شد و به اجرا در می‌آمد. علاوه بر موارد یاد شده مسجد دارای کارکردهای چون برگزاری مراسم عزاداری ائمه معصومین مانند عاشورای حسینی (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۶۹۳) یا مراسم تعزیه مرگ شاه مانند مراسم مرگ شاه عباس از سوی فرزندش شاه صفی نیز بود (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۱-۴۲). در این مساجد علاوه بر برپایی مراسم و شعائر دینی به مسئله آموزش نیز می‌پرداختند. مسئله آموزش مسائل دینی و قرآن نیز ازجمله مواردی است که در مساجد مورد توجه قرار می‌گرفت^۱ (ولثاریوس، ۱۳۸۵: ۳۰۲-۳۰۱ و ۷۰).

میدان؛ دومین مکان تجمع سنتی و مواجهه با افکار عمومی

میدان معمولاً محل تلاقی مسجد، بازار و کاخ سلطنتی به‌شمار می‌رفت و از این جهت دارای مرکزیتی خوب در هر شهری بوده است. در اینجا میدان ذیل مفهوم محل تجمع مردم و انجام فعالیت‌هایی با ماهیت جمعی قرار گرفته است که باز بودن و عمومی بودن ویژگی خاص آن به‌شمار می‌رود. یکی از دلایل تجمع مردم در میدان خریدوفروش کالاها و اجناس در آن محل بود. ازدحام جمعیت در آنجا گاهی اوقات آن قدر زیاد بود که امکان عبور و مرور را برای حتی شاه با مشکل روبرو می‌کرد (شاردن، ۱۳۷۲: ۱۴۲۹/۴). بهانه دیگر حضور مردم در این مکان فراهم بودن وسایل و لوازم سرگرمی آن‌ها بود. در این رابطه می‌توان به میدان تبریز اشاره کرد. میکله ممبره سفیر ونیز در ایران دوره صفوی پیرامون میدان شهر تبریز این‌گونه می‌نویسد: «در میدان شماری از شعبده‌بازان ایرانی روی قالی می‌نشینند. آن‌ها مقواهای درازی را با تصویر پیکره‌ها در دست دارند و با یک چوب‌دستی به هریک از پیکره‌ها اشاره می‌کنند و داستان‌هایی را درباره هریک از آن‌ها باز می‌گویند... افراد دیگری

۱. از مسجد همچنین به‌عنوان مکان تجمع شعرا و شعرخوانی نیز یاد شده است. در تذکره نصرآبادی به‌وفور حضور شاعران در مسجد لبنان اصفهان مورد اشاره قرار گرفته است (نصرآبادی، ص ۱۶۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۱، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۴۳). این حضور و اقدام به شعرخوانی به‌قدری رواج داشته است که در زمان شاه اسماعیل دوم شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام اعلام شد. «شعر خواندن و نوشتن در مساجد حرام است در و دیوار مسجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است که مردم نوشته‌اند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۵/۱).

نیز هستند که کتابی در دست دارند و نبردهای علی (ع) و شاهزادگان باستانی و شاه اسماعیل را برای مردم می‌خوانند و از مستمعان پول می‌گیرند...» (Membre, 1993: 52). این کارکرد میدان در دوره صفوی از نگاه دیگر سفرنامه نویسان و جهانگردان اروپایی و غیر اروپایی مانند شاردن فرانسوی و کاتف روسی نیز به دور نمانده است: «عصرها مردم برای گردش و گذراندن وقت و دیدن نمایش‌هایی که در این مکان اجرا می‌شود به میدان می‌آیند، به‌طوری که همیشه پراز جمعیت است. نمایش‌هایی که در این محل انجام می‌گیرد عبارت است از شعبده‌بازی، چشم‌بندی، بندبازی، کشتی‌گیری، جنگ قوچ‌ها، گاو‌بازی، معرکه‌گیری، قوآلی، حماسه‌سرایی، رقص گرگ و بسیار نمایش‌های دیگر» (شاردن، ۱۳۷۶: ۴۷۹/۲؛ کاتف، ۱۳۵۶: ۶۷). از این رو میدان در این دوره به‌عنوان یکی از کانون‌های افکار عمومی برای نمایش قدرت، مورد توجه حکومت و دارای چند کارکرد عمده شد. در وهله اول به‌عنوان مکانی برای برگزاری برخی مراسم‌های ویژه پادشاهی مانند استقبال از مهمانان، تفریح، سرگرمی، نمایش و مسابقات ورزشی شاهزادگان در برابر عموم مردم (بازنمایی در مقابل عموم) به‌شمار می‌رفت. در دوره شاه اسماعیل از میدان (مانند میدان قزوین) برای برگزاری جشن (روملو، ۱۳۵۷: ۵۲۶) استفاده می‌شد که این امر در دوره شاه صفی نیز وجود داشت: «بعد از آن که در دارالسلطنه قزوین به عیش و عشرت مشغول بودند، آداب عشرت تازه بنیاد نهاده فرمودند که میدان دارالسلطنه مذکور را چراغان نموده هرکس در بزمی به عیش مشغول باشند...» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۷). در دوره شاه عباس دوم برای ملاقات با برخی اشخاص خاص مانند سفیران و فرستادگان سایر کشورها مورد استفاده قرار می‌گرفت که گاهی اوقات نیز از آن‌ها جهت صرف غذا و نوشیدنی در آنجا دعوت می‌شد (شاردن، ۱۳۷۶: ۴۷۹/۲). سانسون فرانسوی نیز در سفرنامه خود درباره کارکرد میدان به انجام نمایش‌ها و تمرین‌های مختلف مانند بازی چوگان، نیزه‌پرانی و سوارکاری توسط فرزندان امرا و بزرگان نیز اشاره‌هایی دارد (سانسون، ۱۳۴۶: ۶۳). این مصادیق تنها کارکردهای آن برای حکومت محسوب نمی‌شد. ساختار قدرت حاکم از میدان در راستای بازنمایی عمومی خود استفاده می‌کرد. نمونه‌ای از بازنمایی حضور شاه در میدان جهت سلام‌دهی توده مردم در برخی صبح‌گاه‌ها بود (تاوارینه، ۱۳۸۲: ۱۸۳) از دیگر اشکال بازنمایی قدرت حاکم مجازات افراد خطاکار در آن مکان جهت آگاه نمودن عموم جامعه از

سیاست‌های تنبیهی خود در مقابل نافرمانی و تخطی از قوانین وضعی و دستوری حاکم بود. مجازات افراد به دلایل مختلف چون شورش و یاغی شدن علیه حکومت و یا عقوبت ظلم و ستم به مردم در این محل انجام می‌شد. از جمله آن‌ها می‌توان به مجازات مظفر سلطان در درون قفس آهنین و آتش زدن آن در میدان صاحب‌آباد تبریز در سال ۹۴۱ ق نمونه‌ای از آن است (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۳۳). یا می‌توان به مجازات خواجه کلان (انداختن وی از منار میدان صاحب‌آباد) به دلیل ظلم و ستم در ولایت خراسان (همان: ۱۴۵) و نیز شورش غریب شاه و سرکوب و دستگیری و مجازات آن در میدان نقش جهان (شاملو، ۱۳۷۱: ۲۱۰) اشاره کرد.

قهوه‌خانه‌ها؛ محفلی جدید جهت شکل‌گیری نوعی افکار عمومی

قهوه‌خانه‌ها همان طور که از اسم آن‌ها آشکار است، محلی برای نوشیدن قهوه به‌شمار می‌رفته است. با ورود چای به ایران و کشت این گیاه در برخی مناطق ایران (مانند شمال ایران) و استقبال توده مردم از آن، به تدریج خوردن چای جایگزین قهوه شد اما قهوه‌خانه با وجود این، با همان نام در طول دوره‌های بعد حتی تا زمان حال به فعالیت خود ادامه داد. پیرامون تاریخ دقیق ایجاد نخستین قهوه‌خانه‌ها در دوره صفوی اتفاق نظر وجود ندارد اما بر اساس اشاره‌های منابع دوره صفوی به این مکان می‌توان گفت که این محافل در دوره صفویه شکل گرفتند. این قهوه‌خانه‌ها بیشتر در بازارها و یا اطراف میادین اصلی شهرها قرار داشتند. بر اساس گزارش سفرنامه‌نویسان و منابع ایرانی دوره صفوی، زمینه‌های شکل‌گیری نوعی افکار عمومی در قهوه‌خانه‌ها شکل گرفت. چون شرایط این محافل متفاوت از اماکن تجمع سنتی مردم مانند مساجد و میادین بود. مبنای حضور مردم در مساجد انجام فرایض دینی و میادین نیز تا اندازه‌ای دغدغه‌های اقتصادی مانند خرید و فروش بود؛ اما حضور قشرها و صنف‌های گوناگون اجتماع در قهوه‌خانه‌ها متفاوت بود. مردم فارغ از انگیزه‌های حضور خود در اماکن سنتی مذکور، رفتن به قهوه‌خانه‌ها را بیشتر در راستای پرکردن اوقات فراغت و گفت‌وگویی خودمانی با دوستان و دیگر افراد انتخاب می‌کردند. حضور توده مردم در قهوه‌خانه‌ها روز بروز افزایش پیدا می‌کرد به طوری که اگر در زمان مناسب یا کمی دیرتر در آن مکان حضور به هم می‌رساندند دیگر به دست آوردن جایی برای نشستن ممکن نبود. فخرالزمانی در تذکره میخانه به خوبی این وضعیت را به تصویر می‌کشد: «بیا به قهوه زینا



رویم صیدی زود که یک زمان دگر جای شاه پیدا نیست» (فخرالزمانی، ۱۳۶۳: ۸۰۸).

حضور روزافزون مردم در این اماکن به تدریج می‌توانست محفلی برای گفت‌وگوی افراد با یکدیگر پیرامون موضوعات مختلف از زندگی روزمره گرفته تا نحوه عملکرد حکومت فراهم آورد. این موضوع نگرانی حکومت را نسبت به فضای ایجادشده با خود به همراه داشت. از این رو به فکر تدبیر و چاره‌اندیشی برخاست و به ناچار جهت جلوگیری از شکل‌گیری آگاهی در نزد توده مردم، تغییر رویه و اعمال محدودیت را در پیش گرفت. حکومت برای تغییر نگاه افکار عمومی و مشغول کردن آن به مسائل دیگر از حرب‌هایی چون وعظ، خطابه، بیان احکام، شعر و ادبیات توسط ملایان، واعظان و شاعران استفاده می‌کرد. تاورنیه درباره تمهید هوشمندانه شاه عباس برای جلوگیری از عوارض احتمالی ناشی از گفت‌وگوهای سیاسی در قهوه‌خانه‌ها می‌نویسد: «شاه عباس بزرگ که پادشاهی هوشمند بوده، مشاهده می‌کند که این اتاق‌ها محلی برای گردهمایی جهت اداره امور دولتی شده است و این شاه را خوش نمی‌آمد، در نتیجه برای دور نگاه داشتن دربار از دسیسه‌ها و توطئه‌هایی که ممکن بود از این گونه مجمع‌ها به وجود آید، در صدد یافتن تمهیدی برآمد و دستور داد که هر روز صبح قبل از این که کسی به این اتاق آمده باشد، ملایی در آنجا حضور یابد و درباره احکام و همچنین تاریخ شعر و شاعری صحبت کند. این رسم همچنان ادامه دارد و پس از آن که دو سه ساعت بدین نحو گذشت، ملا درحالی که برمی‌خیزد با صدای بلند به همه کسانی که در اتاق حضور دارند اعلام می‌کند به سلامت هرکس برخیزد و برود سر کار خودش» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۶۳-۶۲).

با وجود اتخاذ تدبیرهای این چنینی و تلاش در راستای کنترل و تحت نظارت قراردادن این مکان، حکومت نتوانست مانع حضور توده مردم و شکل‌گیری نوعی آزادی بیان در این محافل شود. با افزایش حضور توده مردم در قهوه‌خانه‌ها شرایط برای ایجاد یک فضای عمومی مهیا شده بود که این امر می‌توانست فرصتی برای گفتگو و بحث آزاد در نزد توده مردم و زمینه‌ای برای شکل‌گیری نوعی افکار عمومی هر چند در نوع ابتدایی فراهم آورد. شاردن آزادی بیان شکل گرفته در قهوه‌خانه‌های آن دوره را اینگونه توصیف می‌کند: «... جمعیت کثیری از طبقات مختلف مردم گرد می‌آیند... درب قهوه‌خانه‌ها از صبح پگاه تا شب

به روی همگان باز است. مخصوصاً هنگام غروب پر از جمعیت می‌باشد. در قهوه‌خانه مردم چای می‌نوشند، با یکدیگر به گرمی و خوش‌رویی سخن می‌گویند. در اینجا است که هرکس صاحب خبر است و همه می‌توانند بی‌ترس و بیم درباره سیاست به‌آزادی صحبت بدارند. هیئت حاکمه نیز متقابلاً به آنچه در قهوه‌خانه‌ها بر زبان مردم می‌رود توجه و اعتنا نمی‌کنند. ... دامنه آزادی در این مراکز اجتماع چندان گسترده است که همانند آن در هیچ نقطه دنیا وجود ندارد. هرکس هرچه دلش می‌خواهد می‌گوید و هرکس به سخن هر که مایل است گوش فرامی‌دهد...» (شاردن، ۱۳۷۲: ۸۴۵/۲). با وجود این رویکرد حکومت نسبت به این محافل منفعل گرایانه نبود و به شیوه‌های مختلف سعی در تحت کنترل قراردادن آن‌ها داشت. قهوه‌خانه‌ها محل حضور افرادی از طبقات متفاوت جامعه بود. از همین رو ساختار قدرت حاکم مجبور به اتخاذ رویکردهای متفاوتی در راستای کنترل و هدایت آن‌ها بود که در ادامه مورد توجه قرار می‌گیرد.

قهوه‌خانه‌ها بیشتر محل تجمع آدم‌های اهل فضل، ادب و موسیقی یا در اصطلاح امروزی روشنفکران جامعه بود. طوری که نصرآبادی در شرح حال خود بر این واقعیت صحنه می‌گذارد: «... از غلظتهادان کج‌اندیشه کناره‌جسته در حلقه درست‌کیشان راست‌آیین درآمد و در قهوه‌خانه رحل اقامت انداختم.» گزارش‌های آن دوره به این نکته اذعان دارند علی‌رغم این که سروران قدرتمند اجتماعی در دوره صفویه بر این اماکن کمتر اعمال نفوذ داشته‌اند اما همیشه سعی در کنترل و تحت نظارت قرار دادن آن‌ها می‌کرده‌اند. نمونه این گزارش‌ها حضور شاه عباس در قهوه‌خانه‌هایی است که محل حضور شاعران بوده است (نصرآبادی، ۱۳۱۷: ۲۳۹). به‌خاطر کثرت حضور شاعران در این محافل حاکمان برای قدردانی از شاعران و یا موسیقی‌دانان که ارتباط نزدیکی با این گروه داشتند، دستور بنا کردن قهوه‌خانه برای آن‌ها را می‌داده‌اند (همان: ۱۴۷-۱۴۸) علاوه بر شاعران و موسیقی‌دانان از دیگر طبقات فرادست جامعه چون اعیان و رجال دربار، سران قزلباش، اهل قلم و نقاشان نیز حضور داشتند.^۱ آن‌ها برای گذراندن وقت، دیدار با دوستان و سرگرم ساختن خود به بازی‌های مختلف، یا مناظرات شاعرانه در آنجا حضور می‌یافتند (همان: ۲۳۰) توده فرودست جامعه

۱. در تذکره نصرآبادی فراوان به حضور این قبیل افراد اشاره شده است. برای مثال رجوع کنید به صفحه‌های ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۸۸، ۲۰۸، ۳۱۳، ۴۶۰.

(منظور توده عادی مردم) نیز فرصت حضور در قهوه‌خانه را داشته‌اند. هرچند در منابع صراحتاً به طبقه‌بندی قهوه‌خانه‌ها با توجه به جایگاه طبقاتی افراد حاضر در آن محافل اشاره نشده است اما با توجه به گفته نصرآبادی و نیز حضور شاه در برخی قهوه‌خانه‌ها، می‌توان گفت توده مردم در قهوه‌خانه‌هایی حضور داشته‌اند که با هدف سرگرم ساختن آن‌ها فراهم آمده بود. اماکنی که با تدارک دیدن سرگرمی‌هایی چون رقص‌ها و بازی‌های گوناگون و برپایی مجالس پرده‌خوانی بر مبنای اشعار شاهنامه و دیگر اشعار و حکایات و قصه‌های حماسی چون حمزه‌نامه زمینه‌های سرگرمی توده عادی مردم را فراهم می‌ساختند^۱ (همان: ۱۴۵ و ۴۰۱). برای نمونه می‌توان به گزارش دلاواله اشاره کرد: «...در اماکن عمومی به‌خصوص قهوه‌خانه‌ها هنگام شب، جوانانی [حضور دارند] که صلاحیت اخلاقی آنان مورد تردید است و حرفه آن‌ها رقص در اماکن عمومی و قهوه‌خانه‌ها و سرگرم کردن مردم، با بازی و مسخرگی است...» (دلاواله، ۱۳۴۸: ۷۲). یا روایتی که اولتاریوس پیرامون رواج نقالی و حماسه‌سرایی در این اماکن بیان می‌کند را مورد توجه قرار داد: «در سه قهوه‌خانه شهر شعرا و نقالان - که من خود آنان را میان محوطه بر صندلی بلندی نشسته دیدم و افسانه‌ها و داستان‌ها و شعرهای گوناگون آنان را شنیده‌ام - حضار را سرگرم می‌کنند...» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۲۴۱).

حکومت از این موضوع جهت جلب توجه افکار عمومی به سمت و سوی اهداف خود استفاده می‌کرد. در میان قصه‌های رایج، نوع پهلوانی آن همراه با حکایات عاشقانه، ماجراهای عیاری و پندارهای جادویی خواستار بیشتری داشت. حکومت با بهره بردن از این داستان‌های عامیانه رایج سعی بر آن داشت تا مضامین آن‌ها را مطابق با ایدئولوژی و اهداف خود تغییر و تطبیق دهد. داستان‌هایی مانند جهان‌گشایی‌های حمزه در نسخه رموز حمزه (مربوط به عصر صفوی) که با روحیه مذهبی آن دوره هم‌خوانی و تطابق داشته است (ذکاوتی قراگزلو، ۱۳۸۷: ۴۰۵). رموز حمزه یکی از داستان‌هایی بود که بیشتر اوقات توسط نقالان و قصه‌خوانان برای توده مردم روایت می‌شد و آن‌ها نیز مشتاق شنیدنش بودند. این استقبال عمومی از روایت موجب شده بود که حتی ادبای آن دوره مانند ملاعبدالنبی

۱. البته این نوع تفریحات مختص قهوه‌خانه‌های عادی نبوده است بلکه طبقات فرادست جامعه نیز به این نوع سرگرمی‌ها علاقه داشته‌اند اما در قهوه‌خانه‌های عادی بیشتر رواج داشته است.

فخرالزمانی قزوینی (از شاعران دوره صفوی) کتابی با عنوان *دستورالفصحاء* پیرامون نحوه روایت، آداب و چگونگی نقل قصه *حمزه‌نامه* برای نقالان آن دوره تألیف و تدوین کند (فخرالزمانی قزوینی، ۱۳۴۰: ۷۶۹) علاوه بر *رموز حمزه*، *اسکندرنامه* نیز از جمله داستان‌هایی بود که تحریری نقالی شکل از آن، در دوره صفویه انجام گرفت. در این تحریر ظهور اسکندر، برافتادن هخامنشیان و حوادث بعد از اسکندر مهم‌ترین رویدادهایی است که طبق این متن بر ایران و خاورمیانه گذشته و اسکندر چهره‌ای فراتر از انسان عادی به خود گرفته است. در این روایت شخصیت اسکندر از شخصیت گجسته [=ملعون] تا قدیس و پیامبرگونه یا حداقل مبشر پیغمبر آخرالزمان و شمشیرزن در راه توحید نوسان داشت که شکل اخیر آن مطابق روحیه عصر صفوی بود که نقالان تحت نظارت حکومت سعی می‌کردند به نوعی از آن استفاده کرده و چهره شاه عباس اول را در ذهن توده عادی مردم منعکس و جای دهند (ذکاوته قراگزلو، ۱۳۸۲: ۱۷۴) *رموز حمزه* و *اسکندرنامه* داستان‌هایی بودند که از گذشته وجود داشته و حکومت با ایجاد روایتی نقالانه و تطبیق با روحیه مذهبی حاکم بر آن دوره، آن‌ها را در جهت تهییج و تحریک افکار عمومی مطابق با اهداف خود سمت و سو داد. حکومت علاوه بر دخل و تصرف در متن داستان‌های برجای مانده از ادوار پیشین، در کنار شاهنامه‌خوانی اقدام به خلق و آفرینش یک سری داستان‌های دیگر جهت نقالی در قهوه‌خانه‌ها می‌کرد. حسین کرد شبستری از جمله این داستان‌ها به‌شمار می‌رود. قهرمان این داستان پهلوانی به نام حسین از طوایف کرد ساکن شبستر (از شهرهای آذربایجان) در عهد صفویه است که به همراهی سایر پهلوانان ایرانی به مبارزه با دشمنان ایران و به‌ویژه ازبکان پرداخته و در این مبارزه پیروز می‌شود. در داستان حسین کرد به واسطه الگو برداری از *شاهنامه* خصلت‌های حماسی در قیاس با خصلت‌های غنایی متمایزتر است اما تفاوت عمده آن با *شاهنامه* این بود که در داستان حسین کرد انگیزه‌های مذهبی (تقابل مذهبی ایرانیان شیعه‌مذهب با ازبکان سنی‌مذهب) جایگزین انگیزه‌های ملی‌گرایانه پهلوانان *شاهنامه* شده بود. علاوه بر این قهرمان داستان یعنی حسین کرد به‌مانند پادشاه صفوی از علی (ع) پیشوای اول شیعیان نسب می‌برد و در نبردهای خود از حمایت غیبی پیشوایان تشیع مانند حضرت علی (ع) و امام رضا (ع) برخوردار شده بود. در واقع این داستان قصد بیان تقابل ایدئولوژیک بین ایرانیان شیعی‌مذهب به روش‌های عیاری و پهلوانی با ازبکان اهل تسنن را

داشت.^۱ تا از این طریق بتواند هم تقابل‌های نظامی خود با ازبکان را توجیه و هم احساسات عمومی را علیه آن‌ها تحریک کند.

حکومت علاوه بر دخل و تصرف در متن برخی قصه‌ها و نیز تولید روایت، رویکرد دیگری را نیز در پیش گرفت و آن ممیزی قصه‌های رایج در آن دوره بود. قصه‌خوانی و حماسه‌سرایی امری آزادانه نبود و نقالان مجاز به نقل هر قصه‌ای نبودند. حکومت بر قصه‌های نقل‌شده در محافل عمومی مانند قهوه‌خانه‌ها نظارت و حساسیت داشته و نقل برخی از آن‌ها را ممنوع اعلام می‌کرد که این خود نشان از توجه به افکار عمومی و ترس تأثیرپذیری آن از قصه‌های مذکور داشت. نمونه آن *ابومسلم‌نامه* بود که از دوره پادشاهان اولیه صفویه یعنی شاه اسماعیل و شاه طهماسب با تحریم و ممنوعیت روبرو شد: «بعد از مرگ شاه اسماعیل اول و به سلطنت رسیدن شاه طهماسب، تدابیر بسیاری در مقابله با قصه گوینان *ابومسلم‌نامه* اتخاذ شد. شاه طهماسب مردم را از خواندن و شنیدن آن منع فرمود و دستور داد هرکس آن قصه را بخواند و نقل کند، زبانش را قطع کنند» (حموی، ۱۳۶۳: ۱۴۱). در تحلیل این ممنوعیت برخی پژوهشگران دوره صفویه بر این اعتقادند که با قدرت گرفتن علمای شیعه عرب در دوره صفوی، به تدریج تصوف تحت فشار قرار گرفته، ابتدا محدود و سپس کنار زده شد. حرکت قصه‌خوانی نیز که وابسته به دراویش بود، مورد انکار عالمان دین واقع شده و به‌ویژه در مورد *ابومسلم‌نامه* برخورد جدی‌تری صورت گرفت (جعفریان، ۱۳۷۸: ۱۲۹-۱۳۰). اما مخالفت تشیع با تصوف نمی‌توانست دلیل اصلی این موضوع باشد. با نگاهی واقع‌بینانه‌تر نسبت به این مسئله می‌توان گفت ریشه این اختلاف بیشتر ناشی از تحولات داخلی عصر صفوی یعنی جابجایی قدرت قزلباشان با فقیهان بود. فقیهان نگرانی روزافزون خود از حضور قزلباشان صوفی را به وسیله مخالفت با *ابومسلم‌نامه* و در مقابل قزلباشان نارضایتی خود از فقیهان را با تأیید روایت *ابومسلم‌نامه* ابراز می‌کردند. با وجود این، مواضع تند شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب و فقها در مورد *ابومسلم‌نامه* و نقالان آن، نتوانست مانع جریان *ابومسلم‌نامه‌خوانی* گردد بلکه برعکس، اقبال به آن نیز

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون مضامین این داستان رجوع کنید به حسین کرد سیستانی، ویراسته علیرضا سیف‌الدینی و با مقدمه امیر حسین‌زادگان. تهران، ققنوس، ۱۳۸۴.

افزایش پیدا کرد. این امر دلالت بر این واقعیت دارد که طبقات فرودست، احساس گناه و اشتباه نمی‌کردند و در تطبیق محتوای داستان با دین‌داری هیچ منافاتی نمی‌دیدند، بلکه آن را خدمتی به مذهب نیز تصور می‌کردند. با همه این تفاسیر اختلاف بر سر *ابومسلم‌نامه* به یک موضوع جدلی در نزد افکار عمومی تبدیل شد که خود نشان‌دهنده یک نوع از تعامل میان گروه‌های اجتماعی این دوره محسوب می‌شود؛ تعاملی که پیامدهای مهمی در شکل‌گیری افکار عمومی و جذب آنان به یک طرف از مجادله داشت (زویری، ۱۳۸۲: ۱۷۹-۱۸۰). پیرامون چرایی گرایش توده مردم به *ابومسلم‌نامه* می‌توان گفت یکی از دلایل مهم و عمده آن شخصیت قهرمان‌گونه ابومسلم و یارانش در مبارزه با ظلم و ستم حاکمان و وزرای آن‌ها بود که همین زمینه ترس حکومت از ایجاد نوعی خودآگاهی در بین توده مردم به‌عنوان بخش اصلی تشکیل‌دهنده افکار عمومی در جهت ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی را فراهم آورده بود. حکومت چون خود واقف به این حقیقت بود که با ممنوعیت صرف روایت این داستان نمی‌تواند مانع گرایش توده مردم به آن شود، رویه‌ای دیگر را در پیش گرفت. رویه مذکور عبارت از جایگزین کردن روایت‌های فوق‌الذکر با قصه یا حماسه‌سرایی پیرامون اقدامات خود پادشاهان صفوی بود. تألیف و تدوین کتاب‌هایی چون *جهانگشای خاقان* و *عالم‌آرای اسماعیلی* و *عالم‌آرای شاه طهماسب* به‌عنوان منابع نقلی را در این راستا می‌توان به‌شمار آورد. این امر تنها مختص به شاهان مذكور نبود. کارری جهانگرد ایتالیایی که اواخر دوره صفوی پای به ایران نهاد، به نقل قصه و حماسه درباره پادشاهان بعدی چون شاه عباس بزرگ و شاه صفی نیز اشاره می‌کند (کارری، ۱۳۴۸: ۱۱۱).

مدارس؛ وسیله‌ای برای ترویج ایدئولوژی حکومت در بین افکار عمومی

حکومت صفویه با پی بردن به این حقیقت که برای ترویج بنیادین تشیع در بین توده مردم به وسیله‌ای دیگر جز زور و شمشیر نیازمند است، به تعلیم و تربیت، به‌عنوان نهادی تأثیرگذار توجه داشت. آنان برای پیشبرد اهداف خود اقدام به ایجاد مراکز آموزشی کردند که در آن تعلیم علوم دینی و معارف تشیع‌محور بود. در این دوره صفویان به‌عنوان یک حکومت شیعی به ایجاد مدرسه‌های دینی جهت پرورش طلاب علوم دینی، تربیت واعظ و خطیب

جهت آگاه نمودن مردم از مسائل دینی و مذهبی مطلوب خود اقدام کردند.^۱ بعد از مسجد مهم‌ترین و مجلل‌ترین ساختمان در شهرها، مدارس بود که طلب علم دینی در آن تحصیل می‌کردند. به‌عنوان نمونه در قزوین بزرگ‌ترین و معروف‌ترین این مدارس مدرسه خلیفه سلطان بود که به نام بانی آن که صدراعظم بود، نامیده می‌شد (شاردن، ۱۳۷۲: ۵۰۷/۲). چلبی در *سیاحت‌نامه* خود به وجود ۴۷ مدرسه دینی در تبریز نیز اشاره کرده است (اولیاچلی، ۱۳۳۸: ۱۷). مدارس به‌عنوان مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش و پشتیبان ایدئولوژیک حکومت صفوی از اهمیت ویژه‌ای نزد آن‌ها برخوردار بودند. در واقع یکی از مهم‌ترین اهداف تأسیس مدارس گسترش و تثبیت مذهب تشیع بود. این هدف در وقف‌نامه‌های به‌جامانده از مدارس این دوره نیز به‌روشنی مشاهده می‌شود؛ برای نمونه، در وقف‌نامه مدرسه امامیه اصفهان، هدف بنای مدرسه نشر علوم دینی، معارف یقینی و رواج و رونق اسلام ذکر شده است (وقف‌نامه مدرسه امامیه اصفهان. کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۵۱۸۱). بی‌گمان مقصود از معارف دینی در اینجا علوم مربوط به مذهب دوازده‌امامی است. یکی از ویژگی‌های شاخص مدارس در عصر صفوی، توجه به مظاهر فرهنگی تشیع دوازده‌امامی بود که در وقف‌نامه‌های عصر صفوی بسیار مشاهده می‌شود. علاوه بر این شاهان صفوی از دیگر عوامل موجود نیز برای تعمیم و توسعه این سیاست استفاده کردند. یکی از این سیاست‌ها رواج و نشر منابع حدیثی و فقهی مذهب حاکم یعنی شیعه بود. در دوره شاه عباس دوم به دستور وی شرح کتاب کافی کلینی به فارسی توسط مولانا خلیل‌الله قزوینی جهت بهره بردن تمام مردم ایران و نیز شرح من لایحضره / الفقیه توسط محمدتقی مجلسی انجام شد (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۸۵-۱۸۴). اولتاریوس در *سفرنامه* خود پیرامون موضوع نشر کتاب‌های تاریخی و مذهبی این‌چنین می‌نویسد: ایرانی‌ها کتب داستانی و تاریخی در اختیار دارند که مهم‌تر از همه آثاری است که درباره زندگانی و شهادت حضرت علی (ع) و فرزند ایشان امام حسین (ع) نوشته شده است. در نوشتن این نوع کتاب‌ها هم از فن خطابت

۱. حکومت علاوه بر مدارس از مکتب‌خانه‌ها نیز به‌منظور نشر و گسترش ایدئولوژی مذهبی خود در بین افکار عمومی جامعه استفاده می‌کرده است. نمونه آن اقدام شاه طماسب در خصوص تأسیس مکتب‌خانه برای کودکان یتیم در شهرهای مختلف را می‌توان نام برد. ازجمله این مکتب‌خانه‌ها، مکتب‌خانه‌ای در مجاورت حرم امام رضا (ع) بود که در آن چهل دختر و پسر زیر نظر معلمان شیعه تحصیل می‌کردند، هزینه آنان از طرف حکومت تأمین می‌شد. آن‌ها هرگاه به سن بلوغ می‌رسیدند، از مدرسه خارج و کودکان دیگری جایگزین آنان می‌شدند تا براساس مذهب تشیع تربیت شوند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۳؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۹).

بهره برده‌اند. کتب دیگر تاریخی، دینی و داستانی و روز شمارهای تاریخی نیز دارند که درباره جنگ‌های پادشاهان، حکومت آنان و نیز عملیات پهلوانان بیگانه و تاریخ سایر ملل و اقوام نوشته شده است (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۵-۳۰۶). بدین ترتیب حکومت جهت ترویج و نشر ایدئولوژی دینی خود از کتاب‌های تاریخی مذهبی بهره‌برداری می‌کرده است.

حکومت همچنین برای ترویج مذهب رسمی یعنی شیعه، نیازمند عالمانی بود که بتوانند علاوه بر مشروعیت‌بخشی به حکومت صفوی، نیازهای دینی جامعه را نیز پاسخ‌دهی و از حوزه‌های آموزش دینی حمایت کنند. همچنین بتواند از این طریق افکار عمومی در سطح روستاها و مناطق دور از پایتخت را تحت کنترل قرار دهد. از همین رو در دوره شاه طهماسب حکومت اقدام به فرستادن وعظ کرد. شاه طهماسب طی فرمانی در سال ۹۷۶ق. دستور داد، در تمام مملکت مجالس وعظ و منبر منعقد شود و هیچ منطقه‌ای و جماعتی از وعظ و حضور واعظان خالی نماند (شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۳۱). اجرای چنین فرمانی نیازمند نیروی انسانی فراوانی بود و مدرسه به‌عنوان مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش، نقش عمده‌ای در تربیت کسانی ایفا کرد که به این امر مهم می‌پرداختند؛ زیرا مؤسسه‌ای غیر از مدرسه وجود نداشت که بتواند چنین نیرویی را برای تشکیلات دینی حکومت صفوی فراهم آورد. تربیت‌یافتگان مدارس به‌صورت فزاینده‌ای در بخش‌های مختلف جامعه در سرتاسر ایران پراکنده شدند. آنان علاوه بر این که در نقش‌های مختلف جامعه به‌عنوان بخشی مهم از نهاد دینی برآورنده نیازهای حکومت بودند، نقش برجسته‌ای در زمینه‌سازی تعلیم و تربیت عمومی مردم براساس مذهب دوازده‌امامی و گسترش و تثبیت آیین تشیع در جامعه داشتند.^۱

نتیجه‌گیری

افکار عمومی به معنای نوع نگرش و اندیشه‌های گروه‌های مختلف همین مردم، همواره به‌عنوان نیرویی مؤثر در عرصه سیاست و اجتماع ایفای نقش می‌کرده است و از همین رو

۱. علاوه بر مدارس، باید به توحیدخانه‌ها نیز به‌عنوان یکی دیگر از مراکز عبادی و آموزشی عصر صفویه اشاره کرد. توحیدخانه‌ها به صوفیان طریقت صفوی اختصاص داشت که تقریباً در بیشتر شهرهای آن دوره وجود داشتند. توحیدخانه‌ها مکانی برای انجام آداب طریقت و مراسم ذکرخوانی صوفیان و هم مانند مدارس و مساجد مرکزی برای آموزش احکام شریعت و باورهای شیعی به‌شمار می‌رفت که از این منظر در گسترش روایی تشیع میان صوفیان قزلباش و توده‌های مردم اهتمام داشت (پهرام‌نژاد، ۱۳۹۷: ۸۱).

حکومت‌ها حتی در شکل استبدادی و مطلقه نیز برای استمرار حیات سیاسی خود ناگزیر به نظارت و کنترل بر افکار عمومی و کانون‌های شکل‌دهنده آن بود. در دوره صفویه اولین کانون‌های تجمع مردم و شکل‌گیری افکار عمومی، مکان‌های تجمع سنتی برجای‌مانده از ادوار پیشین یعنی مساجد و میادین بود.

مسجد به‌عنوان یکی از کانون‌های افکار عمومی از همان بدو تأسیس صفویه مورد توجه ساختار قدرت قرار داشت. اولین موضوعی که حکومت صفوی نیز در ارتباط با افکار عمومی تحت تابعیت خود متوجه آن بود، مسئله توجیه مشروعیت خود از طریق رواج و اشاعه مذهب رسمی حکومت بود. اولین این اقدامات استفاده از خطبه‌خوانی در مسجد به‌عنوان محل اصلی تجمع مردم بود. خطبه‌خوانی بخش عمده‌ای از وسایل ارتباط جمعی مبتنی بر ارتباط رودر رو و ابلاغ پیام مستقیم بود. در این میان، منبر مساجد عمده‌ترین جایگاهی بود که وظیفه پیام‌رسانی را به جامعه مخاطب به‌خوبی انجام می‌داد. علاوه بر خطبه‌خوانی در مساجد، حکومت برای انتقال دستورات و قوانین و نیز آگاهی بخشیدن افکار عمومی، از سنگ‌نبشته‌ها و نصب آن‌ها در مساجد به‌عنوان یک رسانه ارتباطی با مردم استفاده می‌کرده است. این سنگ‌نبشته‌ها، علاوه بر کارکرد زینتی خود، به‌عنوان رسانه‌هایی پیام‌رسان، بر افکار عمومی جامعه تأثیر گذاشته و نقش مهمی در ترویج و تبلیغ بایسته‌ها و نبایسته‌های حکومت نسبت به مردم از لحاظ اجتماعی‌دینی و اقتصادی ایفا می‌کرد.

میدان در این دوره به‌عنوان دومین محل تجمع سنتی مردم با کارکرد اصلی اقتصادی، یکی از کانون‌های افکار عمومی برای نمایش قدرت موردتوجه حکومت از طریق برگزاری جشن، مسابقه، نمایش، تفریحات و درنهایت مجازات افراد خطاکار جهت جلب توجه افکار عمومی نسبت به عاقبت مخالفت با حکومت و نیز ظلم و ستم به مردم به‌شمار می‌رفت.

با ایجاد مکان‌های تازه شکل‌گرفته در این دوره یعنی قهوه‌خانه‌ها، شرایط ایجاد نوعی افکار عمومی فراهم شد اما حکومت با احساس این موضوع و اتخاذ رویکردهای متعدد به کنترل و نظارت بر آن محافل پرداخت و مانع شکل‌گیری نوعی آگاهی در بین توده مردم شد. حکومت با مشاهده شکل گرفتن محافلی برای مردم پیرامون صحبت کردن درباره سیاست و عملکرد خود ناچار به ایجاد محدودیت‌هایی در این زمینه شد. یکی از وسایل

پرکردن اوقات فراغت مردم در قهوه‌خانه‌ها قصه و حماسه‌سرایی بود. حکومت جهت هدایت افکار عمومی جامعه، از این داستان‌های عامیانه رایج در آن دوره مانند *حمزه‌نامه* و *اسکندرنامه* بهره برده و سعی بر آن داشت تا مضامین آن‌ها را در راستای ایدئولوژی حکومت و به نفع خود تغییر و تطبیق دهد. داستان‌هایی نیز در این دوره خلق و برای نقالی در قهوه‌خانه‌ها در کنار شاهنامه‌خوانی مورد استفاده قرار گرفتند. حسین کرد شبستری ازجمله این داستان‌ها به‌شمار می‌رود. حکومت بر قصه‌های نقل‌شده در محافل عمومی مانند قهوه‌خانه‌ها نظارت و حساسیت داشته و نقل برخی از قصه‌ها را ممنوع اعلام می‌کرده است که این خود نشان از توجه آن به افکار عمومی دارد. نمونه آن *بومسلم‌نامه* است که از دوره پادشاهان اولیه صفویه یعنی شاه اسماعیل و شاه طهماسب با تحریم و ممنوعیت روبرو شد.

حکومت صفویه با پی بردن به این حقیقت که تنها از طریق نظارت بر اماکن و محافل تجمع مردم قادر به هدایت توده مردم به سمت و سوی اهداف خود نخواهد بود بلکه برای ترویج بنیادین تشیع و ایدئولوژی حکومتی خود به وسیله‌ای دیگر نیازمند است. ازاین‌رو مدرسه به‌عنوان نهادی تأثیرگذار مورد توجه آن واقع شد. آن برای پیشبرد اهداف خود اقدام به ایجاد مراکز آموزشی مانند مدارس دینی کرد که در آن تعلیم علوم دینی و معارف تشیع‌محور بود. این مدارس به‌عنوان مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش و پشتیبان ایدئولوژیک حکومت صفوی، همواره مورد توجه سلاطین و خاندان صفویه قرار داشت. با رسمی شدن مذهب شیعه در عصر صفویه، حکومت نیازمند عالمانی بود که بتوانند علاوه بر مشروعیت‌بخشی به حکومت صفوی، نیازهای دینی جامعه را برطرف و از حوزه‌های آموزش دینی حمایت کنند. همچنین بتواند از این طریق افکار عمومی در سطح روستاها و مناطق دور از پایتخت را تحت کنترل قراردهد. مدرسه به‌عنوان مهم‌ترین مرکز نهاد آموزش، نقش عمده‌ای در تربیت کسانی ایفا کرد که به این مهم می‌پرداختند؛ زیرا مؤسسه‌ای غیر از مدرسه وجود نداشت که بتواند چنین نیرویی را برای تشکیلات دینی حکومت صفوی فراهم آورد.



منابع

کتاب‌ها

- افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوه الاثار فی ذکرالایخار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- اولیا چلبی (۱۳۳۸)، *سیاحتنامه*، چاپ حسین نخجوانی، تبریز.
- اولناریوس، آدام (۱۳۸۵)، *سفرنامه آدام اولناریوس: ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی*، ترجمه از متن آلمانی و حواشی احمد بهپور، تهران، ابتکار نو.
- بهرام‌نژاد، محسن (۱۳۹۷)، *تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره صفویه با تأکید بر هویت فرهنگی*، تهران، انتشارات سمت.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۸)، *قصه‌خوانان در تاریخ اسلام و ایران*، تهران، انتشارات دلیل.
- جناب‌دی، میرزا بیگ حسن (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- *جهانگشای خاقان* (۱۳۶۴)، بی‌نا، مقدمه و پیوست دکتر الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹)، *تاریخ ایلچی نظام شاه*، تصحیح، تحشیه و اضافات محمدرضا نصیری، کوئیتیچی هانهدا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین (۱۳۵۲)، *وقایع‌السنین و الاعوام*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
- خواجه‌گی اصفهانی، محمدمعصوم (۱۳۶۸)، *خلاصه‌السیر؛ تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*، تهران، علمی.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات بابک.
- زویری، محبوب (۱۳۸۱)، *ابومسلم‌نامه و نقش اجتماعی آن در تاریخ اجتماعی عصر صفوی*، تهران، بقیه.

- سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، *سفرنامه سانسون* (وضع کشور ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)، ترجمه تقی تفضلی، تهران، بی‌نا.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمائی، تهران، انتشارات توس.
- شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی (عبدی بیگ) (۱۳۶۹)، *تکلمه‌الآخبار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوائی، تهران، نشر نی.
- *عالم‌آرای صفوی* (۱۳۵۰)، بی‌نا، به کوشش یدالله شکری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فخرالزمانی قزوینی، ملاعبدالنبی (۱۳۶۳)، *تذکره میخانه*، به کوشش احمد گلچین معانی، تهران، اقبال.
- کاتف، فدت آفاناس یویچ (۱۳۵۶)، *سفرنامه کاتف*، ترجمه محمدصادق همایون‌فرد، ویرایش عبدالعلی سیاوشی، تهران، کتابخانه ملی ایران.
- کارری، جملی (۱۳۴۸)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، [بی‌جا] وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی: موسسه انتشارات فرانکلین.
- منشی ترکمان، اسکندربیک منشی. (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، *جواهرالآخبار (بخش تاریخ ایران از قراقویونلو تا سال ۹۸۴ه.ق)*، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران، نشر میراث مکتوب.
- نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمدطاهر (۱۳۱۷)، *تذکره نصرآبادی*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، چاپخانه ارمغان.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، به کوشش نادر نصیری مقدم، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- واله اصفهانی، محمد یوسف بن حسین (۱۳۷۲)، *خلدبرین*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹)، *عباسنامه*، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک، کتابفروشی داودی.

مقاله‌ها

- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، «اسکندرنامه نقالی و جایگاه آن در داستان‌های عامیانه»، *آینه میراث*، شماره سوم، ۱۳۸۲.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، «رموز حمزه یا امیرحمزه صاحبقران»، *آینه میراث*، شماره دوم، ۱۳۸۷.
- صادقی، مقصودعلی، «جایگاه سنگ‌نشته‌های ایران دوران اسلامی در پژوهش تاریخ مردمان فرودست»، *تاریخ مردم*، شماره‌های چهارم و پنجم، ۱۳۹۶.

منابع انگلیسی

- Membre, m. (1993), *mission to the lord sophy of Persia*, psdkd

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال سیزدهم، شماره سی‌ودو، پاییز ۱۴۰۱، صفحات ۱۹۸-۱۷۳
مقاله پژوهشی
DOI: 10.22034/JIIPH.2022.52535.2347 شناسه دیجیتال

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۵

سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در اوایل دوره پهلوی اول ۱۳۱۶-۱۳۰۴ش.

فرشید نوروزی^۱

هوشنگ خسروبیگی^۲

نظام‌علی دهنوی^۳

علیرضا علی‌صوفی^۴

چکیده

با تأسیس حکومت پهلوی توسط رضاشاه در سال ۱۳۰۴ش. ابعاد مختلف دولت دست‌خوش تحولاتی شدند و سازمان‌دهی جدیدی پیدا کرد. نظام مدیریت تقسیمات کشوری یکی از این ابعاد بود که با توجه به ماهیت حکومت جدید سازمان‌دهی نوینی یافت. بر این اساس، این پژوهش درصدد است تا با استفاده از روش تحقیق تاریخی و به‌کارگیری اسناد و مدارک آرشیوی، نشریات و دیگر منابع تاریخی، به این پرسش پاسخ دهد که سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در عصر پهلوی اول پیش از تدوین قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ش. چگونه صورت گرفت و اهداف آن چه بود؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد حکومت پهلوی اول طی یک‌روند دوازده‌ساله و پیش از تدوین قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ش. از طریق وضع نظام‌نامه‌های جدید، تغییر در ساختار وزارت داخله، تغییر نام شهرها، الحاق یا تفکیک شهرها، بخش‌ها و روستاها و تغییر عناصر اجرایی تقسیمات کشوری موفق به سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری و ایجاد تغییرات در آن حوزه با هدف تمرکز امور در پایتخت کشور و حمایت و پشتیبانی از برنامه‌های نوگرایانه حکومت شد.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Farshidnorozi20@gmail.com

kh_beagi@pnu.ac.ir

n_dehnavi@pnu.ac.ir

ar.soufi@pnu.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۳. استادیار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

۴. دانشیار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران



واژگان کلیدی: مدیریت تقسیمات کشوری، سازمان‌دهی، پهلوی اول، رضاشاه، وزارت داخله.

Organization of the management system of country divisions in the first Pahlavi period 1304-1316.

Farshid Nowrozi¹

Hoshang Khosrobigi²

Nizam Ali Dehnavi³

Alireza Ali Soufi⁴

Abstract

With the establishment of the Pahlavi government by Reza Shah in 1304 A.H. Various aspects of the government changed and found a new organization. The management system of the country's divisions was one of these dimensions, which received a new organization according to the nature of the new government. Therefore, this research is trying to answer the question by using the historical research method and archival documents, publications, and other historical sources, that the organization of the management system of country divisions in the first Pahlavi era before the drafting of the Law of Country Divisions in 1316 A.H. How was it done and what were its goals? The findings of the research show that the first Pahlavi government during a twelve-year process and before the drafting of the law of country divisions in 1316 AH. By establishing new regulations, changing the structure of the Ministry of Interior, changing the names of cities, annexing or separating cities, districts, and villages, and changing the executive elements of the country's divisions, he succeeded in organizing the management system of the country's divisions and making changes in that area to concentrate affairs in the country's capital and support for the government's modernist programs.

Keywords: country divisions, organization, first Pahlavi, Reza Shah, Ministry of Interior.

1. Ph.D student of Iranian history after Islam, University Payam Noor of Tehran, Iran
(corresponding author) Farshidnorozi20@gmail.com

2. Associate Professor, University Payam Noor of Tehran, Iran

kh_beagi@pnu.ac.ir

3. Assistant Professor, University Payam Noor of Tehran, Iran

n_dehnavi@pnu.ac.ir

4. Associate Professor, University Payam Noor of Tehran, Iran

ar.soufi@pnu.ac.ir

مقدمه

تقسیمات داخلی قلمرو جغرافیایی هر حکومت یا نظام مدیریت تقسیمات کشوری بخشی از حوزه مطالعات تشکیلات اداری محسوب می‌شود. حکومت‌های شکل‌گرفته در ادوار مختلف تاریخ ایران برای اداره بهتر امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی از الگوهای تقسیمات کشوری موجود در نظام اداری ایران استفاده کرده‌اند؛ ولی در تطابق با شرایط جدید، برخی تغییرات در آن اعمال نمودند. به عبارت دیگر، استمرار و تداوم از وجوه پابرجا در بخش نظام ایالات و تقسیمات کشوری ایران است. در دوره پیشاپهلوی به واسطه ارتباط گسترده ایران با دنیای غرب، ساختار دیوان‌سالاری و تشکیلات اداری ایران دچار تحول و دگرگونی گردید. در این راستا، یکی از وجوه برجسته انقلاب مشروطیت، خواست روشنفکران و اندیشمندان ایرانی جهت تمرکز بیشتر نظام اداری و تغییر و تحول در حوزه تشکیلات دیوان‌سالاری بود. اما اقدامات طرفداران استبداد و نیز تبعات جنگ جهانی اول سبب شد که تحولات عمده در نظام اداری و نظارت و تمرکز بیشتر دولت در این دوره اجرایی نگردد. با روی کار آمدن سلسله پهلوی تغییرات چشمگیری در حوزه تقسیمات سرزمینی و ساختار اداری مناطق با تکیه بر تمرکزگرایی و حمایت از برنامه‌های نوگرایانه حکومت صورت گرفت که ساختارهای پیشینی را دچار دگرگونی ساخت. بر این اساس این پژوهش درصدد است تا با استفاده از روش تحقیق تاریخی و به کارگیری اسناد و مدارک آرشیوی، نشریات و دیگر منابع تاریخی این پرسش را طرح کند و به آن پاسخ دهد که سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در عصر پهلوی اول چگونه صورت گرفت و چه اهدافی را دنبال می‌کرد.

در خصوص پیشینه پژوهش موضوع مورد بحث این مقاله باید عنوان کرد که پژوهشی که به بررسی سازمان‌دهی نظام تقسیمات کشوری در دوره پهلوی اول پیش از تدوین قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ ش. پرداخته باشد، انجام نشده است. با وجود این اما پژوهش‌های ارزشمندی در خصوص تقسیمات کشوری دوره پهلوی اول با تاکید بر قانون تقسیمات کشوری سال ۱۳۱۶ ش. انجام شده است. به عنوان مثال حامد نوحه‌خوان در مقاله‌ای با عنوان «معیارهای تقسیمات کشوری در دوره پهلوی» که در مجله خردنامه در پاییز سال ۱۳۹۱ به چاپ رسید، به صورت گذرا به اقدامات حکومت پهلوی اول در حوزه

تقسیمات کشوری پیش از تدوین قانون تقسیمات کشوری سال ۱۳۱۶ ش. می‌پردازد و عمده توجه خود در دوره پهلوی اول را به قانون سال ۱۳۱۶ ش. تقسیمات کشوری و نیز تحولات این حوزه در دوره حکومت محمدرضا شاه معطوف می‌نماید و از بررسی جامع‌الاطراف نظام تقسیمات کشوری در سال‌های پیش از تصویب قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ ش. بازمانده است. وی در این راه تنها به مندرجات کتاب مجموعه قوانین و مصوبات تقسیمات کشوری، جلد اول: ۱۳۶۳-۱۲۸۵ ش.، تألیف نعمت‌الله محرمی و حسن مهربان اتکا کرده و از اسناد و سایر منابع تاریخی استفاده‌ای نکرده است. کاظم ودیعی هم در مقاله خود با نام «اداره و تقسیمات کشوری ایران» که در مجله بررسی‌های تاریخی سال ۱۳۴۸ به چاپ رسیده است، به بررسی تاریخ تقسیمات کشوری در ایران از دوره هخامنشی تا دوره پهلوی به صورت کوتاه و مختصر می‌پردازد. در بخشی از این مقاله که به بررسی تقسیمات کشوری دوره پهلوی اول اختصاص دارد، به قانون سال ۱۳۱۶ ش. پرداخته شده و هیچ سخنی از سازمان‌دهی نظام تقسیمات کشوری پهلوی اول پیش از تصویب قانون سال ۱۳۱۶ ش. در مجلس شورای ملی به میان نیامده است. در واقع وجه تفاوت این مقاله با آثار پیش‌گفته در این نکته نهفته است که در اثر حاضر به اقدامات حکومت پهلوی اول در حوزه سازمان‌دهی نظام تقسیمات کشوری پیش از تصویب قانون تقسیمات کشوری در مجلس شورای ملی پرداخته شده است و داده‌های این مقاله نشان می‌دهد که تصویب و اجرای قانون تقسیمات کشوری طرح و برنامه‌ای خلق‌الساعه نبوده و دارای پیشینه‌ای در سال‌های آغازین حکومت پهلوی اول بود.

۱. سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در دوره پیش از پهلوی اول (از مشروطه تا انقراض قاجاریه)

سازمان‌دهی نظام تقسیمات کشوری در دوره مشروطه در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۵ در قالب قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، انجام شد. براساس ماده یک این قانون مملکت محروسه ایران برای تسجیل امور سیاسی به ایالات تقسیم شد و ایالت قسمتی از مملکت محسوب می‌شد که دارای حکومت مرکزی و ولایات حاکم‌نشین جزء بود و شامل چهار ایالت ۱. آذربایجان ۲. (کرمان-بلوچستان) ۳. فارس ۴. خراسان می‌شد. براساس ماده

سه همین قانون ولایت قسمتی از مملکت بود که دارای یک شهر حاکم‌نشین و توابع باشد اعم از این که حکومت آن تابع پایتخت یا تابع مرکز ایالتی محسوب گردد (کتابچه قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، ساکما: ۱۹۹۳۸۰۳). قانون‌گذار هم چنین سطوح مملکت را به ایالات، ولایات، بلوکات و قراء تقسیم‌بندی کرد. با این تقسیم‌بندی و نیز اعزام فرمان‌فرما و حاکم به مناطق مختلف از دارالخلافه تهران، جذب کدخدا به عنوان عامل حکومت در قراء و ورود به ساختار قبیله‌ای عشایر مناطق مختلف و تعیین حاکمان قبایل، نفوذ و قدرت حکومت تا سطوح پایین جغرافیایی نیز گسترش یافت. در کنار این مأموران سیاسی اعزامی از پایتخت، به عنوان نماینده دولت، عناصر اداری نیز در قالب شعب وزارتخانه‌ها به همراه نمایندگان عدلیه و نظامیان روانه ایالات، ولایات و بلوکات شدند.

اگرچه در این قانون تعیین فرمان‌فرمایان و حکام کماکان با شاه بود اما وظیفه صدور احکام انتصاب و یا عزل و نیز اعزام و یا فراخوان آن‌ها با وزارت داخله بود (ماده ۷ کتابچه قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، ساکما: ۱۹۹۳۸۰۳). در واقع با این بند قانونی اجرای حکم انتصاب حکام و فرمان‌فرمایان صادره توسط پادشاه قاجاریه منوط به تصویب وزارت داخله شده بود و قانون‌گذار از این طریق اختیار انتخاب حکام را برای پادشاه در نظر گرفت اما انتصاب را به وزارت داخله تفویض کرد. در صورتی که پیش‌ازاین هم انتخاب و هم انتصاب حکام در اختیار شخص پادشاه بود.

در این قانون برای جلوگیری از استبداد حکام و رفتارهای سلیقه‌ای آن‌ها، قدرت تصمیم‌گیری نهایی در پایتخت متمرکز شد و حکام می‌باید برای بیشترین امور از وزارتخانه‌های مستقر در پایتخت کسب تکلیف می‌کردند (ماده ۶۳ کتابچه قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، ساکما: ۱۹۹۳۸۰۳). عناصر اجرایی حکومتی در این ساختار قانونی جدید اداره ایالات، ولایات، بلوکات و قراء به ترتیب فرمان‌فرماها، حکام، رؤسای بلوکات و ده‌باشی (کدخدا) بودند که توسط مقام سلطنت، فرمان‌فرما، حاکم و رؤسای بلوکات انتخاب و معرفی می‌شدند. قانون‌گذار در خصوص شرایط عمومی و یا اختصاصی هر یک از این عناصر سیاسی‌اجرایی مطلبی را بیان نکرده است و در واقع این امر را به سلیقه و خواست پادشاه و وزارت داخله منوط کرده و تنها در خصوص فرمان‌فرمایان اشاره می‌نماید

که «فرمان‌فرماهای ایالات و ولایات از رجال موثق مجرب کافی دولت به تصویب وزارت داخله انتخاب و از طرف قرین‌الشرف همایونی بدین سمت معین خواهند شد» (ماده ۳۹۷ کتابچه قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، ساکما: ۱۹۳۸۰۳).

با توجه به مندرجات کتاب قواعد حکمرانی مملکت فرانسه ترجمه و تألیف موسی ریشار خان (میرزا رضا مؤدب‌الملک) که در سال ۱۲۹۷ق. چاپ شده، این‌گونه به نظر می‌رسد که قانون‌گذاران ایرانی در تدوین قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام سال ۱۳۲۵ق. از این کتاب تأثیر پذیرفته باشند. در واقع ترجمه و تألیف این کتاب و ارائه الگوی اروپایی تقسیمات کشوری و شرح وظایف حکمرانان در سال ۱۲۹۷ق، نه‌تنها راه را برای تدوین مدل ایرانی تقسیمات کشوری و شرح وظایف حاکمان در قالب قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام سال ۱۳۲۵ق فراهم نمود بلکه مسئولان وزارت داخله نیز با مبنا قراردادن این الگو، بعدها از تجربه مستشاران فرانسوی برای تدوین ساختار وزارت داخله و تدوین نقشه اداری کشور استفاده کردند (موسی ریشارخان، ۱۲۹۷ق: ۱۱-۹-۱۰-۷-۶-۵).

قوام‌السلطنه که در سال ۱۳۲۷ق سابقه معاونت وزارت داخله داشت، در تاریخ ۲۷ رجب سال ۱۳۲۹ در کابینه صمصام‌السلطنه به وزارت داخله منصوب شد. در سال ۱۳۳۰ق. مستشارانی از خارج با تصویب مجلس شورای ملی استخدام گردیدند که از آن جمله گوستاو دمرنی (۱۸۶۹-۱۹۳۷م) از کشور فرانسه برای سازمان‌دهی وزارت داخله بود. با اقدامات دمرنی سازمان اداری وزارت داخله تدوین و توسط احمدشاه برای اجرا ابلاغ شد. براساس این طرح، ساختار وزارت داخله به‌غیر از «کابینه و دارالانشاء مخصوص» به دو بخش کلی «اداره مرکزی» و «اداره کل ولایتی» تقسیم شد. وظایف اداره کل ایالتی با چهار دایره مرکز و شرق، غرب، شمال و جنوب جمع‌آوری گزارش‌های سیاسی و اقتصادی ایالات و ولایات به‌توسط حکام، محاسبات مرکزی ایالات، مکاتبات و مخابرات عمومی با ایالات و ولایات بود (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۵).

احمدشاه همچنین در راستای سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری ایران در فرمان ۱۴ رمضان سال ۱۳۲۹ به وزارت داخله مأموریت داد تا نسبت به تهیه و تنظیم نقشه

اداری دولت و تقسیمات جزء ایالات و ولایات از طریق تشکیل کمیسیونی به ریاست وزیر داخله اقدام نماید (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۲۵). براساس این فرمان، «کمیسیون نقشه اداری ایران» در وزارت داخله تشکیل شد و مأموریت یافت تا به صورت آزمایشی، نقشه اداری شرق ایران را تنظیم نماید. ریاست کمیسیون به دمرنی فرانسوی مستشار حقوقی وزارت داخله محول شد و ادیب‌السلطنه مدیرکل اداره ایالات و ولایات وزارت داخله به عنوان نایب‌رئیس کمیسیون و سردار سعید و ظهیرالسلطان به عنوان نایب‌الایاله‌های سابق خراسان و معززالملک و افتخارالواعظین به عنوان نمایندگان سابق خراسان در مجلس شورای ملی، علاءالسلطان رئیس‌دفتر سابق ایالت خراسان به عنوان اعضا و منشی حضور رئیس دایره شرق به عنوان منشی کمیسیون انتخاب شدند (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۲۶). اعضای کمیسیون نقشه اداری پس از تشکیل جلسات مختلف نظر خود را چنین اعلام کردند: «برحسب تقاضای اعضای کمیسیون و نظر به این که اوضاع سیاسی مملکت دولت را مجبور می‌کند که از نفوذ و اقتدار شخصی طبقه متنفذین در غالب نقاط مملکت استمداد و استفاده نماید تقسیمات اداری ایالات کمافی‌السابق مرعی و محفوظ است» (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۳۳-۳۲).

اعضای کمیسیون هم چنین چهار ایالت آذربایجان، فارس، خراسان و کرمان مندرج در قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام را به دو درجه تقسیم کردند: درجه اول آذربایجان و فارس و درجه دوم خراسان و کرمان. ولایات نیز به دو درجه تقسیم شدند: حکومت‌های درجه اول شامل گیلان، مازندران، اصفهان، استرآباد، خوزستان و کرمانشاهان و درجه دوم قزوین، همدان، بلوچستان، زنجان، عراق، یزد، لرستان و کردستان بود. به همین ترتیب بلوکات هر ولایت نیز به دو درجه تقسیم شدند. به عنوان نمونه در ولایت مازندران چهاردانگه و دودانگه، سوادکوه، نور، اشرف، آمل و لاریجان به عنوان بلوک درجه اول و فیروزکوه و بندپی به عنوان بلوک درجه دوم تعیین شدند (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۴۰-۶۲).

تقسیمات کشوری ایران در طی این سال‌ها بنا به مقتضیات سیاسی و امنیتی و یا اقتصادی تغییر پیدا می‌کرد. به عنوان نمونه در سال ۱۳۳۱ق. وزارت داخله بنا به مقتضیات

سیاسی و امنیتی غرب ایران؛ ایالتی با عنوان ایالت غرب که متشکل از ولایات همدان، کردستان، کرمانشاه، اسدآباد و کنگاور می‌شد را تشکیل داد (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۱۱۰). یا در ولایت مازندران در سال ۱۳۳۱ق، تنکابن، کجور و کلارستاق به دلیل ملاحظات سیاسی از این ولایت جدا و تحت عنوان ولایت محال ثلاث دارای حاکم‌نشین علی‌حده شدند و بندرگز که تا پیش‌ازاین از مضافات استرآباد بود به اقتضای موقع جغرافیایی و رعایت حیثیت اداری و سیاسی جزو ولایت مازندران محسوب گردید (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۵۲-۵۱). کمیسیون نقشه و بودجه در بعضی مواقع به دلیل حساسیت‌های سیاسی و امنیتی تصویب نقشه اداری ولایتی مثل اصفهان را به شورای عالی اداری محول کرد (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۵۹-۵۸). یا در مورد ایالت فارس ضمن تقسیم این ایالت به سه ولایت گهگیلویه و بویراحمد، قشقایی و خمسه اعلام نمود که شورای عالی عشایر در تهران باید در این خصوص اظهار نظر نماید و از نظر اقتصادی نیز برای مبارزه با قاچاق کالا پیشنهاد حذف حکومت بنادر و ایجاد گارد بنادر و ولایات سیاسی جدید ارائه می‌شود (دمرنی، ۱۳۳۹ق: ۶۹-۶۶-۴۴).

مناصب موجود در ساختار تقسیمات کشوری در مرکز و ولایات شامل اجزای مرکزی وزارت داخله و مأمورین ولایات بودند. اجزای مرکزی وزارت داخله شامل رؤسای وزارتخانه و رؤسای دوایر و شعب و مفتشین و منشیان و ثباتان و ضباطان و منتظرین خدمت که در مرکز وزارت داخله مشغول خدمت هستند. نصب و عزل مدیران و رؤسای دوایر با فرمان شاه است و انتصاب سایر مستخدمین و اجزاء به حکم وزیر داخله خواهد بود. مأمورین در ولایات نیز شامل فرمان‌فرمایان ایالات درجه یک و دو، حکام ولایات درجه یک تا چهار، معاونین، نایب‌الحکومه درجه یک و دو، رؤسای دفتر ایالتی و ولایتی، منشیان، ثباتان و ضباطان و منتظرین خدمت بودند. فرمان‌فرمایان درجه یک و دو و حکام درجه یک تا چهار و معاونین ایالات و ولایات به موجب دستخط شاه منصوب و نایب‌الحکومه‌ها و رؤسای دفتر به موجب حکم وزارتیه منصوب و معزول می‌شدند. رؤسای کابینه به موجب احکام وزارتیه و برحسب پیشنهاد حکام منصوب و نصب و عزل منشیان و ثبات‌ها و منتظرین خدمت با حاکم ولایت بود (قانون دولت علیه ایران، ۱۳۳۱ق: ۷۰-۶۹). به همین طریق، این تشکیلات و سازمان‌ها تا روی کار آمدن حکومت پهلوی اول به کار خود ادامه دادند.

۲. سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری در اوایل دوره پهلوی اول ۱۳۱۶-۱۳۰۴ ش

سال‌های حکومت رضاشاه دوران ایجاد یک نظام جدیدی بود که پایه و اساس آن بر ارتش نوین، بوروکراسی دولتی و پشتیبانی دربار بنا شده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۷۱-۱۶۹). از آنجاکه دولت پهلوی اول اولین دولت مدرن ایرانی محسوب می‌شد بنابراین در طی سال‌های پیش از تصویب قانون جدید تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ ش اقداماتی را در راستای ایجاد تغییرات در نظام مدیریت تقسیمات کشوری انجام داد که بر مبنای اهداف نوگرایانه این حکومت بود که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱.۲. تغییر ساختار وزارت داخله و تدوین نظام‌نامه وظایف حکام در راستای نوسازی اداری و ایجاد تمرکز سیاسی در پایتخت

ساختار سیاسی حاکم بر دوره قاجاریه بواسطه توانایی فردی آقامحمدخان و کمک و همراهی ایل قاجار شکل گرفته بود. از این رو شاهان قاجار برای اداره این ساختار سیاسی حکومت ایالات و ولایات را در قبال دریافت مبالغی به شاهزادگان قاجار واگذار می‌کردند و در عوض دستشان را در نحوه اداره مناطق تحت حاکمیت بازمی‌گذاشتند (لمبتون، ۱۳۷۵: ۱۳۲). در این شیوه حکمرانی ترکیبی از نظامهای سیاسی متمرکز و مرکزگرای به وجود آمده بود که در آن شاهزادگان از یک سو در مقام نمایندگان حکومت مرکزی ملزم به اطاعت و انجام تعهدهایی نسبت به شخص شاه بودند، اما از سوی دیگر در اداره مناطق تحت حاکمیتشان قدرت نامحدود داشتند و به حکومت مرکزی پاسخگو نبودند. در سال‌های منتهی به پایان حکومت قاجاریه و آغاز حکومت پهلوی نیز شرایط نامناسب حاکم بر ایران در دوران پس از جنگ جهانی اول نیز ایجاد نوعی از نظام متمرکز سیاسی را دشوار کرده بود. بنابر این برای شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر در دوره سلطنت رضا شاه تأسیس نهادهای جدید و فراهم آوردن ابزارهایی چون ۱. ایجاد ارتش دائمی نیرومند ۲. تشکیل دیوان‌سالاری کارآمد و متمرکز ۳. احداث شبکه حمل و نقل گسترده و منظم لازم و ضروری به نظر می‌رسید. در این میان تشکیل دیوان‌سالاری کارآمد و متمرکزی که مجری برنامه‌های نوگرایانه حکومت مرکزی باشد اهمیت زیادی داشت. از این جهت اساس‌نامه

وزارت داخله ای که وظیفه مدیریت تقسیمات کشوری دوره پهلوی اول را به عهده داشت با توجه به تحولات اداری ایجاد شده در سال‌های آغازین این حکومت در سال ۱۳۱۰ش. و در ایام وزارت داخله علی‌منصور از نو نوشته شد. براساس این اساس‌نامه وزارت داخله به شش قسمت که شامل ۱. «قسمت مرکزی وزارتخانه» ۲. «ادارات ایالتی و ولایتی» ۳. «نظمیه» ۴. «بلدیه‌ها» ۵. «احصائیه و سجل احوال» ۶. «صحیه» تقسیم شد. یکی از قسمت‌های مهم و جدید وزارت داخله در حوزه اداره تقسیمات کشوری، «ادارات ایالتی و ولایتی» بود که وظیفه هدایت و راهبری «ایالات»، «ولایات»، «بلوک» و «دهات» ایران را که در ماده هشتم این اساس‌نامه با عنوان «حوزه‌بندی اداری و تشکیلات ایالات و ولایات مملکت ایران» به آن پرداخته شده بود را به عهده داشت. در این ماده براساس تحولات شتابان سیاسی ایران تعریف جدیدی از حوزه‌بندی اداری و تشکیلات مملکت ایران ارائه شده است (ساکما: ۲۹۲۰۰۵۴۰۹).

بر این اساس «ایالت» مرکب از چند «حوزه ولایتی» تعریف شد که بنا بر مقتضیات محلی و اداری به ریاست یک نفر «والی» اداره می‌شد. همچنین برای اجرای سیاست‌های نوین حکومت پهلوی برای هر «ایالت» یک نفر «والی»، برای هر «ولایت» یک نفر «حاکم»، برای هر «بلوک» یک نفر «نایب‌الحکومه» و برای هر «ده» یک نفر «کدخدا» تعیین شد. علاوه بر این وزارت داخله این اجازه را داشت که وظایف «بلدی» و «احصائیه» هریک از شهرها را که از نتایج اجرای سیاست‌های نوگرایانه در این دوره بود، ضمیمه شغل والی و حاکم نماید. از آنجایی که تعیین حدود و تقسیم‌بندی کشوری جزو وظایف مجلس شورای ملی بود در این اساس‌نامه مقرر شد که حوزه‌بندی مملکت در جدول معینی تنظیم و نقشه رسمی آن با امضا و تصدیق وزارت داخله و برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم گردد (ساکما: ۲۹۲۰۰۵۴۰۹).

«ادارات ایالتی و ولایتی وزارت داخله» در مرکز شامل «اداره جنوب»، «اداره شمال»، «اداره شرق»، «اداره غرب» و «اداره مرکز» بود که هر قسمت وظیفه نظارت و راهبری امور ایالات زیرمجموعه این مناطق را به عهده داشت (کیهان، ۱۳۱۱: ۱۲۶). به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۰۷ش. و در زمان وزارت داخله میرزا حسین‌خان سمیعی (ادیب‌السلطنه) میرزا

اسماعیل خان اصائلو رئیس «اداره شمال»، میرزا عبدالوهاب خان فقیه رئیس «اداره جنوب»، میرزا مصطفی خان صدوقی رئیس «اداره شرق» و نصرت‌الله خان فرخ آذر رئیس «اداره غرب» بودند (سالنامه پارس، ۱۳۰۷: ۷۴) این بخش از وزارت داخله در گذشته با نام «شعبه تحریرات» فعالیت داشته است. به عنوان نمونه در مکاتبات اداری وزارت داخله با وزارت مالیه در سال ۱۳۰۱ ش با موضوع جدایی ابرقو از حکومت اصفهان و انضمام آن به حکومت یزد در قسمت بالای سربرگ نامه ذیل عبارت «وزارت داخله» «شعبه تحریرات جنوب» درج شده است و این عبارت اخیر در ماه‌های بعد همین سال و در نامه وزارت داخله به کفیل حکومت یزد تبدیل به «اداره جنوب» می‌شود (ساکما: ۲۹۳۰۰۴۹۱، ساکما: ۲۹۰۰۰۱۹۶۳).

با توجه محتویات سند مکاتبه وزارت داخله با وزارت مالیه با موضوع مجزی مالیه «بلوکات» «بام و صفی آباد» از قوچان و انضمام آن به حوزه ولایتی سبزوار در سال ۱۳۱۱ ش. به جای «اداره شمال» در سربرگ نامه وزارت داخله از «اداره اول» استفاده می‌شود که نشان می‌دهد «ادارات شمال، جنوب، شرق و غرب» به «ادارات اول، دوم، سوم و چهارم» تغییر نام می‌دهند (ساکما: ۲۴۰۹۶۵۰۸). رؤسای این ادارات در سال ۱۳۱۳ ش. به ترتیب میرزا اسماعیل خان اصائلو رئیس «اداره اول»، میرزا عبدالوهاب خان فقیه رئیس «اداره دوم»، میرزا محمد علی خان وهاب‌زاده رئیس «اداره سوم» و میرزا احمدخان فریدونی رئیس «اداره چهارم» بودند (سال‌نامه پارس، ۱۳۱۱ ه. ش: ۹۱) بعدها، یعنی از سال ۱۳۱۵ ش. این ادارات چهارگانه ایالتی و ولایتی در وزارت داخله به «اداره کل امور کشوری» که وظیفه نظارت بر اسکان و عمران، تابعیت و آمار، انتظامات، امور سیاسی و سایر امور مربوط به وزارت داخله تمام ایالات و ولایات را به عهده داشت، تغییر نام می‌دهد (ساکما: ۲۹۱۰۰۲۰۰۲؛ ساکما ۲۹۳۴۱۴۶۲؛ ساکما: ۲۹۳۰۰۴۴۵۵). این تغییرات نشان‌دهنده، بازنگری مداوم در تشکیلات اداری وزارت داخله در این دوران است.

در کنار نوسازی در ساختار وزارت داخله، نخستین اقدامات اصلاحی حوزه تقسیمات کشوری دوره پهلوی اول در سال ۱۳۰۵ ش. و در زمان ریاست وزرایی حسن مستوفی و ایام وزارت داخله مهدی مشیر فاطمی صورت گرفت. این در حالی بود که وزارت داخله

دولت‌های بعد از مشروطه و نیز وزارت داخله دولت‌های بعد از سلطنت پهلوی اول براساس «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام» سال ۱۲۸۶ش. نسبت به اداره ایالت‌ها و ولایت‌های کشور ایران اقدام می‌کردند.

ایران بعد از مشروطه و خصوصاً ایران دوران ریاست وزرایی رضاخان و ایام سلطنت وی دستخوش تحولات گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف شده بود و مدیریت این تحولات در سطح ایالات و ولایات نیازمند ساختارها، قوانین و دستورالعمل‌های جدیدتری بود. نخستین اقدام در این راستا توسط مهدی مشیر فاطمی وزیر داخله کابینه حسن مستوفی کلید خورد. وی که از بهمن ۱۳۰۵ش. لغایت اردیبهشت ۱۳۰۶ش. در این سمت قرار داشت نسبت به تدوین لایحه تغییر حوزه‌بندی اداری مملکتی بر طبق اصول و قواعد علمی اقدام و در اسفندماه ۱۳۰۵ش. برای تصویب یک فوریت آن تقدیم مجلس شورای ملی نمود:

«همان‌طور که خاطر آقایان نمایندگان محترم مسبوق است در این مدت یک تشکیلات مرتبی در قطعات مملکت موجود نبوده است و به همین جهت شاید در موقع انتخابات هم دچار یک اشکالاتی در قسمت حوزه‌بندی‌ها و غیره می‌شدیم و همین‌طور راجع بر روابطی که بایستی بین قطعات مملکت مرکز موجود باشد و درهرحال دولت مرکزی نفوذش در تمام نقاط یک‌طور و مساوی باشد به‌واسطه همین تشکیلاتی که مرتب و منظم نبوده آن نفوذ به آن‌طوری که منظور آقایان است ترتیب نیافته ... به هزار دلیل این تشکیلات فعلی را ایالت فارس، آذربایجان، خراسان، و همچنین سایر نقاطی که هست وزارت داخله مفید به حال مملکت نمی‌بیند ... از مجلس اجازه می‌خواهیم که پس از آن که مجلس اجازه داد یک کمیسیونی از تمام وزارتخانه‌ها در وزارت داخله تشکیل شود برای این که تمام وزارتخانه‌ها هم باید مطابق این تشکیلات رفتار نمایند برای این که مرکز حکومتی فارس نمی‌شود یک نقطه باشد و اداره مالیه‌اش جای دیگر، عدلیه طور دیگر، قشونی‌اش طرز دیگر ... همه‌مان می‌دانیم که تقسیمات مملکتی امروز متناسب با وضعیات مملکتی نیست من که یک نفر وزیرداخله مسئول شما هستم می‌گویم دولت مرکزی آن نفوذی که باید در یک قسمت مملکت داشته باشد به‌واسطه تشکیلات فعلی ندارد. ما می‌خواهیم این تشکیلات را اصلاح کنیم» (مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۶، جلسه ۷۲، لیله سه‌شنبه شانزدهم اسفند

۱۳۰۵). اقدامات مهدی مشیر فاطمی به دلیل عمر کوتاه دوران وزارتش به سرانجام نرسید و این قانون تا سال ۱۳۱۶ش. اجرایی نشد.

رجبعلی منصور (منصورالملک) دولتمرد دیگری بود که برای نوسازی در تقسیمات کشوری ایران اقداماتی را انجام داده بود. وی که از سال ۱۳۰۰ش. و در دولت اول قوام‌السلطنه در زمان حکومت قاجاریه و نیز دولت‌های مشیرالدوله، دولت دوم قوام در زمان احمدشاه قاجار، مستوفی‌الممالک و سردار سپه و نیز در زمان دولت‌های فروغی و مستوفی در ایام سلطنت پهلوی با سمت معاون وزارت داخله خدمت کرده و مدت دو سال یعنی از سال ۱۳۰۶ش. تا سال ۱۳۰۸ش. با سمت والی در آذربایجان حکمرانی کرده بود و از کاستی‌های اداره امور ایالات و ولایات اطلاع داشت، پس از انتخابش به‌عنوان وزیر داخله در دولت مخبرالسلطنه در سال ۱۳۰۸ش. تدوین نظام‌نامه جدید وظایف حکام را آغاز کرد. این تلاش‌ها منجر به تدوین و تصویب «نظام‌نامه وظایف حکام» در ۲۵ فروردین سال ۱۳۱۰ و اساس‌نامه تشکیلات و وظایف وزارت داخله در ۲۸ فروردین سال ۱۳۱۰ در هیئت وزاری وقت گردید.

در این نظام‌نامه والیان هم به‌عنوان ناظر بر جریان امور در ایالت و هم به‌عنوان مجری سیاست عمومی دولت معرفی شدند. علاوه بر این والی ناظر بر اقدامات ادارات دولتی بوده و وظیفه تطبیق خط‌مشی اساسی و اقدامات آن‌ها با سیاست عمومی دولت را بر عهده داشت. همچنین رسیدگی به امور انتظامی و سیاسی ایالات بر عهده والیان گذاشته شد و ضمن تفویض اختیار به والیان، مراجعه به مرکز در موارد خاص نیز تجویز شد. در راستای ارتقا جایگاه حاکم ایالت، قدرت در سطح ایالات به‌صورت متمرکز در اختیار حاکمان اعزامی از مرکز قرار گرفت و رؤسای دوایر دولتی از انجام هرگونه اقدامی پیش از اخذ مجوز از والی منع شدند. با توجه به روند شتابان تحولات در حوزه‌های سیاست داخلی و سیاست خارجی ایران در این دوره و نظر به رویکرد حکومت برای تمرکز امور ایالات و ولایات در وزارت داخله؛ وظایف کارگزاری‌های وزارت خارجه در ایالات به والیان واگذار شد و والیان مکلف شدند از انجام هر عملی که مضر به سیاست خارجی و سیاست داخلی کشور باشد، جلوگیری نمایند. با توجه به اجرای قانون نظام اجباری و قانون سجل احوال در سطح کشور، بر اساس

این «نظام‌نامه» «والیان» «ایالات» مکلف به نظارت بر اجرای صحیح این قوانین و نیز تهیه احصائیه‌های مرتبط با این قوانین شدند. «نایب‌الحکومه‌ها» یا همان «رؤسای بلوک‌ها» تابع «حکام ولایتی» و «حکام ولایات جزء ایالات» تابع «والیان» و «حکام جزء» «غیر تابع ایالات و مستقل» ضمن داشتن تمامی این وظایف در سطح ولایات مجوز مراجعه مستقیم به وزارت داخله را نیز داشتند (ساکما: ۲۹۳۰۰۶۰۸۷؛ ساکما: ۲۹۰۰۰۶۴۰۴).

۲.۲. تغییر نام شهرها، بخش‌ها و روستاها در راستای نوسازی در نظام تقسیمات کشوری و کسب مشروعیت سیاسی

بروز بی‌نظمی و هرج‌ومرج ناشی از شرایط پس از جنگ جهانی اول و مطالبه برقراری نظم و امنیت از سوی جامعه، به رضاخان این امکان را داد که با تکیه بر نیروهای قزاق تحت امر خود، سایر رقبا را از صحنه خارج کند و با برقراری امنیت، قدرت را به دست گیرد و آن را به قدرتی فردی تبدیل کند. برای انجام چنین کاری و در ادامه برای کسب مشروعیت سیاسی، وی همانند سایر حاکمان خودکامه، دست به ایجاد شبکه گسترده نهادهای محوری مانند پلیس و نوسازی نیروهای نظامی و ادارات و وزارتخانه‌ها زد. این نهادها مهم‌ترین ابزارهایی هستند که حاکمان خودکامه برای حفظ حاکمیت فردی خود به کار می‌گیرند (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۹: ۵۵). در واقع تأسیس، نوسازی و به‌کارگیری صحیح این نهادها در راستای اعمال حاکمیت فردی بود که به رضاخان کمک کرد تا بتواند هم مشروعیت سیاسی برای حکومت خود کسب نماید و هم حکومت مرکزی مقتدری ایجاد کند. از این منظر در سال‌های آغازین سلطنت رضا شاه و پیش از تدوین قانون جدید مدیریت تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ش، تحولات دیگری در حوزه تقسیمات کشوری جریان داشت که عمده آن به تغییر نام شهرها مربوط می‌شد. این‌گونه به نظر می‌رسد که سیاست تغییر نام مناطق و شهرها با این حجم پیش‌ازاین در تاریخ ایران سابقه‌ای نداشت بنابراین این‌گونه می‌توان استنباط نمود که رضاشاه در راستای نوسازی در سایر حوزه‌ها از جمله سیاسی، اقتصادی، آموزشی، اداری و صنعتی، نوسازی در حوزه تقسیمات کشوری را نیز با تغییر نام مناطق و شهرها آغاز کرد. اگرچه می‌توان این اقدام را در راستای ایجاد مشروعیت سیاسی برای حکومت جدید نیز تحلیل کرد. در اواخر عصر قاجاریه و حدود شش

سال قبل از قدرت‌گیری رضاخان، موج جدیدی از باستان‌گرایی، عرب‌ستیزی، خالص‌سازی زبان، و حذف واژه‌های بیگانه به راه افتاد و چاپ مقالاتی در نشریات کاهو، ایرانشهر و ایران باستان به این موج دامن زد (آصف، ۱۳۸۴: ۲۴۹).

در تغییر نام شهرها در سال‌های آغازین حکومت پهلوی بیشتر از نام‌های پهلوی، شاه و شاهپور برای شهرها استفاده شد. نخستین تغییر نام با دستور رضاشاه مربوط می‌شود به اسفندماه سال ۱۳۰۴ که براساس آن نام شهر «آق‌قلعه» به «پهلوی دژ» تغییر یافت. این تغییر بنابه درخواست فرمانده تیپ مستقل شمال و موافقت رضاشاه و با ابلاغ وزارت جنگ به وزارت معارف و اوقاف صورت پذیرفت (ساکما: ۲۹۷۰۰۵۱۵۸) در همین سال ظاهراً بنا به درخواست برخی اهالی «انزلی» و پیشنهاد حکومت گیلان و تصویب هیئت وزرا اسم شهر «انزلی» به «بندر پهلوی» تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۹۱۰۰۰۲۷۹). در سال ۱۳۰۵ نیز طبق درخواست برخی اهالی «قمشه» و تصویب رضاشاه نام «قمشه» به «شهرضا» تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۴۰۰۱۳۸۵۳).

تغییر نام‌های موردی در سال‌های بعد نیز ادامه داشت. هیئت وزرا در جلسه ۱۳ تیرماه ۱۳۰۷ مصوب نمود که نام بندر جدیدالاحداث در منطقه «خور موسی» به «بندر شاپور» موسوم گردد (ساکما: ۲۴۰۰۱۱۰۲۸). در سال ۱۳۰۹ ش بنابه درخواست رضاشاه نام شهر «نصرت‌آباد» مرکز «سیستان» به «زابل» و نام شهر «دزداب» به «زاهدان» تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۴۰۰۱۸۵۸۲). اما در مورد «کهنه شهر»، شهری در کنار شهر «سلماس» در ایالت آذربایجان که به دلیل زلزله رو به ویرانی نهاد و اهالی این شهر به منطقه جدیدالبناهی منتقل شدند، والی آذربایجان از وزارت دربار پهلوی درخواست نام‌گذاری شهر جدید از رضاشاه را می‌نماید و نام «صبا» را نیز پیشنهاد می‌نماید، اما وزارت دربار پهلوی نام «تازه شهر» را برای این شهر انتخاب می‌نماید (ساکما: ۲۳۰۰۰۰۷۸۹). تغییر نام‌های موردی در سال‌های ۱۳۱۰ش و ۱۳۱۱ش نیز ادامه یافت. بر این اساس وزارت داخله در پنجم اسفند ۱۳۱۰ طی «متحد‌المالی» به عموم حکام ایالات و ولایات اعلام می‌نماید که حسب دستور رضاشاه نام «علی‌آباد» در ایالت مازندران به «شاهی» تغییر یافته است. هم چنین در سال ۱۳۱۱ش بنابه درخواست وزارت داخله نام قصبه «خبیص» در ایالت «کرمان» به «شه داد» تغییر

می‌یابد و نام شهر «ناصری» به «اهواز» تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۹۳۰۰۱۳۷۵ و ساکما: ۲۴۰۰۱۸۸۵۴ و ساکما: ۲۴۰۰۱۷۳۴۹). در سال ۱۳۱۲ ش بنا به پیشنهاد حکومت پشت کوه لرستان و موافقت رضاشاه نام «حسین‌آباد پشت کوه» به «ایلام» تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۴۰۰۲۱۱۴۶). در سال ۱۳۱۵ ش نیز «مشهدسر» به «بابل‌سر» و در سال ۱۳۱۶ ش «تیکان تپه» به «تکاب»، «خزعل آباد» به «خسروآباد»، «خزعلیه» به «خرم کوشک»، «گچ قره گلی» به «گچ ساران»، «قریه عرب» به «پل دشت»، تغییر نام پیدا می‌نماید (ساکما: ۲۹۳۰۰۰۰۱۵؛ ساکما: ۲۴۰۰۳۷۴۰۴؛ ساکما: ۲۴۰۵۷۵۱۶؛ ساکما: ۲۴۰۰۰۹۴۶۴).

در مقاطعی از حکومت رضاشاه سیاست تغییر نام‌ها با سیاست به هم پیوستن مناطق نیز همراه شد. حسب «متحدالمال» بیست و یکم اسفند سال ۱۳۱۳ وزارت داخله و با توجه به دستور رضاشاه ضمن تجميع مناطق «کرمان»، «بلوچستان» و «زابل»، نام «مکران» نیز برای آن انتخاب گردید (ساکما: ۲۴۰۰۱۷۷۵۹). سیاست تغییر نام شهرها در راستای نوسازی در تقسیمات کشوری دوره پهلوی در سال ۱۳۱۴ ش. سرعت بیشتری پیدا می‌نماید به نحوی که تغییر نام ۲۶ شهر در این سال مورد تصویب قرار گرفت. بر این اساس شهر «خفاجیه» به «سوسنگرد»، «فلاحیه» به «شادگان»، «محمیره» به «خرمشهر»، «بساتین» به «بستان»، «عبادان» به «آبادان»، «مال امیر» به «ایذه»، «حویزه» به «هویزه»، «بنی‌طرف» به «دشت بن»، «بندر جز» به «بندر شاه»، «فهرج» «قلعه فاخری» به «ایران‌شهر»، «قلعه دیزک» به «داورپناه»، «استرآباد» به «گرگان»، «صحرای ترکمان» به «دشت گرگان»، «تون» به «فردوس»، «بارفروش» به «بابل»، «دهکرد» به «شهرکرد»، «ترشیز» به «کاشمر»، «دهنو» به «نوشهر»، «سخت‌سر» به «رام‌سر»، «هارون آباد» به «شاه‌آباد» «منصور و سه یک پشت کوه» به «مهران»، «صائین قلعه» به «شاهین‌دژ»، «قراجه‌داغ» به «ارسباران»، «ساوجبلاغ مکری» به «مهاباد»، «میانج» به «میانه»، «قراچمن» به «سیاه» چمن تغییر می‌یابد (ساکما: ۲۹۷۰۳۸۴۳۳؛ ساکما: ۲۹۷۰۳۹۹۹۰؛ ساکما: ۲۹۷۰۲۰۲۰۴؛ ساکما: ۱۰۸۰۰۴۳۶۷۰۸؛ ساکما: ۲۴۰۰۲۲۹۶۹؛ ساکما: ۱۸۷۴۶۸۱).

در این تغییر نام گروهی در سال ۱۳۱۴ ش. برای نخستین بار از فرهنگستان و نقش آن در تغییر نام شهر در ابلاغیه‌ها به میان می‌آید (ساکما: ۲۹۷۰۲۰۲۰۴). با تأسیس فرهنگستان

در سال ۱۳۱۴ش نقش این نهاد در تغییر نام شهرها و مناطق پررنگ می‌شود و حسن وثوق رئیس وقت فرهنگستان، در مهرماه سال ۱۳۱۶ طی نامه‌ای به ریاست‌وزرای وقت، به نقش فرهنگستان در تغییر نام اشاره می‌کند (ساکما: ۵۰۲۲۳۴۳).

تغییر نام از سال ۱۳۱۵ش و با نامه محرمانه شماره ۴۷۹ مورخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۱۵ش. وزارت داخله برای تمامی ایالت‌ها و ولایت‌ها با موضوع ارسال فهرست اسامی غیرایرانی روستاها و مناطق مختلف ایران برای وزارت داخله در جهت تغییر نام این مناطق، فرایندی منظم‌تر و روندی سریع‌تر به خود می‌گیرد اما نتایج آن در سال ۱۳۱۷ش. به‌صورت تأیید تغییر نام روستاها و مناطق توسط فرهنگستان نمایان می‌شود (ساکما: ۳۱۰۳۶۷۱۹؛ ساکما: ۳۱۸۱۸۹۱ و ساکما: ۳۱۳۲۰۹۳). از آنجاکه وظیفه اصلی این تغییر نام‌ها بر عهده کمیسیون جغرافیایی فرهنگستان محول شده بود، کار بررسی این حجم از درخواست‌ها به‌کندی پیش می‌رفت. به‌عنوان نمونه فهرست پیشنهادی سال ۱۳۱۵ش در ۱۳ شهریور سال ۱۳۱۷ با تغییر نام ۶۴ روستا در گرگان و کردستان مورد تأیید قرار می‌گیرد (ساکما: ۳۱۰۳۶۷۱۳).

از آنجایی‌که برای بخش اعظمی از این روستاها و مناطق پیش‌ازین سند مالکیت صادر شده بود این تغییر نام‌ها مشکلاتی را در خصوص سند مالکیت این روستاها و مناطق ایجاد کرده بود و حسن وثوق در نامه ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۱۶ موضوع را به ریاست وزرا اعلام و درخواست می‌نماید تا به وزارت عدلیه و ادارات ثبت‌اسناد و املاک مأموریت داده شود تا نسبت تغییر اسامی در اسناد مالکیت نیز اقدام لازم را انجام دهند (ساکما: ۳۱۰۳۶۷۱۹).

برنامه تغییر اسامی در این سال‌ها محدود به تقسیمات کشوری نبود و طیف گسترده‌ای از واژه‌ها و لغات مربوط به حوزه‌های مختلف نیز تغییر یافتند. تغییر اصطلاحات علمی، صنعتی، و بلدی، تغییر نام ایستگاه‌های راه‌آهن، تغییر اسامی افراد و ایجاد نام خانوادگی، تغییر نام واحد پول کشور، تغییر تابلوی مغازه‌ها، تغییر نام خیابان‌ها، میدان‌ها، کوچه‌ها، و معابر شهری، تغییر نام سرزمین پارس، تغییر نام مدارس و دبیرستان‌ها، تغییر نام طوایف و مناطق ایلی و تغییر نام ماه‌ها و سال‌های کشور از جمله تغییراتی بودند که همگام با نوسازی در سایر اجزای حکومت پهلوی اول و ایجاد جامعه‌ای یکسان و یکدست با ظاهری مدرن، در دوران حکومت پهلوی اول اعمال شدند.

۳,۲. سیاست الحاق یا تفکیک استان‌ها، شهرها، بخش‌ها و روستاها در راستای حمایت از برنامه‌های نوگرایانه و ایجاد تمرکز قدرت سیاسی

تبعات ناش از جنگ جهانی اول یعنی تجاوز نیروهای بیگانه به ایران، و اشغال بخشهایی از خاک کشور موجب تضعیف هرچه بیشتر حکومت قاجار و ظهور نیروهای مرکزگرایز در مناطق مختلف کشور شد. نتیجه این وضعیت بروز هرج و مرج و بی‌نظمی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور بود که حکومت قاجار را از حالت نیمه متمرکز خود به حکومتی غیرمتمرکز تبدیل کرد و قدرت شاه قاجار را عملاً به پایتخت و اطراف آن محدود ساخت. در چنین شرایطی که هرج و مرج و بی‌نظمی کشور را فرا گرفته بود، افکار عمومی جامعه و نمایندگان آن (روشنفکران و نخبگان سیاسی) در مورد یک موضوع، یعنی لزوم اعاده نظم، اتفاق نظر پیدا کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۲۴). از دیدگاه این افراد برقراری چنین نظمی با ایجاد حکومت مرکزی مقتدر امکانپذیر بود. رضا خان نیز از فضای حاکم بر ایران پس از جنگ جهانی اول برای ایجاد حکومت مرکزی مقتدر استفاده کرد و پایه‌های سلطنت خود را برقرار نمود. یکی از سیاست‌های رضا شاه در اوایل حکومتش برای ایجاد تمرکز قدرت سیاسی در پایتخت و نیز اجرای برنامه‌های نوگرایانه مدنظر وی در کشور؛ تدوین و اجرای سیاست الحاق یا تفکیک ایالت‌ها و ولایات را در چارچوب سازمان‌دهی نظام مدیریت تقسیمات کشوری بود. براساس این سیاست شهرها و مناطق بنا به مقتضیات محلی، سیاسی و اقتصادی از یک ایالت جدا و به ایالت دیگر ضمیمه می‌شدند. نگاه نظامی، امنیتی و سیاسی حکومت مرکزی به ایالات و ولایات در راستای ایجاد تمرکز و جلوگیری از استقلال سایر نواحی در تدوین و اجرای این سیاست تأثیرگذار بود. اقدامات پیش‌دستانه حکومت مرکزی محور این سیاست بود. در این راستا حکومت مرکزی با توجه به وقوع رخداد‌های پیشینی در نواحی مرزی و ایلیاتی نشین نسبت به تقویت نظارت و نیز ایجاد جدایی جغرافیایی و تقسیماتی در مناطقی که مستعد بروز حرکتهای مخالف حکومت مرکزی را داشتند، اقدام کرد. بخشی دیگر از دلایل حکومت مرکزی در راستای اجرای این سیاست به موضوع حمایت از برنامه نوین سازی ارتش و اجرای قانون سربازگیری یا نظام‌وظیفه برمی‌گردد. بر این اساس حکومت مرکزی در راستای ایجاد تعادل در جذب نیروی انسانی مشمول نظام‌وظیفه برای لشکرهای نوین استانی و جلوگیری از هدررفت این

منابع انسانی، الحاق یا تفکیک بخش‌ها و روستاها از یک شهر به شهر دیگر را اجرا می‌کرد.

پیش از تشکیل حکومت پهلوی اول یعنی در سال ۱۳۰۱ش. وظیفه الحاق یا تفکیک شهرها بر عهده مجلس شورای ملی بود. براساس این وظیفه مجلس شورای ملی قانون دو ماده‌ای انفصال شهر «برقو» از حوزه حکومتی «اصفهان» و الحاق آن به حوزه حکومتی «یزد» را تصویب و به وزارت داخله سه ماه مهلت داد تا وسایل ضمیمه شدن «برقو» به حکومت «یزد» را فراهم آورد (ساکما: ۱۹۶۳، ۲۹۰۰). اما در دوره ریاست وزرایی رضاخان و نیز در دوران سلطنت وی این امر از اختیارات رضاشاه، هیئت وزرا و وزارت داخله شد. در سال ۱۳۰۳ش. وزارت داخله قصد تشکیل ایالت «لرستان» با تجمیع دو ولایت «بروجرد» و «لرستان» را داشت اما به واسطه عملیات قشون نظامی در خوزستان از این اقدام صرف‌نظر می‌نماید (ساکما: ۱۹۶۳، ۲۹۰۰). در ۲۴ تیرماه سال ۱۳۰۶ش. هیئت وزرا نظر به مصالح و مناسبات محلی مازندران و بر طبق مدلول ماده ۲۹۶ از فصل ۲ قانون تشکیل ایالات و ولایات تصویب نمود که ولایات «مازندران» و «تنکابن» و توابع آن‌ها دارای یک حکومت و به‌عنوان ایالت «مازندران» نامیده شود (ساکما: ۱۹۶۳، ۲۴۰۰ و ساکما: ۱۹۶۳، ۲۴۰۰). در ۲۳ فروردین سال ۱۳۰۷ش. وزارت داخله حکومت «چهارمحال» را ضمیمه حکومت «اصفهان» می‌نماید و از حکومت «اصفهان» درخواست می‌نماید تا اداره امور «چهارمحال» را برعهده بگیرد (ساکما: ۱۹۶۳، ۲۹۰۰).

این انضمام و یا انفکاک از ناحیه مردم یک منطقه یا شهر نیز درخواست می‌شد. به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۰۹ش. اهالی طایفه «میلانلو» طی عریضه‌ای به وزارت داخله به دلیل سختی‌ها و ظلم و ستم‌های یار محمد خان از عوامل حکومتی «اسفراین»، تقاضای جدایی از حکومت «اسفراین» و انضمام به حکومت «قوچان» را مطرح کردند (ساکما: ۱۹۶۳، ۲۲۴). یا اهالی «سمیرم علیا» و «شش ناحیه» در سال ۱۳۱۵ش. به دلیل نزدیکی به «اصفهان» و دوری از حوزه ایالتی «فارس» تقاضای الحاق به ایالت «اصفهان» را مطرح نمودند (ساکما: ۱۹۶۳، ۱۷۹).

در ادامه این سیاست و در خردادماه ۱۳۱۱ حسب دستور رضاشاه ایالت «آذربایجان» به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌گردد. بر این اساس ولایات «رضائیه»، «خوی»،

«شاهپور»، «ماکو»، «ساوجبلاغ» و «میاندوآب» به مرکزیت «رضائیه» به ایالت «آذربایجان غربی» موسوم و بقیه ولایات ایالت «آذربایجان» که مرکز آن «تبریز» بود ایالت «شرقی آذربایجان» نامیده می‌شود (ساکما: ۲۹۷۰۲۱۷۰۲). همچنین براساس مندرجات موجود در سندی با عنوان «خلاصه تغییراتی که در تقسیمات کشور شده است» که ضمیمه ماده‌واحد با امضای مشترک ریاست وزرا و وزیر داخله با موضوع تصویب ادارات وزارت داخله به مجلس شورای ملی ارسال شده تا سال ۱۳۱۵ ش. «آذربایجان غربی» به سه ولایت «خوی»، «رضائیه» و «مهاباد» تقسیم و با این تغییر «سقز» و «بانه» از «کردستان» مجزی و ضمیمه «مهاباد» شدند. «آذربایجان شرقی» به سه ولایت «تبریز»، «اردبیل» و «مراغه» تقسیم شد. «خراسان» از هفت ولایت «مشهد»، «قوچان»، «بجنورد»، «سبزوار»، «تربت حیدریه»، «قائنات» و «فردوس» تشکیل شد. «فارس» به پنج ولایت «آباد» «شیراز»، «اسطهبانات»، «جهرم»، «لارستان» تقسیم شد و با این تغییر «بندر لنگه» از حکومت «بنادر» مجزی و با «لارستان» ولایت «لارستان» را تشکیل داد. «کرمان» به دو ولایت «کرمان» و «جیرفت» تقسیم و شهر «بابک» نیز از «یزد» مجزی و ضمیمه «کرمان» شد. در ولایات نیز تغییرات زیر به عمل آمد: قسمت «درجزین» از توابع «عراق» ضمیمه «همدان» شده است. «قم» و «ساوه» که فعلاً هر یک حکومت مستقل دارد با هم ولایت «قم» و «ساوه» را تشکیل می‌دهند. «محلات» ضمیمه «گلپایگان» شد و «لرستان» به دو قسمت «لرستان» و «بروجرد» تقسیم شد. «سمنان» و «دامغان» که سابقاً مستقل بودند با همدیگر ولایت «سمنان» و «دامغان» را تشکیل دادند. «بشاگرد» از «مکران» مجزی و با «بندرعباس» توأم شده و ولایت «عباسی» را تشکیل دادند (ساکما: ۲۹۳۰۰۴۴۵۵). قریه «فهره» نیز حسب تصمیم وزارت داخله در سال ۱۳۱۶ ش. به بخشداری «الیگودرز» ضمیمه شد (ساکما: ۲۹۱۰۰۲۰۰۲).

در همین راستا فرهنگستان در سال ۱۳۱۶ ش پیشنهاد می‌نماید تا استان «کردستان» نیز به دو بخش تقسیم و قسمت شمالی ضمیمه «آذربایجان» و بخش جنوبی ضمیمه «کرمانشاهان» گردد، اما این پیشنهاد مورد موافقت رضاشاه قرار نمی‌گیرد (ساکما: ۳۱۰۳۶۷۱۹). همچنین در سال ۱۳۱۶ ش. وزارت داخله بنا به مقتضیات سیاسی و مصالح کشور شهر «سنقر و کلیائی» را از ایالت «کرمانشاه» جدا و به ایالت «کردستان» ضمیمه

کرد (ساکما: ۱۷۱۶-۲۹۳۰).

۴,۲. نوگرایی در عناصر تقسیمات کشوری در راستای حمایت از برنامه‌های نوین حکومت مرکزی و ایجاد تمرکز سیاسی

نظام اداری حکومت قاجار در ابتدای تأسیس این سلسله، مبتنی بر فعالیت عناصری از مستوفیان و میرزاهایی بود که این مشاغل را به‌صورت موروثی برعهده می‌گرفتند. این عناصر تا زمان روی کارآمدن رضاشاه دستخوش تغییر نشدند و نظام اداری ایران همچنان از این عناصری سستی برای تصدی مشاغل اداری و سیاسی استفاده می‌کرد (اکبری، ۱۳۸۲: ۲۰۸-۲۰۷). رضاشاه بر خلاف شاهان قاجار به هیچ ایل و طایفه‌ای تکیه نداشت. به همین دلیل وی می‌بایست در ساخت نظام اداری موردنظر خود علاوه بر نظامیان طرفدار خود، به طبقه جدیدی نیز تکیه می‌کرد. این طبقه جدید که رضاشاه با تکیه بر آن توانست نظام اداری خود را ایجاد نماید، طبقه متوسط شهری بود که با استفاده از سیستم نوین آموزشی این دوره تربیت شده بودند. بر پایه چنین نظام آموزشی حکومت موفق شد بخش اعظم کارمندان نظام اداری نودهزار نفری خود را برای پر کردن وزارتخانه‌های دربار، داخله، جنگ، مالیه، خارجه، معارف (فرهنگ)، فلاحت (کشاورزی)، صنایع و معادن و تجارت، پست و تلگراف و تلفن، طرق (راه)، فوائد عامه و عدلیه تربیت کند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۲۵). در میان این وزارتخانه‌ها، نقش وزارت داخله در ایجاد تمرکز سیاسی پس از وزارت جنگ حائز اهمیت بود و گردانندگان آن می‌بایست از بین نیروهای نوگرایی تربیت شده در سیستم نوین آموزشی دوره رضا شاه انتخاب می‌شدند. عناصر تقسیمات کشوری ایران در دوره ریاست وزرایی رضاخان و نیز در دوره سلطنتش شامل حاکمان نظامی و مقامات کشوری بود. مقامات کشوری عمدتاً از اخلاف نوگرایی خاندان‌های اداری زمان قاجاریه و کارکنان نظام اداری جدید بودند. این اعضای جدید ساختار تقسیمات کشوری از نظر سیاسی حامی اقدامات و فعالیت‌های نوگرایانه و تمرکزگرایانه رضاشاه محسوب می‌شدند و با این ایده، مناصب سیاسی ایالات و ولایات را قبول می‌کردند. در واقع از زمان ریاست وزرایی رضاخان و نیز دوران سلطنتش مقام والی گری دیگر جزو ملک طلق، شاهزادگان، اشراف‌زادگان متمول و سیاستمداران قدرتمند نبود بلکه عموماً نظامیان و کارمندان وابسته به

دولت به این مناصب گمارده می‌شدند (Iran Political Diaries, 1997: 124-125-287).

با توجه به جایگاه ویژه نظامیان در زمان ریاست وزرایی رضاخان و نقش مهم و تأثیرگذار آن‌ها در ترقی و ترفیع وی به مقام سلطنت و نیز سرکوب مخالفت‌ها و ایجاد تمرکز قدرت در ایران، برتری دادن نظامیان و لشکریان بر کشوری‌ها و پذیرفتن رأی و نظر آنان در امر مملکت‌داری و حکمرانی ایالات امری متداول بود (ارجمند، ۱۳۸۸: ۴۶-۴۷). با توجه به اوضاع نابسامان امنیتی در بخش‌هایی از ایالات ایران و نیز در استان‌های ایلات نشین در دوران سلطنت پهلوی اول، سیاست به‌کارگیری نظامیان طرف‌دار وی رویه غالب وزارت داخله این زمان بود. در این راستا رضاشاه شخصاً برای این مناطق افرادی را از نظامیان و به‌عنوان والی نظامی آن منطقه انتخاب می‌کرد. به‌عنوان نمونه انتخاب سرهنگ مکری برای ایالت مکران در سال ۱۳۱۶ش. (سالنامه آریان، ۱۳۱۶ ه.ش: ۴۶) انتصاب سرهنگ محمدحسین میرزا جهانبانی به حکومت بهبهان در سال ۱۳۰۹ش. (سالنامه پارس، ۱۳۰۹ ه.ش: ۱۲۰) انتخاب سرتیپ ابوالحسن خان پورزند به حکومت لرستان در سال ۱۳۰۹ش. (سالنامه پارس، ۱۳۰۹ ه.ش: ۱۲۱) سرهنگ درخشانی برای حکومت پشت کوه و کبیر کوه در سال ۱۳۱۲ ه.ش، تعیین حاکم نظامی در منطقه قشقایی در سال ۱۳۱۴ش. براساس این رویه بوده است (ساکما: ۲۹۰۰۰۲۱۹۹ و ساکما: ۲۹۱۰۰۱۷۸۵ و ساکما: ۲۹۳۳۲۱۷۶ و ساکما: ۳۵۰۷۰۹۹).

این فرماندهان نظامی ایالت‌ها عمدتاً در امور مقامات کشوری مداخله می‌کردند و در بعضی مواقع حتی مناصب آن‌ها را غصب می‌کردند. به‌عنوان نمونه در ایالت خراسان سرتیپ جان محمد خان، فرمانده نظامی منطقه خراسان پس از مدتی که به این سمت منصوب شد به‌زور نیرنگ و دسیسه نه‌تنها منصب کفالت ایالت بلکه مناصب مهمی چون کفالت آستان قدس و کفالت شهرداری را نیز از آن خود کرد (ارجمند، ۱۳۸۸: ۵۷). البته همه حاکمان ایالات به‌آسانی زیر بار نمی‌رفتند و در بعضی مواقع علیه فرمانده نظامی ایالتی اقدام می‌کردند. به‌عنوان نمونه حشمت‌الدوله حاکم ایالت خراسان در سال ۱۳۰۳ش. حاضر نبود در امور مربوط به ایالت با امیر لشکر خزاعی مشورت کند و در مکاتبات اداری نیز احترامات لازم را نسبت به فرمانده نظامی خراسان به جا نمی‌آورد. حشمت‌الدوله به امیر لشکر خزاعی اعلام کرد که فرمانده نظامی باید فعالیت خود را بر حوزه خود محدود کند و وی هیچ‌گونه مداخله‌ای توسط نظامیان را در امور اداری ایالت نظیر انتصاب زیردستان والی را تحمل

نخواهد کرد (ارجمند، ۱۳۸۸: ۴۹-۵۱).

رضاشاه در انتخاب حاکمان کشوری ایالات نیز به صورت مستقیم و غیرمستقیم مداخله می‌کرد. تیمورتاش در سال ۱۳۰۷ ش. از طرف رضاشاه پیشنهاد والی گری خراسان را که جزو ایالات مهم محسوب می‌شد به سید حسن تقی‌زاده ارائه می‌دهد و وی پس از مشورت با دو تن از دوستانش، این سمت را قبول می‌نماید (تقی‌زاده، ۱۳۶۸: ۲۱۴). وزیر داخله وقت، محمود جم، با کسب موافقت قبلی رضاشاه در خصوص انتصاب مهدی فرخ به حکومت آذربایجان غربی، نسبت به ارائه پیشنهاد به وی اقدام می‌نماید و والی جدید قبل از عزیمت به محل مأموریت با شخص شاه دیدار و دستورات لازم را دریافت می‌کند (فرخ، ۱۳۴۸: ۳۵۰). نامزد سمت حکمرانی ایالات این امکان را داشت حتی در صورتی که وزیر داخله موافقت رضاشاه را برای انتصاب وی به سمت والی گری ایالتی کسب کرده باشد، از پذیرش آن امتناع نماید. به عنوان نمونه مهدی فرخ پیشنهاد والی گری ایالت خوزستان یا بنادر را نپذیرفته و دلیل عدم پذیرش را عدم هماهنگی قبلی با خودش اعلام می‌نماید (فرخ، ۱۳۴۸: ۳۴۸-۳۴۹).

رضاشاه در انتخاب حاکمان کشوری ایالات حتی از افرادی که در دربار سابق قاجاریه دارای سمت بودند نیز استفاده می‌کرد. به عنوان مثال شهاب الدوله، رئیس تشریفات دربار سابق، به عنوان حاکم کردستان انتخاب می‌شود (بهبودی، ۱۳۷۲: ۲۷۷). رضاشاه در مواقعی هم نسبت به انتصاب بستگان خودش در امر حکمرانی ایالات نیز اقدام می‌نمود. به عنوان نمونه انتخاب مجلل الدوله دولتشاهی، پدرخانم رضاشاه، به حکومت کرمانشاهان بر این اساس بوده است (بهبودی، ۱۳۷۲: ۲۷). در انتخاب و معرفی حاکمان ایالات به رضاشاه غیر از وزیر داخله افراد متنوع دیگری هم تأثیرگذار بودند. به عنوان نمونه انتخاب سید مصطفی خان کاظمی برای حکومت کرمان در سال ۱۳۱۱ ش. و نیز انتخاب میر ممتاز به عنوان حاکم چهارمحال در سال ۱۳۰۹ ش. با دخالت مستقیم تیمورتاش، وزیر دربار قدرتمند رضاشاه، صورت گرفت (فرخ، ۱۳۴۸: ۵۷۷ و ساکما: ۲۹۳۰۰۷۳۴۹).

انتخاب حکام ولایات بر عهده والیان ایالات بود اما انتصاب آن توسط حکومت مرکزی انجام می‌شد و این فرایند طی بخشنامه شماره ۹۴۸۶ مورخ ۱۸ اسفند ۱۳۰۷ به تمام حکام

ایالات اعلام شد و براساس آن هرگونه عزل و نصب و انتقال مأمورین حوزه ایالتی می‌بایست با اطلاع و تصویب وزارتخانه داخله صورت پذیرد (ساکما: ۲۹۳۱۹۰۰۲ و ساکما: ۲۹۳۰۰۰۴۷۰). این امر حاکی از تمرکز قدرت در پایتخت و حضور قدرت سیاسی مرکزی در تمامی سطوح تقسیماتی کشوری در این دوره بود. این رویه مورد اعتراض حکام نیز قرار گرفت. به‌عنوان نمونه حسن تقی‌زاده حاکم ایالت خراسان و سیستان در اسفندماه ۱۳۰۷ش طی مکتوبه‌ای از این روش کاری وزارت داخله انتقاد و خواهان اختیارات بیشتر برای حکام در عزل و نصب حکام و مأمورین دولتی شد، اما به این مخالفت‌ها ترتیب اثری داده نشد و این سیاست در طول دوره پهلوی اول ادامه یافت (ساکما: ۲۹۳۰۰۰۴۷۰).

نتیجه‌گیری

تا پیش از حکومت پهلوی اول، خواست اصلی روشنفکران و اندیشمندان ایرانی تمرکز بیشتر نظام اداری و تغییر و تحول در حوزه تشکیلات دیوان‌سالاری بود. اما اقدامات طرف‌داران استبداد و نیز تبعات جنگ جهانی اول سبب شد که تحولات عمده در نظام اداری و نظارت و تمرکز بیشتر دولت در این دوره اجرایی نگردد. با روی کار آمدن سلسله پهلوی یکی از رویکردهای اصلی و مهم آن ایجاد تمرکز سیاسی در مرکز کشور با هدف توسعه و گسترش برنامه‌های نوگرایانه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و آموزشی در اقصی نقاط کشور ایران بود. از آنجاکه وزارت داخله به واسطه کارکرد ذاتی‌اش در مدیریت تقسیمات کشوری، در راستای این رویکرد نقش تأثیرگذاری داشت بنابراین در راستای رفع دغدغه‌های حکومت در این حوزه اقداماتی را صورت داد. تغییر ساختار وزارت داخله، تدوین لایحه تغییر حوزه‌بندی اداری مملکتی، تدوین نظام‌نامه جدید وظایف حکام، تغییر نام شهرها، روستاها و بخش‌ها، الحاق یا تفکیک استان‌ها، شهرها، بخش‌ها و روستاها و استفاده از عناصر نظامی به‌عنوان حکمران در نواحی مرزی و نیز در مناطق دارای مسئله‌های امنیتی همراه با بهره‌گیری از اخلاف خاندان‌های اداری زمان قاجاریه و کارکنان نظام اداری جدید که از نظر سیاسی حامی اقدامات و فعالیت‌های نوخواهانه، تمرکزگرایانه و امنیت‌آفرین رضاخان محسوب می‌شدند، از جمله این اقدامات بود که به تمرکز سیاسی قدرت در پایتخت و حمایت از برنامه‌های نوگرایانه حکومت منجر شد.

منابع

کتاب‌ها

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی.
- ارجمند، محمد (۱۳۸۸)، *شش سال در دربار پهلوی*، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، پیکان.
- آصف، محمدحسن (۱۳۸۴)، *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۲)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران، علمی و فرهنگی.
- بهبودی، سلیمان (۱۳۷۲)، *رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی)*، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۶۸)، *زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی‌زاده)*، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی.
- دمرنی، گوستاو (۱۳۲۹ق)، *عشایر فارس (اصلاحات اداری)*، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران، دانشگاه تهران.
- فرخ، سید مهدی (۱۳۴۸)، *خاطرات سیاسی فرخ معتمدالسلطنه*، تهران، جاویدان.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۰)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشاری، تهران، مرکز.
- کیهان، مسعود (۱۳۱۱)، *جغرافیای مفصل ایران (سیاسی)*، تهران، مطبعه مجلس.
- لمبتون، آ. ک. س. (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، جاودان خرد.
- مدیر شانه‌چی، محسن (۱۳۷۹)، *تمرکزگرایی و توسعه نیافتگی*، تهران، رسا.
- *Iran Political Diaries 1881–1965*, Volume 8, Editor: R. M. Burrel, Archive Editions Ltd; 1st edition (June 30, 1997).

اسناد

- *سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)*: ۲۹۳۰۰۴۹۱–۲۹۰۰۰۱۹۶۳–۲۹۲۰۰۵۴۰۹
- ۲۹۳۰۰۶۰۸۷–۲۹۰۰۰۶۴۰۴–۲۹۳۰۰۴۴۵۵–۲۹۳۴۱۴۶۲–۲۹۱۰۰۲۰۰۲–۲۴۰۹۶۵۰۸

۲۳۰۰۰۷۸۹-۲۴۰۰۱۸۵۸۲-۲۴۰۰۱۱۰۲۸-۲۴۰۰۱۳۸۵۳-۲۹۱۰۰۰۲۷۹-۲۹۷۰۰۵۱۵۸
 -۲۹۷۰۳۸۴۳۳-۲۴۰۰۱۷۷۵۹-۲۴۰۰۲۱۱۴۶-۲۴۰۰۱۷۳۴۹-۲۴۰۰۱۸۸۵۴-۲۹۳۰۰۱۳۷۵
 -۲۹۷۰۲۰۲۰۴-۱۸۷۴۶۸۱-۲۴۰۰۲۲۹۶۹-۱۰۸۰۰۴۳۶۷۰۸-۲۹۷۰۲۰۲۰۴-۲۹۷۰۳۹۹۹۰
 -۳۱۰۳۶۷۱۹-۲۴۰۰۹۴۶۴-۲۴۰۵۷۵۱۶-۲۴۰۰۳۷۴۰۴-۲۹۳۰۰۰۰۱۵-۵۰۲۲۳۴۳
 -۳۱۰۳۶۷۱۹-۲۹۱۰۰۲۰۰۲-۲۹۳۰۰۱۷۱۶-۳۱۰۳۶۷۱۳-۳۱۳۲۰۹۳-۳۱۸۱۸۹۱
 -۲۹۳۰۰۰۴۹۱-۲۹۰۰۰۰۲۲۴-۱۷۹۱۵۶۶-۲۹۷۰۲۱۷۰۲-۲۹۳۰۰۳۲۴۹-۲۹۳۰۰۴۴۵۵
 -۲۹۳۰۰۷۳۴۹-۳۱۰۳۶۷۱۹-۲۹۰۰۰۱۹۶۳-۲۹۰۰۰۶۵۴۶-۲۴۰۰۳۹۵۲۷-۲۴۰۰۱۴۳۴۶
 -۲۹۳۳۲۱۷۶-۲۹۱۰۰۱۷۸۵-۲۹۰۰۰۲۱۹۹-۲۹۳۰۰۰۴۷۰-۲۹۳۰۰۰۴۷۰-۲۹۳۱۹۰۰۲
 -۳۵۰۷۰۹۹

نسخ خطی

- قواعد حکمرانی مملکت فرانسه، ترجمه و تألیف موسی ریشار (میرزا رضا موسی ریشارخان)، شماره ثبت ۲۸۸۲.
- کتابچه قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، ساکما: ۱۹۹۳۸۰۳
- قانون دولت علیه ایران، ۱۳۲۹ ق، ساکما: ۸۹۳۴۰۷

سال‌نامه‌ها

- سالنامه پارس: ۱۳۰۷-۱۳۰۹-۱۳۱۱ ش
- سالنامه آریان: ۱۳۱۶ ش.

نشریات قدیمی

- کاوه، شماره ۱، سال اول، دوره جدید، ژانویه ۱۹۲۰.
- نشریه مخصوص وزارت کشور، نجمی ناصر، عمادزاده حسین (۱۳۴۶)، تهران: اداره اطلاعات و مطبوعات وزارت کشور.

مذاکرات مجلس

- مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۶، جلسه ۷۲، لیله سه‌شنبه شانزدهم اسفند ۱۳۰۵ ش.

Table of Contents

1. <i>“Faghfori” bowl in the court of Ilkhan and Shah: The Impact of Trade and Transit of Blue and White Porcelain on the Development of Badal-Chini Utensil Industries in Mongol to Safavid Iran</i>	
Ali Bahranipour	1-33
2. <i>Title: Historical Status of Taghdir al-Maghaees Treatise</i>	
Gholamali Pashazadeh	35-49
3. <i>The Impact of the Russia and Ottoman Conflicts on the Situation of Savojbolagh</i>	
Ismail Shams	51-76
4. <i>Enthronement ceremonies among the Mongols and Ilkhanids</i>	
Zekrollah Mohammadi; Beheshteh Zarghamian	77-97
5. <i>The Artists royal patrons and the evolution of Persian miniature from Ilkhanate to the Middle Safavid period</i>	
Mohammad Moeinadini	99-120
6. <i>Constitutional revolution origin of contemporary history of Iran</i>	
Alireza Mollaiy Tovani	121-145
7. <i>The Safavid government's actions around the centers of formation of public opinion</i>	
Ali Manoochehri; Alireza Karami; Ali Magsoud Sadeghi	147-171
8. <i>Organization of the management system of country divisions in the first Pahlavi period 1304-1316.</i>	
Farshid Nowrozi; Hoshang Khosrobigi; Nizam Ali Dehnavi; Alireza Ali Sufi	173-198

Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari

Associate Professor

Editor in Chief: Alireza Karimi

Associate Professor

Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanzan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanazadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.)

Executive Manager: A. Yeganeh

Typist: Sh. Zamani

Address:

Faculty of Law and Social Sciences,
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013
Email: tabrizu.history2011@gmail.com
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of
Iranian Islamic Period History**

University of Tabriz

Autumn 2022

Y. 13 – No. 33

Tabriz – Iran



Journal of Iranian Islamic Period History

Year. 13, No. 32, Autumn 2022

- *“Faghfori” bowl in the court of Ilkhan and Shah: The Impact of Trade and Transit of Blue and White Porcelain on the Development of Badal-Chini Utensil Industries in Mongol to Safavid Iran*
Ali Bahranipour
- *Title: Historical Status of Taghdir al-Maghaees Treatise*
Gholamali Pashazadeh
- *The Impact of the Russia and Ottoman Conflicts on the Situation of Savojbolagh*
Ismail Shams
- *Enthronement ceremonies among the Mongols and Ilkhanids*
Zekrollah Mohammadi; Beheshteh Zarghamian
- *The Artists royal patrons and the evolution of Persian miniature from Ilkhanate to the Middle Safavid period*
Mohammad Moeinadini
- *Constitutional revolution origin of contemporary history of Iran*
Alireza Mollaiy Tovani
- *The Safavid government's actions around the centers of formation of public opinion*
Ali Manoochehri; Alireza Karami; Ali Magsoud Sadeghi
- *Organization of the management system of country divisions in the first Pahlavi period 1304-1316.*
Farshid Nowrozi; Hoshang Khosrobigi; Nizam Ali Dehnavi; Alireza Ali Sufi

